

۲۵ سال سانسور در ایران

بقلم گروهی از نویسندگان

آزادی

کتاب و اندیشه

بیانیه^۱ زیر توسط گروهی از نویسندگان و شعرای متمدنی ایرانی به نام "گروه آزادی کتاب و اندیشه" نوشته شده است. این نوشته اولین سند است از این گروه که به خارج راه پیدا کرده است. با وجود اینکه این بیانیه در شماره^۲ ۱ پیام دانشجو (شهریور ۱۳۵۶) انتشار یافته است ما چاپ مجدد آن را ضروری می‌دانیم. شاید باشند کسانی که به پیام دانشجو دسترسی ندارند و اصولاً اهمیت این سند بخودی خود پخش هرچه وسیعتر آن را ایجاب می‌کند.

هیات تحریریه کندوکاو

روز یکشنبه نوزدهم تیرماه ۱۳۵۶ (دهم جولای ۱۹۷۷) هنگامی که خانم فرح دیبا، ملقب به شهبانو متعلقه آقاسی، آریا مهر، دو روز در شهر واشنگتن و اطراف آن مجساور شده بود تا بر در آریاب بیروت دنیا راه یابد و دست حاجت و تما دراز کند، ناگهان رادیو و تلویزیون و مطبوعات ایران به یاد آوردند که سه چهار هفته پیش از آن همین خانم در جریان بازدید از استان گیلان با شخص گمنامی به نام کیوان سپهری که گویا خبرنگار روزنامه کیهان بوده است، مصاحبه‌ای انجام داده و مطالب مهمی در باره سانسور کتاب در ایران گفته است.

در کشوری که مطبوعات تحت سانسور آن مجبورند هر کلمه بمعنی و هر رباب و بیاس این خانم و شوهر طاعتش؛ ندیمها و اطرافیان رست دوم آنان را با حروف درشت و در صفحه اول چاپ کنند و بعد در باره خردمندانه بودن آنها سرمقاله بنویسند و اعلام کنند که تمام مردم دنیا در برابر کلمات دامنانه این "نوابغ" انگشت حیبت به میان گرفته اند، این پرسش‌ها که چرا وسایل ارتباط جمعی آن، این صاحب را فراموش کرده بودند و از چاپ و انتشار به موقع محاسبه غفلت کرده بودند و اینکه چرا درست بکروار پیش از انتشارات مصر شاه با همه پزیدنت‌گزین و مخصوصاً در آن موقع یکباره رادیو و تلویزیون و مطبوعات بطور دستجمعی بفکر چاپ و انتشار و پخش این مصاحبه فراموش شده افتادند و اینکه آیا در اصل چنین مصاحبه‌ای انجام داده بود و یا در آستانه مرگات واشنگتن انجام و پخش چنین مصاحبه‌ای لازم دانسته شده و بنابراین زیر نظر مستقیم آقای آریا مهر جعل شده بوده است، پرسش‌هایی بود که بشتر همه رسید و بی درکش...

شاهنشاه زده ایران نه کسی جرئت طرح آتیا را دارد و نه
 توقعی برای ترمیم دیواره آتیا وجود دارد. در اینجا
 نیز این پرسش ما و جواب، آنها هر دو نظر ما نیست و نه از
 بعد از و در اینجا این پرسش اساسی میزد بحث ما نیست که
 همبر شاه که حتی به اندازه خود درش هم میرد عاقبت قانون
 اساسی ایران نیست، اما به چه مجوزی در امور کشوری
 و از جمله در چنین مسائلی دخالت دارد و چرا در طی همین
 مسامحه حرفهای خود را به مدیران "دستورهای من بسته
 مسئولان امور" عنوان میکند. مگر او از نظر قانون اساسی
 ما چکاره است. چه اختیارات و مسئولتهای قانونی دارد و
 در برابر چه مرجع قانونی مسئول دستورها و اقدامات خویش
 است؟

خاتم فرج در آن مسامحه (حاشی؟) مستقیماً به مسئله
 مامور کتاب در ایران اعتراضی و اشاره میکند و آگاهی کامل
 خود را از آن ابراز میدارد و میگوید عاراضی در پیشگاه
 گذار میبرد که کتابخانه ملی باید از ایجاد مشکلات و
 ناراحتیهای مختلف برای نخستینگان و هنرمندان خودداری
 کند و به مسئولان را "آزار" ندهد و با اشاره به کسانی که در
 رأس ادارات مامور کتاب و مطبوعات قرار دارند، ظاهراً
 اظهار تعجب میکند که بعد از چرا کسانی که خود در گذشته
 "از روشنفکران ناراضی" بوده اند، اکنون که برمسند قدرت
 نشسته اند موجب آزار و ناراحتی هنرمندان و روشنفکران دیگر
 میشوند و روشهای سختی بکار میبرند که بجز ایجاد ناراحتی
 و "ناراضی ترانی" نتیجه دیگری ندارد. و بالاخره برای
 آنکه در این مورد مهم آقای آریامهر را از قلم نیاندازد،
 میگوید این امر که کتابخانه ملی هنرمندان را آزار ندهد
 در اصل دستور شاهنشاه بود. — که البته مفهوم مخالف این
 سخن میتواند این باشد که آقای شاهنشاه میتواند بسته
 "کتابخانه ملی" دستور آزار هنرمندان را بدهد. همچنان
 که در حقیقت از سالها قبل آقای آریامهر چنین دستور داده
 است و دقیقاً به آن عمل هم شده است و ما در این بررسی به

آن خواهیم پرداخت *

در ارتباط با سخنان خانم فرح ملقب به شهبانو و بیسبز
در رابطه با مسئله سانسور کتاب و مطبوعات در ایران و مسائلی
که اخیراً در این مورد پیش آمده است ، ما نگارندگان این
مطور که خود هر يك بنحوی از دست اندر کاران کارگزاران
و انتشارات در ایران و از گرشندگان راه آزادی کتاب و اندیشه
در ایران هستیم ، نوشتار خواهیم کرد پس از ذکر چند نکته
در باره مصاحبه خانم شهبانو و فرستادن پیام از سوی گروه
خود و رهبران همفکر خود به کلیه گروه‌های که در خارج
از کشور صادقانه به مبارزه ضد رژیم میپردازند ، به اصل مسئله
سانسور کتاب و مطبوعات در ایران و طور و ظرفیت‌های آن
بپردازیم.

طیاحضرت لودگی می‌فرمایند ؟

نخست بگذارید بدون توجه ، به آنکه این مصاحبه و آن
در افشانی‌ها از خود خانم "طیاحضرت شهبانو" است پس
بمناسبت سفر ایشان به آمریکا و ضرورت زمانی ، این مصاحبه
در تهران و مستقیماً زیر نظر شاه جعل شده است ، ما همان
! ما این دولت را می‌پذیریم و مصاحبه را از آن خود خانم فسر
تلقی کنیم *

همچنان که می‌دانیم خانم فرح سالهاست با مخسار
موسام آیر جشن‌ها و جشنواره‌ها و به پشته‌ها هدایای
گرافیکها و رجوعی که در داخل و خارج از کشور مسرود
پرداخت شده و میشود ، به هنر دوستی و هنر پروری تفره کرد ،
و میکند * و حالا می‌بینیم درست همین خانم هنر دوست و هنر
پرور در این مصاحبه برای نخستین بار بزبان مبارك بوجسود
سانسور کتاب و آزار هنرمندان - که حداقل يك کار خشن
هنر هنری است - اقرار و اعتراف میکند و به این ترتیب
هنر اقرار و اعتراف میکند که همه آن داستان‌های مسرود
دوستی و هنر پروری ایشان ، از حد نوشته‌های دستسوری
و سفارش آلبی وار خود و دستاویزها در مطبوعات داخلی

و خارجی و خرید نمایی های مهیج خود ایشان تجاویز نمیکند -
که البته آنهم برای دستیابی به مقاصد سیاسی و مالیاتی
هفته ای است که هم خود ایشان از آن بخوش آگاه اند ، هم
آن هنرمندان خارجی که دو سال است از شرکت در جشن
هنر شهر از خود داری میکنند و هم مراکز حراج آثار هنری
در لندن و پاریس .

خام شهبانو در مصاحبه خود اعتراف میکند در کشمیری
که ایشان میتوانند به همه مقامات آن " دستور " بدهند و
وامتثال دستورهایشان جزو وظایف عادی همه مقامات مالیاتی
و دانی است ، سالنور کتاب و مطبوعات و " آزار هنرمندان "
یکی از مسائل عادی و روزمره بشمار میرود که حتی برای ترنیسب
امور آن سازمان و اداره خاصی هم وجود دارد که مانند
کلیه سازمانها و ادارات کشور شاهنشاهی تحت نظارت عالییه
خود ایشان و همسر تاجمندی شان قرار دارد . و البته ایشان
لازم می بینند تجاویز کنند که نام آن ، کتابخانه ملی است .
در حالیکه خود ایشان و همه کسانی که در کار کتاب وارد هستند
میدانند که آن سازمان کتابخانه ملی نیست و چیز دیگری
است که ما به آن اشاره خواهیم کرد .

دوم آنکه خام شهبانو که با شراکت آقای آریامهر در کلیه
امور مملکتی و جزئیات کار سازمانهای دولتی دخالت دارند ،
خام شهبانو که لابد ملاقاتهای متعدد خود را با خاندان
ملی امیر ارجمند سرپرست کانون پرورش فکری و دستورها ایشان
به آن خام را در مورد چاپ چه کتابهایی و بیلدگیری از چاپ
و انتشار چه کتابهایی فراموش نکرده اند ، خام شهبانو که
حتماً به خاطر مبارکشان هست وقتی تهماسب مهر رئیس وقت
شهبانی ، به ابتکار خود ، وی بلند چند تن از جوانان را در
سر پل تجریش قهچس کرد با تقاضای او را معزول کردند و در
جمع چند تن از نزدیکانشان گفتند " اینها برای د...ری
یک نفر ، برای هر کار کوچکی ده دفعه مزاحم ما میشوند و
آنوقت برای چنین کار مهمی که آبروی مملکت را میبرد نمایند
بهرسد " ، خام شهبانو که حتماً بیادشان هست در مراسم

فرمایش " ده انقلاب مفید " اغلب شبها تا ساعت سه صبح بعد از نیمه شب بیدار میماندند تا طرحهای چراغانی و آذین بندی خیابانهای تهران و نحوه آذین بندی غمگینای شوهرشان و خودشان و آقا زاده شان را معلوم کنند و بخاطر این کار بسیار جزئی و کم اهمیت با طراحان چانه میزنند و بعد از پایان کار برای رفع خستگی از این " کار مهم سنگین " به سن موریتس میروند و به خواب میروند و بالاخره خانم شهبانو که در تمام کارها و جزئیات آن مستقیماً دخالت میکند ، ناگهان در این لحظه لازم می بیند مگر تمام اطلاعات " فنی " خود شود ، خود را به کوچه غریبه بزنند و خود را از همه جا بیخبر نشان دهند و وانمود کنند که سایر کتاب آوری است که کتابخانه ملی انجام میدهد و نه اداره نگارش و نگارگری و همچنین که پس شهبه ایشان بیشتر از رئیس اصل آنرا را میدانند و به رموز و دقایق آن آشنایند ، پس ایشان بخواهند به شیوه مرسوم دستگاه مگر این آشنایی شود ، ما بسادگی میتوانیم دفعات و تاریخها و محلها را حرفهای آقای پهلید با مذاق آقای ایرج زند پور رئیس اداره نگارش (سابق) را به پادشاهان بیاوریم و پادشاهان بیاوریم که چگونه وقتی آقای زند پور سکته کرده بود " مراحم و شاد خاص شهبانو " به او ابلاغ شد و چه بلخی از این بابت نصیب آقای زند پور رئیس اداره سابق کتاب شد و اگر تأیید باشد بسادگی میتوانیم به پادشاهان بیاوریم که چگونه و به چه ختسی آقای کریم پاشا بشادری رئیس دفتر مخصوص خانم شهبانو با آنکه مورد بی مهری آقای مهدی نخست وزیر بود بدسترس خانم " علیا حضرت شهبانو " بنزد و به فرمان همین خانم همه صحت وزیر اطلاعات یعنی وزیر معاش مشیقات و انتشارات کشور مصوب شد ، اگر خانم شهبانو مگر این واقعیت است مستند فقط اینرا از کتاب ما تمام اشائی های دقیق قضایا را به عرض مبارکشان رسانیم و پادشاهان بیاوریم ، ایشان را همسر تاحفیتشان خود سرشان را بنزد برف کرده اند و گمان میکنند کسی آنها را نمی بیند و از اعمالشان خبر ندارد و گمان

میکنند آن کسانی که اطرافشان را پر کرده اند کاملاً سرسبز
آستان مبارکشان سپرده اند و برای "روز بیاد" و تبریک
خود از اعمال خلاف قانون و انسانی که انجام میدهند مزار
آزاد توجیه و جاسوسی نکته بارهتر زمو در کارشان نیست و در
حالی که برخورد آری از یک غل متوسط میتواندست به ایشان و
همسر "تابنه" شان بفهماند مرکز دایره فساد و رذالتی
که ایجاد کرده اند، دقیقاً درباره و طیفی است که اطراف
آنها گردیده است و اطلاعاتی بیش از این ندارد برای زمانی که
مردم ایران دست بکار رسیدگی بحساب پایمال کنندگان قانون
اساس و حقوق انسانی شود و کیفر درباره ایران و جیره -
خواران نیز و درشت آنها یکجا بدهند.

سرمه آنکه خانم شهبانو که در مصاحبه خود گردن کج کرده
و برای بیخیزشان دادن خود از همه نامردمی ها، کسار
را از ساده لوحی و بیخبرمائی، به لودگی کشانده است
و میگوید بارگناه سانسور کتاب و مطبوعات را به گردن خود
روشنفکران گشود بگذارد و قربانیان را متهم کند تاشایستد
تواند جلاد را مظلوم از آب در بیاورد.

روشنفکران ناراضی دیروز ، یا مأمورین سازمان امنیت امروز؟

او در صحابه خود با ذکر اینکه میداند چرا کسانی که خودشان از روشنفکران ناراضی دیروز بوده اند ، امروز که مصدر قدرت و خدمت دولتی شده اند ، روش خشمن و ناراحت کننده ای نسبت به هنرمندان دارند ، سعی میکند خود روشنفکران را مسئول اصلی سانسور معرفی کند و بخشد روشنفکران را مسئول اصلی "آزار هنرمندان" جلوه دهد . بعضی از نظراتشان گناه بگردن خود روشنفکران است که در وقتي دستشان از قدرت کوتاه است ناراضی اند ولی همچو که دستشان به مقامات دولتی بند میشود در خشونت و شقاوت روی ایشان و هرهر تاجدارشان را سفید میکند .

در این مورد لازم است با اطلاع سرکار غلبه برسائیم این روشنفکران ناراضی دیروز هستند که اکنون روش خشمن و ناراحت کننده و آزار دهنده ای با نویسندگان و هنرمندان دارند ، بلکه این مأمورین سازمان امنیت امروزاند که بنا بر دستور و اختارات عالی ایشان و شوهر تاجدارشان در بدنه رژیم پلانیته تهران و خشونت بارترین حملات علیه فرهنگ ملی مساوی و هنرمندان ما مشغول اند . این مأمورین سازمان امنیت امروزند که خسرو گاسرخی نویسنده ، شاعر و روزنامه نگار ما را به میز میزاندند ، می بندید ، این مأمورین سازمان امنیت امروزاند که میخ روی پای دکتر غلامحسین ساعدی بزرگترین نمایشنامه نویس ایران می بندید ، این مأمورین سازمان امنیت امروزاند که مته برقی را در حلق پای حسن حسام نویسنده داستان کودکان می چرخانید ، این مأمورین سازمان امنیت امروزاند که پامای بهروز دهقانی روشاخر جوان مساوی و مترجم و جمع آوری کننده فولکلور آذربایجان را از زانوساره میکنند ، این مأمورین سازمان امنیت امروزاند که مهندسی

ستارانی روشناگر ما را در زیر نور قابل تصورین و بهرحالست
 تین شکجه قرار میدهند و هنگامی که با مقاومت دایره‌ایست
 او مواجه میشوند. حصر او را که يك زن روشناگر ایرانی بوده
 است میآورند و در برابر شوهر دایرش بزمین تین روشهاست
 او تجاوز میکند و وقتی باز هم با مقاومت مهندس مساواتی
 مواجه میشود پس از چهار ساله او را میآورند و در برابر پدر
 و مادر تبعید می‌گردد و اخت و معصوم این کودک چهار ساله
 می‌گردد. شلاق به بدن ظریف این بچه چهار ساله می‌زنند و
 لنگ بر صلبه این بچه چهار ساله می‌گذارند و آنقدر اینستا
 را تکرار میکنند تا این طفل چهار ساله بی‌هوش میشود و بحال
 مرگ می‌افتد و بعد قلب بچه را ماساژ میدهند تا بیهوش از چند
 ساعت این بچه چهار ساله بیهوش می‌آید و فردای آنروز
 دوباره تیغ کشیدن بدن بچه را شروع میکنند. این بچه
 سازمان انجمن امروزی که آقای رضایی پیرمرد محترم و صاحب
 بزمینستارانی این سینا را به شکجه گاه می‌برند و هر شب

ستارانی پشوا

به وسيله وسول مامور دائم‌الخمر شکجه ساعت يك و دو بعد
 از نیمه شب پیرمرد را از خواب بیدار میکنند تا در زیر ماساژ
 شکجه شما پس از شکجه این پیرمرد بنشیند و بقرن خسودتر
 "بحث مارکسستی" با این پیرمردی که فرنگ مارکسستیست
 بپرده بکشد. آیا شرم نمی‌کنید سرکار خانم شه‌بانو؟ آیا شما
 کنون تبلیغ يك گلدست یمن از بچه های کوچکتان رفته است
 بفهمید و احساس کنید مادر و پدری که در برابر شان تیسر
 رفته‌ترانی به تن بچه چهار ساله‌شان می‌کشند به حالتی پیدا
 میکنند؟ آیا در سنگ مرمرهای صورتی رنگ استخر مخصوصستان
 رنگ خون این کودک چهار ساله و صد ها کودک معصوم دیگر
 را که در برابر مادر و پدرشان شکجه شده اند نمی‌بینید؟
 آیا شرم نمی‌کنید که خرد روشناگران را مسئول این تفاوت‌ها
 معرفی میکنند؟

البته همچنان که خانم فرح آگاه اند - و حالا که هوارا پیر

دیده اند بومین آگاهی استناد و تجامل میکنند - یکسرا
 دو نفر از مأموران شکنجه و بیشتر از آنها گروهی بودند از این
 مأمورین اختناق سیاسی و فکری و فرهنگی از روشنفکران
 ناراضی دیروز هستند . ولی آنان گمانید که به سبب همان
 ناراضی بودن ، دستگاه ترور و خفقان آنان را دستگیر و
 شکنجه کرد . آنان در زیر شکنجه ضای و حشتناک وادادند
 و تسلیم شدند و سپس با تهدید و تطمیع دستگاه اختناق
 پارا از وادادگی و تسلیم فراتر نهادند و به جرگه خائنین
 به آرمانهای خود و به گروه پادوها و مأمورین سازمان امنیت
 پیوستند و دستگاه ترور و خفقان دولتی آنانرا به بعنوان
 روشنفکران ناراضی دیروز ، بلکه بعنوان همکاران و اعضای
 حقوق بگدر سازمان امنیت امروز بسربرسی سازمانهای مختلف
 اختناق گماشت . آنان اگر همچنان روشنفکران ناراضی
 دیروز باقی مانده بودند اکنون سالیها از مرگشان در زیر
 شکنجه و یا در زندانهای تیرباران میگذشت .

این خائنین که در زیر شکنجه و فشار تهدید و تطمیع
 ساواک و جانیان آن از حد وادادگی و تسلیم گذشته ، به
 وادی خیانت افتاده اند ، برای آنکه اعتماد دستگاه ترور
 و خفقان شاهنشاهی را بخود جلب کنند و هرگونه شائبه
 پیوند به گذشته را از خود بزدایند ، همچنان دزدان به
 چراغ آمده ، پاراحتی از حد مأموران عادی دستگاه ترور
 دولتی هم فراتر گذاشتند و تا عقی کثافت و زذالت نظام
 شاهنشاهی فرو رفتند و دقیقاً بعلمت همین شدت عمل
 فوق العاده آنان بود که شما سرکار غیبه و شوهر تاجندگان
 آنان را بشغل رذیلا نه سانسور کتاب و مطبوعات و تشویق
 اختناق فرهنگی ایران گماشتند .

چهارم آنکه خاتم فرج ملقب به شهیدان ، در مصاحبه ای
 که از او پخش شده ، با آن سطح نازل فرهنگی خسود
 میگوید بین سانسور ستم فرهنگی با سانسور چپان و عاملان ظلم و ستم
 علامت تساوی بگذارد و تمام کاسه کوزه های سانسور و اختناق را بر
 سر گروهی سانسورچی بشکند . ظاهراً ایشان بهترین راه را

برای سربزیر برف کردن و نمایش عق ابدائی بودن طسرس
 تفکر خود پیدا کرده است و نمیخواهد و نمیتواند بفهمد که
 شرابعد خوانی بر این مسئله بدیهی واقف است که اگر
 دستگاه ماسور و ترور دزلی وجود نداشته ، اگر آزادیهای
 دموکراتیک و حقوق انسانی بعد اقل رعایت میشد ، اگر اصول
 و موازن قانون اساسی ایران بزیروا گذاشته نمیشد و اگر
 اختناق فرهنگی بمثابة وسیله ای برای ظلم کردن ، هزمه
 و در نتیجه از کار انداختن بازو و هر هی جلوگیری از تبادل
 افکار و عقاید و ایجاد آرامش گورستانی و سرپوش گذاشتن بر
 روی جنایات شاه و شهبانو و درباریان و سازمان امنیت شاه
 وجود نمیداشت ، هرگز و هرگز نیازی با استفاده از گروهی
 روشنفکر خائن و خائف و فرصت طلب بعنوان سانسورچی و علم
 ظلم وجود نمیداشت . بی شک کسانی که آزادیهای دموکراتیک ،
 حقوق انسانی و قانون اساسی ما را بزیروا نهاده اند و حتی
 بعنوان مأمر ساده دست بجنایت علیه انسان و شخصیت
 و حیثیت انسانی و فرهنگ و اندیشه انسانی در ایران زده اند
 "معذور" نیستند و باید مجازات شوند . ولی هزمان بسا
 آنها و حتی پیش از آنها باید دستتای که به چنین جانباان
 و مأمرین لجام گسیخته ای احتیاج دارد و چنین جانباانسی
 با پرورش میدهد و بجان مردم ما و فرهنگ ما میدهد ، راگون
 شود و رهبران آن تاوان گناهان عظیم ضد انسانی و ضد فرهنگی
 غیر را بدهند . در هراینصورت ، هنگامی که جنبه
 دستگاه برادبار و خائن و خائن پروری وجود دارد ، اگر
 نتواند از تسل قدیم دگترمخت یا هرق و محمود جمعیسیان
 و ایچ زند پرور و عایت الله رضا را پیدا کند ، از پیل ترازه
 روبرو نمیکخواه و کورش لاشائی و دوشست وزیری و امیر طاهر
 را پیدا خواهد کرد . و آنان را در کنار رسولی و دگترمهدی
 حصار و دگترم کاظم و دیعی و فیروز هنربخش و آلبرت کوچولوسی
 و مزدوران و جیره خواران دیشر خود خواهد نهاد .
 ظاهراً پس از آن همه حمایت و آدامشی و شکنجه و
 آدم ربائی ، حالا که دستگاه ترور و شکنان دولتی ایران خود

را در منگنه فشارهای داخلی و فشارهای بین‌المللی می‌بیند. «
 دیوانه راز می‌کند تا دستهای خون آلود خود را بر چه
 زودتر بشوید و با متهم کردن و در صورت لزوم با قربانی کردن
 چند نفر عله ظلم و جنایت خود را تطهیر کند و جانی‌ساز
 آب بکشد. « تا شاید از پس دادن تاوان جنایات و غیبت‌های
 بزرگ خود در امان بماند و چند صباحی بحیات ننگین خود
 ادامه دهد. — وزمی خیال اینها را و باطل! خانسرم
 شهبانو! سالهای دراز است که مردم جلاد را در سیمای
 آقای آریامهر و خود شما می‌شناسند. انگشت بسوی چه کسی
 دراز می‌کنید؟!

"آزار هنرمندان" بوسیله کتابخانه ملی انجام می‌شود یا بوسیله سازمان امنیت؟

پنجشنبه خانم شهینا نواز "آزار هنرمندان و نویسندگان" بوسیله "کتابخانه ملی" سخن می‌گوید. لابد ایشان کسیه خبیر "میرمندان" هستند و در کار "سازمانی" خیرجهایی از پول به يك دست و برخی خونین بدست دیگر دارند، بنحوی می‌دانند که کتابخانه ملی و اداره کنندگان، بینوای آن، نه تنها دمی در آزار هنرمندان و نویسندگان ندارند، بلکه حتی در کار سانسور کتاب نیز بی‌نظمی از يك کانال ورود و خروج کتاب هیچگونه دخالتی ندارند و تنها است که حتی این نقش کانال نیز از آنها گرفته شده است و آنها هم با خوشحالی این امر را بپذیرفته اند. همچنان که در آغاز کار نیز از قبول مسئولیت بقاء کانال ضد فرهنگی بودن ایا داشتند و تنها با خوب و تشریفات دواتی و بخصوص ساواک مجبور به پذیرش آن شدند. لابد سرکار خانم شهینا نو که تاکنون چند بار آقای ایچ زند پیر رئیس اداره سانسور را به همراه آقای بهلید وزیر فرهنگ و هنر بحضور پذیرفته اند و مورد نقد مخصوصی قرار داده اند، دقیقاً اطلاع دارند که سانسور کتاب بوسیله سیاه اداره نگارش وزارت فرهنگ و هنر انجام میشود و بوسیله کتابخانه ملی نمی‌تودید. دقیقاً میدانند که سیاست "آزار هنرمندان" و هنر هنرمندان هم بعهده سازمان امنیت و شورایی و "گمینه" مشترک آنهاست که با دولت و سواک بسیار و با استفاده از مدرن ترین وسایل تکنیکه، میزهای سوزاننده (تستر) ، مت های برقی ، شوک های الکتریکی و نیز با استفاده از وسایل قدیمتر مانند دستبند قهائی و میخ واره اینکار را انجام میدهند. خانم فرح بهتر از هر کس از این جزئیات خبردارند و بهتر از هر کس میدانند که "آزار هنرمندان" و روشنگران بوسیله ساواک و مهربانان و گمینه مشترک آنها انجام میشود و نه بوسیله هنرآزمندان های

بنوا و از همه جا به خیر کتابخانه ملی .

سرکار علیه خانم شهزادو که حاکمان را همه دستاویزهای دولتی میخواستند و گهگاه بعنوان علیات محیرالقول پس بازدیدهای غافلگیرانه نمایشی از بعضی از سازمانهای دولتی میروید و بعد عس و تفصیلات این بازدیدهای نمایشی خود رنگ کنشان را در صفحه اول روزنامه های گوش بفرمـــــان می چنانند ، برای آنکه منتظر "گزارشهای شرفه مرضی" نباشند و برای آنکه از نزدیک به دقایق کار آشنا شوند و برای آنکه بقول خودشان (در مصاحبه با مجله زن روز) تا ساعت سه بعد از نیمه شب بیدار نباشند که يك متهم بخت برگشته را بحضورشان بیاورند تا پس از شنیده های بسیار وادار به سه اهراف در آستان مبارکشان شود ، خوب است يك بازدید ناگهانی و غافلگیرانه از زندانیهای کیمته و اوین و قزل قلعه و شکجه نامهای ساواک و شهرهای در تهران و شهرهای دیگر بعمل آورند . خوب است يك بازدید پس برآید از این زندانیها بعمل آرند تا به چشم مبارک ببینند که "آزار هنرمندان" چگونه انجام میشود ، ببینند که چند نویسنده و هنرمند و مترجم بعذات علیات وحشیانه شکجه گـــــران شاهنشاهی قادر بر راه رفتن نیستند و مدتهاست که بسروزی زمین میخزند و ببینند که کتابخانه ملی هیچگونه دخالتی در "آزار هنرمندان" ندارد ، بلکه اینکار شرافتمندانه است و هنرمندان و هنر پرورانه نه با دستور و نظارت و سانس آمیز آقای شاهنشاه آرمانهر و با اطلاع خود این خانم انجام میگیرد ، بوسیله مأمورین حیوان صفت ساواک و شهریانسی صورت میگیرد و نه بوسیله کارکنان بد بخت کتابخانه ملی که همیشه هشت شان گروه شان است .

البته ما میدانیم و خود سرکار علیه هم میدانند که ایشان حتی احتیاجی به چنین بازدیدهایی ندارند چون خودشان دقیقاً بر تمام جزئیات اینکار هنر پرورانه آگاهی دارند و گزارشهای این علیات هنردوستانه را با همان "لیخند" موریانان " میشوند که گزارش جشن هنر شیراز و جشنواره حماسی طوس را . زیرا خودشان میدانند که این مرد دوسه

کاریک هدف واحد "هنری" را تعقیب میکند • ما میدانیم
و خود ایشان هم میدانند که تمام آن داستان دست زدن
ایشان به خودکشی بعنوان اعتراض به آدمکشی ها
و شکنجه نری های شوهر تاجمندان ، تنها شایعات
نادروستی بوده که بوسیله شایعه پراکنهای خودشان بسر
زبانها انداخته شد ، است تا چهره انسان دوستانه ای از
ایشان بسازد ، تا شاید این چهره انسان دوستانه
روزگاری بکار دستگاه اختناق ایران بخورد • والا همه میدانند
که مردم ایران از ایر. بنامش ها ندارند و بناچار مجبورند
خودشان دست بکار شوند و شر و نحوست این خاندان
خیانت و جنایت و مهیتم آفریننده این خاندان را از سر
خود و اجتماع خود بردارند — یعنی همان کاری که بس
حول وقوه الهی همین حالا دارند میکنند •

و بالاخره ششم آنکه ، حتی در چنان شرایط
فقر بالماده ای که با میانجیگری سبلوک های باخواری مثل
آقای ژسگار دستن و آقای هلموت اشعیت ، خانم شهبانو
در پشت درهای ناخ سفید واشنگتن ایستاده بوده و اذن
دخول میطلبیده و از سر ناچاری میخواستند اندکی آزادی نذر
آن امامزاده بکنند تا شاید حاجتش برآورده شود ، باز هم
دستش در اعلام پایان سانسور کتاب — و آن هم فقط کتاب —
لرزیده است • سرکار خانم حتی در آن وضع فلاکتسار و
چاکرانه هم اعلام پایان سانسور کتاب را به مصلحت خود و
مسر تاجمندان ندیده است و با هارات دیپلوم و کشداری
بر سر رئیسندگان و مترصدان منت گذاشته و از مسئولان
" کتابخانه ملی " خواسته است که از " آزار هنرمندان "
خودداری کنند • یعنی همچنان به سانسور کتاب ادامه
دهد و فقط اگر کتابی را غیر قابل انتشار تشخیص دادند
و نسخه ای از آنرا به سازمان امنیت فرستادند و سازمان
امنیت و " کمیته " هنرمند و نویسندگان را دستگیر کرد • تا
اطلاع ثانوی از استفاده از منقل برق و میز سوزاننده و میخ
واره خودداری خود تا شاید سه گرمه آقای کارتر باز شود

و ایشان هر سر رحم آمد و بعد خانم شهبانو و آقای آریا به پسر
 بتوانند با شدد و بی پروائی بیشتری میخ و ارد و میسز
 سوزانده دامن را بکار اندازد . و این امر ناشی از طبیعت
 دیگه تیری و دیگه تیرهاست که تا آخرین لحظه از امسان
 قدرت را اندر زدنش دست نه زده اند . و قادر بودند حتی يك
 گام از مواضع کثیف و جفايت بار خرد دست بردارند . زیرا
 میزدند . يك گام واپس نشوی از مواضع استبداد و
 بیگانه تیری . نهایت قدرت نامشروع و ضد انسانی آنها را زهر
 طاعت سکوال و زهر ضربه های مژنگ نموده . مردم قرار خواهد
 داد و این امر بساط جفايتشان را در هم خواهد بود .
 در ضمن خانم شهبانو و آقای آریا مهر کبر خوانده اند زیرا
 پروسه ای که طعم دیگه تیری و سفاکی آنان و دارودسته اشان
 در جریان است ارتباطی به تعلیلات با اصطلاح " خیمه سر
 خوابدانه " آقای کارتر ندارد و آنچه در پیش است بازگشت
 ناپدید است . حتی اگر پرفرض به گزمه . آقای کارتر هم باز
 شود . که البته باز نخواهد شد . زیرا این امر ناشی از
 ابتکار شخص آقای کارتر نیست و هرگز نمیگردد که اکنون در کاغ
 مشتمل بر دوازدهم باز هم زنجیر همین متوال بود .

پایان يك مرحله در سیستماتيك کردن سانسور ، یا تعدیل سانسور؟

اما همه آنچه در مصاحبه خانم شهبانو وجود دارد همین نکات نیست . بلکه آنچه می بینیم فقط سطح آشکار این مصاحبه است . مهتر از این نکات مسائلی است که در زیر پوشش این مصاحبه وجود دارد و دربار و دستگاه اختناق ایران میکوشد حتی در این دم آخری هم نام بسوی محکمر کردن سانسور کتاب بردارد و ضمناً کار خود را هم موجه جلوه دهد و برنامه ای را که از دو سال قبل در مورد آن مطالعه کرده ، حتی در این دوران لب گورش هم پیاده کند . زیرا دستگاه دیکتاتوری و اختناق ایران هم به سرگیجه دچار است و هم به کمر بین سیاست . و نمیتواند بفهمد که آن صبر بشکست و آن پیمانه ریخت و هنوز بخودش امید واریهائی میدهد و بنابراین از برنامه های تعظیم شده قبلش اش نمیخواهد دست بردارد . بخصوص که می بینیم ندارد آن برنامه ای که از قبل برای سانسور کتاب تهیه کرده است ممکن است با اوضاع و احوال امروزش سازگار در بیاید — چه کند ؛ طراحان و ایدئولوگ های ریز و درشتش چنین تصویری را برایش ساخته اند و الخریق یتشبه علی الحشیش !

مسئله اساسی در جواب این سؤال نهفته است که آیا آنچه در مصاحبه خانم شهبانو آمده است و بعد بوسیله موید نخست وزیر [وزیر دربار کنونی] و هوشنگ انصاری وزیر اقتصاد و دارائی و " هماهنگ کننده جناح سازنده حزب رستاخیز " بازگو شده است که " قلم ما باید بنویسد " آیا در واقع پایان " آزار هنرمندان " و اعلام نوعی تعدیل در کار سانسور است و یا در حقیقت اعلام پایان یک مرحله در کار سازماندهی و سیستماتیک کردن سانسور؟ کلیه روشها ، نشانه ها ، مقدمات ، ترتیبات و برخورد های مقامات دولتی و " حزبی " در مورد کیفیت کار چاپ و انتشار کتاب در ایران نمایشگر این واقعیت است که مصاحبه خانم شهبانو و بادمجان دور قاب چینه های او در واقع اعلام پایان یک مرحله در سازماندهی و سیستماتیک کردن سانسور کتاب در ایران است که البته در آستانه اطمینان مساکین کاخ سفید و هم غذا شدن خانم شهبانو با خانم گارتز ، برای مقاصد سیاسی معینی هم مورد بهره برداری دستگاه اختناق ایران قرار گرفته است .

این مرحله پایان یافته در سیستماتیک کردن سانسور کتاب (که ما مفصلتر به آن اشاره خواهیم کرد) بطور خلاصه چیست ؟ این مرحله عبارت است از :

۱- ایجاد هماهنگی کامل بین اداره مطبوعات سازمان امنیت ، اداره کل نگارش وزارت فرهنگ و هنر (اداره سانسور کتاب) ، اداره کل مطبوعات داخلی (و سانسور) وزارت اطلاعات و جهاتگردی ، قسمت انتشارات حزب رستاخیز و اداره سانسور شهرتانی .

۲- تبدیل این هماهنگی علی و تا حدودی سازمانی ، به ستاد رهبری کننده سانسور کتاب و مطبوعات در ایران و : توگیری از تقاضات بوروکراتیک آنها که گاه موجب انتشار کتابهای " ناباب " میشود و محول کردن کار اجرایی سانسور کتاب و مطبوعات به واحد های بزرگ مطبوعاتی و انتشاراتی دولتی و خصوصی که برای اینکار آماده شده اند (از قبیل

مؤسسه بزرگ و تقویت شده انتشاراتی امیرکبیر و سازمان انتشارات سروش و چند مؤسسه معدود دیگر در کار سانسور کتاب و مؤسسات بزرگ مطبوعاتی نظیر اطلاعات و کیهان و آیندگان و رستاخیز در کار مطبوعات !

نگارندگان این سطور با افشاء کردن چگونگی کار سانسور کتاب در ایران و مراحمی که امر سانسور کتاب در پشت سحر گذاشته و مراحمی که هنوز مورد عمل است و افشاء جنویگسی برخیزد دستگاه ترور و اختناق دولتی ایران با نویسندگان و هنرمندان و ناشران غیروابسته به دولت، کوشش خواهند کرد واقعیت سانسور کتاب در ایران را بازگو کنند و عسقل و عواملی را که به سببستمارتیک کردن سانسور کتاب در ایران منجر شده است و اکنون پایان یک مرحله مهم از آنرا در برابر ما قرار داده است، فاش کنند و از این راه از اجرای برنامه جدید ضد فرهنگی دستگاه اختناق در مورد سانسور کتاب و هر برنامه دیگری در مورد سانسور کتاب تا حد امکان جلوگیری بعمل آورند.

لازم است این نکته را یادآوری کنیم که بعلمت وجود ترور و خفقان شدید در ایران و مشکلاتی که ارسال این متن بخارج از کشور دارد و مخاطراتی که از این بطریق میتواند متوجه نگارندگان این سطور و حامین این متن شود، امکان دارد این بررسی با اندکی تاخیر بخارج از کشور برسد. ولی به هر حال تا هنگامی که این دستگاه جنایت و ترور و خفقان سیاسی و اجتماعی و فرهنگی بر اریکه قدرت قرار دارد و به اعمال ضد انسانی و ضد فرهنگی خود ادامه میدهد، مطالب این بررسی همچنان تازه خواهد بود زیرا دستگاه جنایت و خفقان بدون جنایت و خفقان نمیتواند بحیات خود ادامه دهد.

پیام ما به کلیه سازمانها و نیروهای ضد رژیم در خارج از کشور

در پایان این مقدمه ، نگارندگان این سطر یادآوری
دو نکته را بر ذمه خود میدانند :

اول آنکه لازم میدانیم سهاس بسیار خود را نشان
" کمیته برای آزادی هنر و اندیشه در ایران " و فعالان
آگاه آن کنیم که فعالیت های گسترده و شریخش آن در ایران
انعکاس وسیع یافته است و در عین امید دادن به پیوندگان
راه آزادی ، دستگاه ترور و اختناق ایران را سخت به هراس
و انعکاس واداشته است . بدیهی است که سهاس بسیار ما
از فعالیت های ضد اختناق " کمیته برای آزادی هنر و
اندیشه در ایران " به هیچوجه به معنی نادیده گرفتن و یا
کم بها دادن به کوشش های پرثمر و افشاگرانه گروههای
دیگر اپوزیسیون و بویژه کشتی رزمیون دانشجویان ایرانی در
خارج و نیز اتحادیه دانشجویان مسلمان ایران در خارج و
دیگر گروههای ضد رژیم نیست .

دوم آنکه ما بعنوان گروهی از روشنفکران ایران که
در محیط خفقان زای کشور از راههای گوناگون ، با بهره گیری
از امکانات بسیار محدودی که در اختیار داریم به مبارزه علیه
رژیم خودکامه و وابسته به امپریالیسم برخاسته ایم ، از همه

نیروهای ضد رژیم با خریدن تلوویزی و عقیقه ای تقاضا می‌نمایم
 که با استفاد، از کلیه نیروها و امکاناتی که در اختیار دارند
 و با ایجاد امکانات مکرانه تازه، فعالیت مردمی و همه
 جانبه خود را هرچه بیشتر گسترش دهند، تنها هنگامی در
 میان دانشجویان ایرانی و دیگر ایرانیان خارج از کشور بمانند
 نکنند و با توجه به جو مساعدی که در خارج از ایران طایفه
 دیکتاتور و دیکتاتوری بوجود آمده، بکوشند مسئله ایران را
 بطور گسترده بیان نموده، مردمان کشورهای محل اقامت خود
 ببرند، ما از همه نیروها، غم رژیم می‌خواهیم در هر کشوری
 که زندگی می‌کنند کلیه مجامع، احزاب، محافل و کلیه
 شخصیت‌های هنری، سیاسی، حقوقی و اجتماعی را بدین
 توجه به آید تلوویزی ها و انگیزه های مختلف آنان طیه اشتاق
 ایران بسج کنند، بکوشند تا آنان را به حمایت از ابتدائی
 ترین خواست مردم ایران یعنی آزادی های دموکراتیک و
 احترام به حقوق و شخصیت اساسی فرا خوانند، کمیته های
 آزادی هنر و اندیشه در ایران و کمیته های دفاع از زندانیان
 سیاسی را با شرکت چنان شخصیت های تشکیل دهند، با
 همکاری چنان مجامع و شخصیت های جامعات، سخنرانی و
 بحث و بررسی در مورد وضع خفقان با ایران برپا کنند، حتی
 حتماً زم نیست که چنان شخصیت های در همه موارد از
 شخصیت های بر اعمار و مشهور جهانی یا ملی باشند، حتی
 میتوان در هر شهر نویسندگان روزنامه های محلی، قصصات
 و حقوق دانان محلی و اعضای شهرهای محلی را در این کار
 شرکت داد و در سطح دیگر نیز میتوان با همکاری و بسیاری
 اتحادیه های دانشجویی و دیگر محافل و مجامع و اجتماعات
 خود کشوری که در آن زندگی میکنند، میکنند، مسائل و
 ظاهرات متعددی با خواست آزادیهای دموکراتیک در ایران
 و آزادی دهها هزار زندانی سیاسی ایران برپا کنند، برای
 قابل لمس کردن خفقان ایران موارد منحص در مورد الحاد
 مشن زندگی و نیرو فشار ایران را انتخاب کرده، در مورد
 هر یک از آنها کارزار بسج مردم، سازمان بد دهند، حتی از

نیچتوین احساس مساعد و همدودی مردمان خارج با مردم ایران چشم نروشد ، زیرا فعالیت این مجامع و شخصیت های مختلف در حقد و حسد و ناچیز باشد ، در مجموعه خود به نتایج بزرگ و مردکننده منجر خواهند شد . ما بعنوان رستگاران نحت آزار و ستم ایران از همه گروههای ضد رژیم یا هر عقیده و ایدئولوژی تقاضا میکنیم در عین مرزبندی و حفظ عقاید و نظرات خود ، از لجاجت های غیر اصولی در مسوارد جزئی دست برداشته و با گزینش و اعزام نمایندگان خود ، با گروههای دیگر ایزنسیون به بحث و گفتگو بنشینید و اگر در رسیدن به هدفهای خود حتی يك گام مشترك میباشد از همکاری و همراهمی با يكديگر در همان يك گام مشترك دریغ نکنید .

ما در اینجا با دریغ و افسوس می شنویم که برخی از افراد و گروههای ضد رژیم بخاطر لجاجت های غیر اصولی با يكديگر و یا به بهانه اختلافات ایدئولوژیک خود ، جلساتی را که با شرکت خارجیان برای اعراض به خفقان ایران تشکیل شده است بزم میزنند و خارجیان را از شرکت در چنین جلساتی ناراحت و پشیمان میکنند . گناه چنین روشهای نادرستی به گردن کیست ؟ به گردن پروکاتورها های ساواک یا به گردن کسانی که با همه صمیمیت خود در مبارزه با رژیم ، از دور مسائل ابتدائی مبارزه در این شرایط عاجزند ؟ ما از همه شما نیروها و سازمانهای ضد رژیم میخواهیم که با حفظ و واضع ایدئولوژیک خود ، از همکاری با " کمیته برای آزادی هنر و اندیشه در ایران " که فعالیت هایش چنین نتایج نخبشی در ایران به بار آورده است و چنین امید های بزرگی آفریده است ، دریغ نکنند . بگوئید که فعالیت های این کمیته را گسترده تر و نخبش تر کنید و ابعاد تازه ای بآن بدهید . ما از " کمیته برای آزادی هنر و اندیشه در ایران " میخواهیم که خود در این راه پیشگام شود ، نمایندگان خود را برای مذاکره و همکاری با کتبه سازمانها و نیروهای ضد رژیم اعزام دارد و بدون توجه به اختلاف نظر مائی که در گذشته بین فعالین

این کمیته و فعالین گروههای دیگر اپوزیسیون خارج از کشور وجود داشته است . موارد مشخص همکاری را به اتفاق دیگر سازمانهای ضد رژیم یافته و در آن راه گام بردارند . ما از "کمیته برای آزادی هنر و اندیشه در ایران" میخواهیم که پس از چنین تظاهراتی اگر احساساً يك یا چند گروه اپوزیسیون به بهانه های مختلف از همکاری در مبارزه ضد اختناق سیاسی خودداری کردند اساسی آن گروهها و بهانه های عدم شرکتشان در این مبارزه لازم و همه گیر را در مجله ارگسان کمیته آزادی هنر و اندیشه به چاپ برسانند تا ما آگاه شویم چه کسانی با چه گروههایی با چه بهانه هایی به سنگ اندازی در مبارزه ضد رژیم میپردازند تا حداقل ما روشنفکران داخل ایران بتوانیم بقول آن مرد بدانیم دوستان خلق گمانند و چگونه در مبارزه متحد ضد خفقان سنگ اندازی میکنند و چگونه نیروی عظیم جوانان ما را در درگیری فعالاً کمتر محفل بهدر میدهند . ما امکانات اندکی برای آگاهی از چنین مسائلی که در خارج میگذرد در اختیار داریم . ما را آگاه کنید تا در حد خود حساب خود را با دوستان و دشمنان واقعی مردم روشن کنیم . ما از همه نیروهای ضد رژیم با هر طبعی و ایدئولوژی میخواهیم که با همکاری یکدیگر مسئله ترور و خفقان دولتی در ایران را در همه کشورها و در همه محافل و مجامع سیاسی و اجتماعی به مسئله روز بدل کنند و شخصیت های مختلف باید گامهای مختلف سیاسی را در پشت سر مبارزه مردم ایران به خاطر آزادی و حقوق انسانی بسیج کنند .

ما به کلیه دوستان و عزیزان خود در همه گروههای مختلف ضد رژیم اطمینان میدهم که شما صاحب هر ایدئولوژی و عقیده سیاسی باشید ، کسب آزادیهای سیاسی و رفع ترور و خفقان دولتی نخستین گام در راه پیشبرد عقاید و نظرات شماست . این نخستین گام است . در شرایط خفقان و ترور پلیس هیچ گروهی با هیچ ایدئولوژی و عقیده ای قادر به نشر اندیشه ها و عقاید خود و مبارزه مردمی در راه

آنها نیخواهند بود . به پرووکان‌های ساواکی اجازه ندهید
 به بهانه های کودکان و یا به ارائه شعارهای نجرعلی و به
 اصطلاح تندروانه به افتراق و جدایی بین شما دامن بزنند
 و از این طریق به هدفهای رذیله خود برسند . مأموران
 ساواک فقط مأمور شناسائی دانشجویان مبارز و دیگر ایرانیان
 ضد رژیم نیستند آنها علاوه بر اینکار و حتی تقدم بر اینکار
 به پرووکانسم و اختلاف اندازی بین نیروهای ضد رژیم
 میپردازند تا بین نیروهای ضد رژیم اختلاف و افتراق ایجاد
 کرده ، نیروی آنها را پراکنده و کم اثر سازند . چنان
 مأمورینی بنام مأمورین سازمان امنیت در میان سازمانها و
 نیروهای ضد رژیم ایران فعالیت نمیکند بلکه ظاهراً بعنوان
 افرادی تندرو در میان نیروهای ضد رژیم در خارج از کشور
 فعالیت میکنند افرادی که ظاهراً به ایدئولوژی و هدفهای
 خود " صمیمانه " وابسته اند و ظاهراً بعزت این به
 اصطلاح " صمیمیت " دقیق و پرهیزکارانه خود پیوسته گنم
 میدانند در هر موردی به اصطلاح مورا از ماست بکشند و به
 اصطلاح " از هرگونه سازشکاری با سازمانها و نیروهای
 غیراصیل و غیرانقلابی " خودداری کنند و به همین بهانه هم
 تخم تفرقه می‌پاشند . ما از مواردی از کار این قبیل مأمورین
 ساواک اطلاع دقیق داریم که فعلاً برای جلوگیری از بهانه
 جویی های تازه و پراکندگی های تازه از ذکر آنها پرهیز می‌کنیم
 شما خود اگر چشم منطقی و مبارزه خود را باز کنید بسادگی
 میتوانید چنین افرادی را بشناسید . تمسك به وجود فرد
 یا افراد معینی که بهر علت حاضر شده اند نیروی خود را
 در خدمت مبارزه ضد رژیم قرار دهند و پیراهن عثمان درست
 کردن از این افراد برای فرار از همکاری علیه خفقان ،
 بهانه های کودکان و غیرمعقولی است که فقط رژیم ضد خلق
 ایران را خوشحال میکند و به زندگی پر ادبار آن تسدوم
 می‌بخشاید . شما که سالهاست در مبارزات ضد رژیم شرکت
 دارید باید بخوبی بر این فعالیت تاکتیکی آگاه باشید کسم
 در دفاع از يك قربانی رژیم ، فقط مسئله دفاع از او مطرح
 نیست بلکه در عین حال این روش معقول و آگاهانه است که

در جریان آن میتوان کل رژیم و مجموعه واقعیت ترور دولتی و خفقان در ایران را به زیرسؤال کشید و درباره آن کار وسیع تبلیغاتی کرد و شخصیت های مهم خارجی را به فعالیت مستقیم شخص ضد رژیم ایران واداشت و شما نیز میتوانید چنین کنید و چرا نمی کنید ؟ چرا نمی کنید ؟

ما که در این چهارچوب خفقان و ترور زندگی میکنیم ، با امکانات اندکی که برای اطلاع از خبرها و تحلیل آنها در دست داریم میتوانیم بفهمیم که در مسئله دفاع از يك قربانی رژیم ، مسئله شخص او مسئله اساسی نیست بلکه این روش و تاکتیک عاقلانه ای است برای بزور کردن مسأله يك قربانی رژیم و از آن طریق ، مطرح کردن کل مسئله شکنجه و خفقان در ایران و در این صورت شما که در محیط نسبتاً آزاد خارج آنهمه امکان خبرگیری و مطالعه و تحلیل دارید چگونه و چرا قادر بدرك چنین مسئله ساده ای نیستید ؟

اگر شما سازمانها و نیروهای ضد رژیم بهارزه در راه آزادیهای دموکراتیک بعنوان نخستین گام — و فقط نخستین گام — اعتقاد دارید ، در مبارزه بخاطر آزادی هنر و اندیشه و آزادی همه زندانیان سیاسی شرکت کنید و با کار وسیع خود و دادن ابعاد تازه به این مبارزه ، خود سگان را بدست گیرید و اگر کار در مورد قربانی و قربانیان معدوم ————— می را نمی پسندید ، موارد بهتر و قابل پذیرش تری را عنوان کنید . در این مسئله بهش از این نمیشود بحث کرد و در خانه اگر کسی است ، يك خوف بی است .

دوستان عزیز ! بگذارید از تاریخ بیاموزیم :

در اوایل دهه دوم قرن بیستم که دوران اوج مجسده جنبش در روسیه تزاری فرا رسید ، تعداد اعضای لبر زندانی حزب سوسیال دموکرات در سراسر سرزمین پهنای روسیه از چند صد نفر تجاوز نمیکرد . اگرچه آنان در مورد اصل ایدئولوژی خود وحدت نظر داشتند ولی در مورد شیوه ها و تاکتیک های کار کاملاً همدستان نبودند . ولی همین گروه اندك به واسطه درك شرایط زمانه ، با انگشت گذاشتن بروی موارد مشخص و فعالیت گسترده در باره این موارد مشخص و قابل لمس ، به

هزیمت از خواسته‌هایی که توده های وسیع مردم را جلب می‌کند و با ارائه شعارهای صحیح و مردمی توانست توده های وسیع مردم را بحرکت درآورد و انقلاب کبیرا کثیر را بعنوان نقطه عطفی در تاریخ بشر به ثمر برساند . اگر اکنون هزاران تن از صمیمی‌ترین ، فداکارترین و فعالترین جوانان ما که همیدان مبارزه ضد رژیم جلب شده اند ، به سبب اختلافات داخلی خود و برخاسته‌جوش نسبت به یکدیگر و بهم ریختن جلسات یکدیگر و تهمت زدن به یکدیگر نتوانند رژیم گتویی ایران را مجبور به تسلیم کنند و میدان را برای جنبش مردمی و برای گامی‌های بعدی خود گشاده ترکند تاریخ و توده های محروم مردم ما هرگز آنان را نخواهند بخشود .

بگذارید از تاریخ بهاموزیم :

مردم ایران هرگز گناه حزب توده ایران را نبخشودند چرا که این حزب در ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ به عدیاً به سهو در درك شرایط زمانه واماند و مستند نمده آن مرحله را نادیده گرفت و از همکاری واقعی با دیگر نیروها خود داری گرد و نیروی بزرگ و آماده خود را نیز غلط و باطل گذاشت . در شورای گتویی که خون هزاران شهید درخت آزادی را به میوه نشانده و تضاد های امپریالیستی و امکانات مساعد دیگر موقع مناسبی بوجود آورده است ، اگر شما سازمانهای اپوزیسیون از درك شرایط عاجز بمانید و از همکاری واقعی و فعال با دیگر نیروها سرباز بزنید و نیروهای خود را نیز به وسعت طیف رژیم بکار نگیرید مسئله عده این مرحله را درك نکنید و همان اشتباه حزب توده ایران را به شکلی دیگر تکرار کنید ، آیا شما می‌کنید تاریخ و مردم ایران حسابی جداگانه و اغاض گرانه برای شما باز خواهند کرد ؟ آخر چند بار باید يك اشتباه را تکرار کرد ؟ آخر چند بار باید يك حقیقت را تجربه کرد ؟ چند بار ، چند بار ؟ بگذارید از تاریخ بهاموزیم ! بگذارید ارتجاع را سرکوب کنیم و راه خود را به پیش بکشائیم .

بگذریم از این بدیهی‌ترین مسائل مبارزه و شکوفایی مبارزه . و با یادآوری و وامگیری از مضمون شعری از یکی از

شاعران کنونی ایران ! که در زیر قسمتی از آنرا نقل خواهیم کرد) ، بگذریم از این تکرار اسفناک تاریخ که درست در همان زمانی که سربازان خونریز سلطان محمد فاتح به ایران کُردن حملات را می‌شهر قسطنطنیه (اسلامبول کنونی) پرداخته اند ، ما در کلیساهای شهر سرگرم بحث و جدال در این مسأله هستیم که عیسی در لاهوت است یا در ناسوت . بگذریم که ما زحمتگشان یدی و فکری و ما روشنفکران ضد رژیم داخلی کشور ، در زیر شدیدترین شیوه های ترور و خفقان دولتی و در زیر یکی از وحشیانه ترین نمونه های فشارهای پلیسی ، از شما عزیزان خود ، از شما مبارزان خارج از کشور دل پسر درد و لب پرشکوه ای داریم

" و ما دوزخمان

— پای بستگان دیروز و امروز —
فرزندان خویش را شریکی به میراث نهاده ایم
حرامیان شهر را به زیر ستوران گرفته اند

و ما

— فرزندان دشمن شاد —
بر باره ، لاهوت و ناسوت عیسی
به جدال در شده ایم .
توفای دوزخ ماراباد !
— ما نامداران فردای دوزخ .

❖ ❖ ❖

از با خود گریستن
تا بر خود گریستن

سنگلاخ راهبست
که ما همه آنرا پیچوده ایم ."

بگذریم و بپردازیم به بررسی خود در باره سانسور کتاب در ایران و مراحلی که امر سانسور رسمی کتاب گذرانیده است و بررسی کیفیت سانسور کتاب و مراحل نوین آن .

❖ ❖ ❖

چگونه سانسور کتاب شکل گرفت و رسمیت یافت؟

آزادی مطبوعات و انتشارات در ایران امری است که در قانون اساسی ایران تصریح و تأکید شده است و هرگونه تضییق آزادی مطبوعات و انتشارات، اقدام علیه قانون اساسی ایران و مستوجب تمام مجازات‌هایی است که هرگونه اقدام دیگر علیه قانون اساسی مشمول آنست. مطابق قانون اساسی ایران هیچ مقام و مرجعی نه مستقلاً و نه به استناد دستور شاهی و کتبی هر مقام دیگر حق سانسور و کنترل کتب و مطبوعات و جلوگیری از انتشار آنها را ندارد.

اگر چه بدنبال تشکیل حزب رستاخیز، که خود مابین قانون اساسی است، مدتی است که اقداماتی در جهت تغییرات کلی در قانون اساسی ایران توجه ویژه دربار را بخود معطوف داشته است و مسئله تغییر قانون اساسی در جهت اعطای اختیارات مرجه بیشتر به شاه و محدود کردن رسمی آزادی‌های مصرح در قانون اساسی در دستور روز دربار قرار گرفته و گروهی از پادوهای دربار تحت ریاست اسدالله علم و با رهبری ایدئولوژیک دکتر محمد باهری معاون و ایدئولوگ دربار، این مسئله را مورد بررسی قرار داده اند. ولی اکنون ظاهراً رسمیت و نفاذ قانون اساسی کنونی حتی مورد تأیید دستگاه و دربار نیز هست و احترام به آنرا جزو اصول سه گانه (حزب رستاخیز) قرار داده اند. بنابراین هرگونه تعرض به اصول قانون اساسی کنونی نیز، حتی در حیطه عمل حکومت کنونی جرم بوده، مستوجب مجازات است. — و از جمله جلوگیری از آزادی مطبوعات و کتاب و دیگر انتشارات.

با توجه به همین نکته ، مراجع و مقامات رهبری کنونی کشور ، در مواردی که قانون اساسی و اجرای صوری آن به آب و علف دربار ایران و خواسته های اصلی آن زبان نمیرساند ترجیح می دهند موازین قانون اساسی ایران و قوانین مدنی را با توجیهات ناروایی که از آن میکنند ظاهراً رعایت کنند و یا قوانین جدید خود را به نوعی با آن تطبیق دهند . و این امر بویژه تا قبل از اوجگیری دوباره جنبش مردم بیشتر در مد نظر مقامات دولتی بود .

از جمله تا حدود سال ۱۳۴۵ در مورد انتشار کتاب دستگاه دولتی ایران از سانسور مستقیم ، رسمی و سازمان داده کتاب خودداری میکرد . تا آن زمان مرگه کتابی نام سازگار با منافع و مصالح و نظرات دربار و ساواک چاپ و منتشر میشد ، شهرتانی یا سازمان امنیت به فوریت همه جمع آوری کتاب مورد نظر از کتابفروشی ها ، دستگیری غیر قانینی ، شکنجه و بعضاً تبعید نویسنده و نیز تعلیل چاپخانه ای که کتاب در آن چاپ شده بود اقدام میکردند . و در همین حال در چاپخانه ها افرادی از حقوق بگیران ساواک و شهرتانی با عنوان کارگر و مصحح در هر مورد گزارش لازم را به دستگاه اجیرکننده خود میدادند . در طی آن سالها (و نیز اکنون) کارگران ساده ای که در چاپخانه ها به کار میبرد ازنده از همان آغاز کار خود موظف بوده و هستند که يك ورقه رونوشت شناسنامه خود (و اکنون فتوکپی) و دو قطعه عکس خود را در اختیار مدیر چاپخانه قرار دهند و مدیر چاپخانه موظف است این " اسناد " را در اختیار " مقامات انتظامی " بگذارد . همچنین ، علاوه بر کارگران اجیر شده ساواک و شهرتانی ، مدیران چاپخانه ها موظف بودند و هستند که در صورت مراجعه نویسندگان و ناشران " ناباب " و یا ارائه و سفارش چاپ يك كتاب " ناباب " شهرتانی و ساواک را در جریان قرار دهند . در آن زمان شماره تلفن سرهنگ کیانی و سپس سرهنگ شاهین و بعد (و تا کنون) سرهنگ فردوس ، ایستای رقت دایره مطبوعات ساواک در

احتیاج تمام مدیران و سرپرستان چاپخانه ها قرار داده شده بود تا در موارد لزوم از آن مستقیماً استفاده کنند (و این وضع هنوز هم به ترتیب دیگری ادامه دارد) عدم گزارش "در موارد لزوم" موجب تهلیل چاپخانه و دستگیری صاحب یا سرپرست چاپخانه و سرکارگر چاپ و غیره میشد و میشود .
 به این ترتیب چاپخانه ها از بوم تعطیل ، از چاپ بسیاری از کتب و حتی قبول سفارش برای چاپ آنها خودداری میکردند تا هم گرفتار تعطیل چاپخانه و زبان بی زبانی آموزان به چاپخانه نشینند و هم از همکاری با " سازمانهای انتظامی و ردالت گزارش دادن به این سازمانها برگزار بمانند . البته بعضی از مدیران و سرپرستان چاپخانه ها برای بهره جویی از این خوشخود متی ، به جنین اعمال رذیلا و شرم آوری تن در دادند که تعداد آنها انگشت شمار بود . در کنار این جریان نیمه رسمی ، بعضی از چاپخانه ها دراز چشمی آموزان و با قبول خطرات احتمالی و اغلب به بهای گرانتر به چاپ برخی از کتابهای که با مزاج اختناق سازگار نبود ، دست میزدند . در چنین مواردی معمولاً کاربرانی را که عطفون به همکاری با ساواک و شهربانی میدادند به مرخصی چند هفته ای یا استفاده از دستمزد میفرستادند . کتابهایی را که به این ترتیب چاپ و منتشر میشد کتابفروشی ها بطور نیمه پنهانی به چند برابر قیمت میفروختند . بعضی از افراد فرصت طلب و یا بعضاً برخی از وابستگان دور و نزدیک خود دستگاه دولتی از چنین جو نامساعد و هراس آمیزی سسره استفاده میکردند و کتابهای خود را به نام مطبوعه انتشار به قیمت های اجناس قاچاق عرضه میکردند (مانند " میراث خوار استعمار " فراماسویری در ایران " و غیره که این دومی با نظر مقامات درباری و بنا به مقاصد سیاسی معینی انتشار یافت و پس از انتشار وسیع ، در اواخر رسماً مطبوعه انتشار اعلام شد و اکنون قیمت سه جلد آن تا هزار و پانصد تومان رسیده است . انتشار این کتاب موجب انحلال چند لژ فراماسویری در ایران شد که این امر در جهت مقاصد دربار بود و اکنون لژ فراماسویری تازه ای با شرکت همان افراد لژهای سابق

برپاست یکی از برادران شاه تشکیل شده است. ۱۰

اما دستگاه اختیاق ایران که در همه زمینه ها به سوی سازماندهی اختیاق روان بود، با وجود سوء استفاده هائی که از این جو وحشت و ترور میکرد، از وضع موجود خشنود نبود و در جستجوی محلهائی لازم برای یکسره کردن کار سانسور رسمی کتاب در ایران بود. بویژه که انتشار "جنگ" های ادبی در شهرهای مختلف و بهره گیری روشنفکران مرقی از این امکان و وسعت و غرقابل کنترل بودن انتشار این جنگ ها در شهرهای مختلف، عرصه را بر مقامات کنترل کننده مرکزی تنگ کرده بود. نخست به چاپخانه ها دستور دادند انتشار جنگ ها منوط به آنست که هر شماره از هر جنگ "ضمیمه" یک شماره یک روزنامه محلی باشد. گروههای منتشر کننده جنگ ها دفترچه های خود را به چاپ میرساندند و در آخرین روزها از یکی از صاحبان روزنامه های محلی تقاضا میکردند که جنگ آنها را بعنوان ضمیمه روزنامه خود بپذیرد و معمولاً چون چنین جنگ هائی برای صاحب امتیاز روزنامه محلی آبروساز بودند، این تقاضا بزودی با جواب مساعد صاحب روزنامه مواجه میشد و بعد هم بعلمت نفوذ محلی صاحب روزنامه، ایجاد مزاحمت برای او با مشکلاتی مواجه میشد. در ضمن یکی دو جنگ تهران هم امتیاز رسمی داشتند.

در اواسط سال ۱۳۴۵ دولت رسماً دست بکار سانسور کتاب شد و به ناشران دستور داد کتابهای خود را پس از پایان چاپ و پیش از انتشار در اختیار وزارت فرهنگ و هنر قرار دهند تا مأموران سانسور در آن وزارتخانه پس از بررسی اصطلاح "بررسی" کتاب ها در مورد اجازه انتشار آنها و یا جلوگیری از انتشار آنها تصمیم بگیرند. در ضمن به ناشران اطلاع داده شد که اگر از این دستور سرپیچی کنند و کتابهای خود را به وزارت فرهنگ و هنر ارائه ندهند کتابهای بدون اجازه آنها از کتابفروشی ها جمع آوری خواهد شد. از طرف دیگر حتی قبل از آغاز سانسور کتاب، چاپخانه ها زیر کنترل و نظارت مأموران سازمان امنیت و شهرانی بودند.

که هدف این کنترل چاپخانه ها بطور عد ، جلوگیری از چاپ اوراق و اعلامیه هائی بود که به مزاج دستگاه اختناق ایران سازگار نبود و نیز جلوگیری و یا کنترل در کار چاپ مطبوعات . هنگامیکه به ناشران دستور ارائه کتابهایشان به وزارت فرهنگ و هنر داده شد ، به چاپخانه ها نیز دستور داده شد که مراتب چاپ کتاب باشند و چاپ کتابهای "ناباب" را به ساواک و شهرنایس اطلاع دهند و ضمناً از ناشران بخواهند که قبل از تقاضای تحویل کتابهای چاپ شده خود ، اجازه نامه وزارت فرهنگ و هنر را در مورد گذشتن کتاب از گانسال سانسور به چاپخانه ارائه دهند .

اگر چه اینکار ناگهان موجب اخت تعداد عوالمهای کتابهای چاپ شده گردید و در این مسیر گروهی از چاپخانه ها به حال نیمه تعطیل درآمد ولی هنوز کار سانسور کتاب به شکل بسیار دقیق و سختگیرانه انجام نمیشد و بیشتر حالتی از آزمایش سانسور را نشان میداد . ساواک میکوشید با تجربه اندوزی از تجربیاتی که در این راه بدست میآورد ، به تدریج تسه ها را محکمتر کند و به همین دلیل هم بود که با وجود آغاز سانسور رسمی کتاب ، باز هم تعداد کتابهایی که بدون گذشتن از سانسور چاپ میشد قابل توجه بود و اگر چه گاهی نامهران ساواک و شهرنایس به کتابفروشی ها هجوم میبردند و کتابهای سانسور نشده را جمع کرده ، بسا خود میبردند و میسوزاندد ولی هنوز اغلب کتابفروشی ها جرئت فروش کتابهای سانسور نشده را داشتند .

ضمناً چون آغاز سانسور رسمی کتاب با اعتراض شدیدی و آشکار نویسندگان مواجه شد ، در اوان کار ، دستگاه خفگان ایران تعدیل های را در اینکار روامیدانست .

اعتراض شدیدی و آشکار نویسندگان و شاعران و هنرمندان به این ترتیب شروع شد که بلافاصله پس از آگاهی از دستور دولت به ناشران و چاپخانه ها ، گروهی از نویسندگان و شاعران به رهبری و رهنمودی یکنویسند و یک شاعر قدر اول و مشهور یعنی جلال آل احمد و احمد شاملو به دور هم

گرد آمدند و پس از بحث و بررسی در مورد سانسور کتاب و راه‌های مبارزه با آن ، تصمیم گرفتند بعنوان نخستین گام با امیرعاس هویدا نخست وزیر ملاقات کرده و در ضمن اعتراض بدستور دستگاه اختناق درباره سانسور ، خواهان رفع فوری سانسور کتاب شوند . این تصمیم علی شد و چند روز بعد آقایان احمد شاملو ، جلال آل احمد ، دکتر غلامحسین ساعدی ، یدالله رویایی ، دکتر رضا براهنی ، جعفر شریعت‌داری ، داود رمزی و سیروس طاها باریزه دیدار هویدا ، نخست وزیر رفته و در ضمن اعتراض به سانسور کتاب و یادآوری این امر که سانسور کتاب مخالف با قانون اساسی ایران و اعلامیه حقوق بشر است ، خواستار رفع فوری سانسور کتاب شدند . هویدا که در واقع خود در جریان اقدامات مربوط به سازماندهی اختناق فرهنگی و سانسور کتاب قرار داشت و ضمناً به بهانه چند بار پشت یک میز نشستن با مرحوم صادق هدایت ، خود را علاقه مند و دل بسته به هنرمندان معروفی میکرد ، در آن جلسه خود را ظاهراً آگاه از وجود سانسور کتاب نشان داد . چیزی برای نخست وزیر یعنی رئیس قوه مجریه عذر بدتر از گناه بود . و سپس قول "کمک" به نویسندگان و هنرمندان داد و اعلام کرد که برای بررسی مسئله سانسور کتاب و رفع مشکل کمیسیونی تشکیل خواهد داد و مشکل نویسندگان و هنرمندان را رفع خواهد کرد . و البته بعدها به روش معمول دستگاه اختناق یعنی بهره گیری از شیوه "سنتی کلوچه و شلاق" به این قول عمل کرد . یعنی از همکاری افرادی نظیر دکتر احسان ترقایی استفاده کرد و دست به خرید و تطمیع گروهی از نویسندگان و شاعران دست دوم و بیپول زد و دیگران را به سازمان امنیت حواله داد .

از جمله از همان گروهی که برای اعتراض به نزد او رفته بودند چند تن را به آب و نان رساند و چند تن را روانه زندان و شکنجه گاه کرد .

نویسندگان و هنرمندان که از رفتار موهن مأموران

سانسور و رفتار موهن و خشونت آمیز مأموران ساواک با افکارشان به جان آمده بودند و احساس میکردند که در روز تسعه مسای سانسور محکتر میشود و ضمناً برای مقابله با اختناق فکری و فرهنگی به جستجوی چاره برآمده بودند در اوایل سال ۱۳۴۷ "کانون نویسندگان ایران" را که يك سازمان غیر دولتی صنفی و دموکراتیک بود تشکیل دادند و در نخستین بهائیه خود در فروردین ۱۳۴۷ اعلام کردند که رفتار دستگاه اختناق ایران "آشکارا حقوق شناخته شده بشری را نقض میکند و کسانی که بخواهند آزادی و آزاداندیشی خود را در مقام خرید و فروش بگذارند به خاموشی محکوم میدارد، درین نقاب صلاح اندیشی و خیر اجتماع رشد فکری مردم و استعداد قضاوت درست آنان را نفی میکند، برخورد آزادانه، آرائه و نقد سالم و بارور اندیشه و آثار هنری را مانع میگردد و محیط ساکن و در بسته ای بوجود میآورد که در آن آوهام و اباطیل جایگزین اشکال زنده، ادب و فلسفه و هنر میشود و ایمن خساری بزرگ است هم در سطح فرد و هم در سطح اجتماع و ملت ...

سازمانهای عامه کشور باید بیاموزند که بیان و اندیشه دیگران را خواه موافق و خواه مخالف تحمل کنند و آزادی را به خود محدود ندارند - دایه و قیم و از آن بدتر گزمه نباشند .

چه آزادی اندیشه و بیان در فطرت آدمی است و هیچ جبر و تحکیم قادر به محو آن نیست . آزادی اندیشه و بیان تحمل نیست . ضرورت است : ضرورت رشد آینده، فسرده و اجتماع ما ...

ونی دستگاه اختناق ایران با شدت و خشونت با ایمن کلین صنفی نویسندگان و هنرمندان روبرو شد و حتی از ثبت ساده این کانون بهمنیان کانون صنفی خودداری نکرد و نویس به زیر شهرانی و ساواک از ایجاد خانه و محلی برای کانون نویسندگان جلوگیری کرد .

کانون نویسندگان ایران علیرغم قانون اساس کشور که آزادی احزاب و اجتماعات و آزادی اندیشه و بیان را تضمین

کرده است ، با آنکه فقط يك قانون صنفی بود به سبب
تضيقات سازمان امنیت و شهرانی و فشارهایی که از جوانب
گوناگون بر اعضای آن وارد آمد ، نتوانست رسماً بپذیرد و پس
از مدتی مقاومت در برابر فشار دستگاه اختیاق
اعضای آن مجبور به پراکندگی شدند و البته این
امر در زمانی بود که دستگاه ترور و خفقان دولتی بیش
از هر زمان دیگر خود را مقتدر احساس میکرد و در برابر
فشارهایی که از جوانب مختلف بر ابعاد آن وارد میامد ،
دست به اعمال وحشیانه و ددمنشانه ای طیه هر صدای
مخالف زده بود و مقدمات سازماندهی اختیاق کامل و
فاشست مآبانه زندگی اجتماعی و فرهنگی ایران را فراهم
آورده بود .

در ارتباط با فراهم آمدن مقدمات سانسور وسیع کتاب
و افزایش چشمگیر سانسور مطبوعات ، ناگهان چند تن از
خوانندگان و آهنگسازان در باره تکثیر بدون اجازه آهنگها
و تراث های خود بوسیله تولید کنندگان و کمپانی های تولید
صفت ، و تزار ضبط صوت ، مصاحبه پشت مصاحبه براه انداختند
و به دادگستری شکایت کردند که حقوق هنرمندان ، حفظ
نمیشود و شرکتهای تولید صفحه و نوار موسیقی بدون پرداخت
دیناری به هنرمندان ، خود سرانه به تولید و تکثیر آثار
هنرمندان دست میزنند . به اشاره مقامات وزارت اطلاعات
و سازمان امنیت ، آن مصاحبه ها و این شکایت ها با عکس
و تفعیلات و بطور جنجالی و پیگیر در روزنامه ها و مجلات
انعکاس و انتشار یافت و دنبال گردید .

بدیهی بود که در کشور آزادی مانند ایران و در
دموکراسی سواض آمیزی مثل دموکراسی شاهنشاهی ! ! دولت
نمیتوانست به این فشار هنرمندان و مطبوعات بپا بماند
و به این جهت بزودی دولت در برابر " فشار مطبوعات و افکار
عمومی " به اصطلاح تسلیم شد و " قول رسیدگی و حمایت
قانونی از حقوق مؤلفان و مصنفان " را داد و اعلام کرد که
بزودی لایحه ای در اینمورد به مجلسین تقدیم خواهد کرد و
این بازی مقدمات کار بخیر و خوش گذشت .

از طرف دیگر در همان احوال چند تن از نویسندگان و هنرمندان بار دیگر با نخست وزیر ملاقات کرده ، به او یادآور شدند که نه تنها غیرمقول او سانسور کتاب از میان برفته بلکه کار سخت تر و اختناق افزوتر شده است . نخست وزیر که از بهخ و بنیاد کلیه تضایح آگاه بود ، ظاهراً بار دیگر قول رسیدگی به این مسئله را داد . و گفت که در این مورد اقداماتی در دست اجرا است .

بدینال آن جنجال مربوط به خوانندگان و آهنگسازان و نوازندگان و در رابطه با قول نخست وزیر به نویسندگان و هنرمندان ، دولت طرح اختیاق پیشین خود را بشکل يك لایحه برای " حفظ حقوق مؤلفان و مصنفان " تدوین و تنظیم کرد و لایحه از طرف وزارت فرهنگ و هنر به مجلس برده شد .

در این لایحه که پس از جرح و تعدیل‌هایی در جهت محکم کاری هدف‌نهایی دستگاه ، در مجلس تصویب شد و بصورت قانون درآمد و سپس آئیننامه اجرائی آن نیز تدوین شد ، ظاهراً دیگر سخنی از ارائه کتاب به وزارت فرهنگ و هنر برای سانسور نبود . و ظاهراً برای حفظ حقوق نویسندگان و مؤلفان و مصنفان و ظاهراً برای پیشگیری از دستبرد های احتمالی ناشران و افراد سودجو از جمله تصریح شد که مؤلفان و مصنفان پس از چاپ اثر خود باید دو نسخه از اثر خود را پیش از انتشار در اختیار کتابخانه ملی قرار دهند تا با ثبت اثر بنام مؤلف و مصنف در کتابخانه ملی ، حقوق قانونی ناشی از آن به نویسنده اختصاص یابد و امکان اجرای " قانون حمایت ... " فراهم آید . تا اینجا ظاهراً کار بر روال به اصطلاح قانونی قرار داشت . ولی کار به همین جا خاتمه نیافت ، بلکه این قانون و آئیننامه اجرائی آن بر اساس توطئه ای که از پیش طراحی شده بود ، به دست ... و ... سازماندهی گسترده و عمیق اختیاق و سانسور وسی کتاب گمراه کرد و کتابخانه ملی را به کابالی جهت فرستادن کتبها بسپه اداره سانسور (اداره نگارش) بدل کرد .

دولت در وزارت فرهنگ و هنر " اداره نگارش " را بنا
 گذارده‌اند از سازمان امنیت و حاکمیت مورد اعتماد خود تقویت
 کرد و به کتابخانه ملی دستور داد که یک نسخه از کتابهای
 دریافتی را به اداره نگارش بفرستد . کتابهای فرستاده شده
 در اداره نگارش مورد سانسور قرار میگرفت . ثبت ساده اثر
 در کتابخانه ملی که ظاهراً برای دفاع از حقوق نویسندگان بود ،
 ماهها بطول می انجامید و در بسیاری از موارد کتابخانه ملی
 جواب نمیداد یعنی شماره ثبت اثر را به نویسنده یا ناشر
 اعلام نمیکرد . نویسندگان و ناشران که بزودی به ماهیت امر
 پی برده بودند و میدانستند بهانه ثبت اثر و با اصطلاح حفظ
 حقوق مؤلفان و مصنفان در حقیقت نه برای حفظ حقوق آنها ،
 بلکه برای فرستادن کتابها به همان اداره نگارش وزارت فرهنگ
 و هنر و سانسور کتابها است که دیگر با گذرهای تازه‌ای
 تقویت هم شده است ، به کتابخانه ملی و برخی مراجع دیگر
 که دست اندر کار کتاب بودند اعلام کردند که چون ما خواهان
 حفظ " حقوق قانونی " خود نیستیم و نمیخواهیم مشمول
 " قانون حمایت ... " باشیم ، بنابراین از فرستادن آثار
 خود به کتابخانه ملی برای ثبت آن خودداری میکنیم . در برابر
 این تمایل ، سازمانهای " انتظامی " به کلیه چاپخانه ها
 دستور دادند که از تحویل کتابهایی که چاپ میکنند به
 ناشران و نویسندگان خودداری کنند مگر آنکه ناشر یا ستارش
 دهنده چاپ کتاب ، نامه رسمی کتابخانه ملی را که حاوی
 شماره ثبت کتاب مربوطه است به چاپخانه ارائه دهند که این
 دستور نهائی در این مورد به چاپخانه ها و برای تفهیم
 دستور قبلی بود و برای ترساندن صاحبان چاپخانه ها ،
 بدینال این دستور چند چاپخانه که مدتها پیش از دستور
 قبلی سرپیچی کرده بودند بزور ساواک تعطیل شد . و بعد
 نیز چند مورد عدم رعایت دقیق این دستور جدید ، از طرف
 ساواک و شهربانی بشدیدترین وجه پاسخ گفته شد . به
 این ترتیب که نه تنها چاپخانه تعطیل گردید ، بلکه مدیران
 چاپخانه های متروک دستگیر و زندانی شده ، تحت شکنجه

قرار گرفتند و در مواردی برای ارباب بیشتر حتی گروهی از
کارگران چاهخانه های متعرد نیز دستگیر شدند و مورد شکنجه
قرار گرفتند و پس از آزادی ، از کار در چاهخانه های کشور
منع شدند .

هویدا : سانسور میکنیم ، احتیاجی به پرد ه پوشی هم ند آریم !

در طی این جریانات دیگر کار سانسور رسمی کتاب
از پرده بیرون افتاده بود و فشار بر نویسندگان ، شاعران
و ناشران بطور چشمگیری افزایش یافته بود . از جمله در اوایل
سال ۱۳۴۹ آقای فریدون تنکابنی نویسنده ، به علت نوشتن
کتاب " یادداشت‌های شهر شلوغ " دستگیر شده بود .
بدینال دستگیری او ، در خرداد ماه ۱۳۴۹ گروهی از اعضای
کانون نویسندگان در طی اعلامیه ای به دستگیری این نویسنده
اعتراض کرده بودند و دستگاه اختناق چند تن از امضاء -
کنندگان اعلامیه اعتراضی را به اتهام " تحریص مردم به مسلح
شدن بر ضد حکومت ملی " بازداشت کرد و به دادگاه نظامی
فرستاد . بنا بر نوشته مترجم سرشناس م . ا . به آذین که
یکی از دستگیر شدگان بود ، هنگامی که او در دادرسمی
ارتش میبرد اعتراض ساده گروهی نویسنده به بازداشت یکی
از همکارانشان چه ارتباطی با تحریص مردم به مسلح شدن
بر ضد حکومت ملی دارد ، به او جواب میدهند " مهندس
مسلح شدن تنها سلاحهای مادی را در بر نمیگیرد ، بلکه هر
سخن و هر نوشته که بتواند زمینه مخالفتی با حکومت ملی را
فراهم کند همچون سلاحی است که به دست مخالفان داده
میشود و آنان را مسلح میکند . "

تعداد کتابهایی که به علت صادر نشدن شماره ثبت

از طرف کتابخانه ملی و در حقیقت بعثت سانسور آنها در اداره نگارش، در چاپخانه ها مانده بود، از يك طرف باعث مزاحمت چاپخانه ها در انبار داری طولانی آنها شده بود و از طرف دیگر موجب ضرر شدید و بهدر رفتن سرمایه ناشران شده بود. این امر یکباره موجب نزول تعداد خوانندگانی چاپ شده و نزول تیراژ کتابها شد. نیز پیوسته این خطر برای ناشران وجود داشت که کتابهایشان از سانسور نگذرد و در انبار چاپخانه بماند و به بنا بر روشی که بعد در پیش گرفته شد، مأموران ساواک و شهپداری آنها را از چاپخانه ببرند و بسوزانند یا خنجر کنند و از آنها متراست کنند.

این بار گروهی از ناشران با مقامات وزارت فرهنگ و هنر و وزارت اطلاعات ملاقات کرده و مسئله بهدر رفته سرمایه خود را با آنها در میان گذاشتند. مقامات مذکور پس از کسب اجازه از ساواک موافقت کردند که ناشران کتابهای خود را قبل از چاپ مستقیماً به وزارت فرهنگ و هنر ارائه دهند و در صورت موافقت اداره سانسور "نگارش" با چاپ آنها، کتابها را برای چاپ به چاپخانه بدهند. عجب نیست که در نظم ۲۵۰۰ ساله شاهنشاهی سانسور کتاب در قلمرو "فرهنگ و هنر" باشد و جزء هنرهای زیبا بشمار آید (هنرهای زیبا نام سابق وزارت فرهنگ و هنر بوده است).

با اجرای روش جدید تعداد زیادی کتاب بشکل دستنویس از طرف ناشران به اداره نگارش "سانسور" فرستاده شد. به بعضی از آنها اجازه چاپ داده شد و چاپ بعضی از آنها مشروط به قبول اصلاحات و حذفهایی گشته اداره سانسور دستور میداد شد و بدتر از آنها، چاپ بعضی از آنها مشروط به افزودن جملات و حتی پاراگرافهایی شد که از طرف اداره سانسور برشته میشد. آقایان ناماینکار مبتکرانه خود را "سانسور مثبت" گذاشته اند. بدیهی است اکثریت قاطع نویسندگان از قبول "سانسور مثبت" و بسیاری از آنها از قبول سانسور منفی یعنی حذف جملات و یا بخشهایی که اداره سانسور دستور داده بود سر باز زدند.

به همین علت اکثر نسخه های دستنویس با عدم پذیرش مأموران سانسور مواجه گردید و بعنوان کتابهای غیرقابل انتشار به ناشران و نویسندگان آنها باز پس داده شد. و در مواردی حتی از بازپس دادن کتابهای دستنویس مذکور به ناشران و نویسندگان خودداری شد و نسخه های دستنویس برای ضبط در پرونده امنیتی نویسندگان و یا تعقیب آنها به سازمان امنیت فرستاده شد.

با توجه به این موضوع باید به تأکید گفت تعمدات کتابهای سانسور شده، نه فقط آن کتابهایی است که چاپ شده ولی از انتشار آنها جلوگیری شده است، بلکه بیشتر از آن، آن کتابهایی است که اداره سانسور حتی اجازه حرفه‌چینی آنها را نیز داده است و نیز آن قبیل کتابهایی که گروههای سانسور جدید التاسیس مستقر در بنگاههای بزرگ انتشاراتی چاپ آنها را غیرمجاز اعلام کرده و میکند. در این مورد و شیوه های جدید سانسور در صفحات آینده توضیح خواهیم داد.

اعتراضات داخلی و خارجی در باره سانسور کتاب و نیز اجرای روش "اتو سانسور" که مورد توجه دستگاه اختناق بود، پس از مدتی موجب شد که اداره سانسور بار دیگر از قبول نسخه های دستنویس کتابها خودداری کرد و کتابها را تنها پس از چاپ برای اظهار نظر میپذیرفت و این روش هنوز ادامه دارد و فقط در مورد بعضی از ناشران که مورد توجه دستگاه هستند و یا روابط خصوصی معینی با مقامات اداره سانسور برقرار کرده اند (رشته)، بعضی امتیازات انتشاراتی و بهره (اداره سانسور بعنوان ابراز محبت کتابهای آنها را قبل از چاپ و بشکل دستنویس قبول میکند).

در اواخر تابستان پارسال (۱۳۵۵) جلسه مشترکی از گروهی از ناشران، بعضی از مؤلفان که موضع طرفدار دستگاه دارند، مأموران اداره سانسور، مأموران وزارت اطلاعات مأموران سازمان امنیت و گروهی دیگر تحت عنوان "سمینار کتاب" بزعامت دکتر احسان پراقی تشکیل شد. هدف این اجلاس ظاهراً

. ره جوئی در باره وضع ناگوار کتاب و انتشارات در ایران و
 در حقیقت متشکل کردن روشهای جدید اختیاقی در امر چاپ
 کتاب و انتشارات بود . در یکی از نشست های این اجلاس
 امیرعاس هویدا نخست وزیر نیز شرکت کرد . او در برابر
 تذکر محافظه گارانه یکی از شرکت کنندگان غرور دلی جلسه ،
 با لحن خشن و بی ادبانه از جمله گفت : " بله . ما کتاب
را سانسور میکنیم و احتیاجی هم به پرده پوشی نداریم .
مصلح مملکت و نظم شاهنشاهی ایران برای ما مافوق همه
چیز است " و برای کسانی که گمان میکنند هویدا و امثال
 او جزء جناح واقع بین هیئت حاکمه هستند ، آنچه هویدا
 در این جلسه گفت یاد آوری افشاگرانه فوق العاده ای است .
 در این جلسه در برابر تذکری که از طرف آقای احسان
 تراقی (استاد دانشگاه ، عضو هیئت نمایندگان ایران در
 یونسکو ، مرتبط با سازمان امنیت و مشهور به ارتباط با سازمان
 " سیا ") در مورد نحوه سانسور داده شد ، هویدا بسا
 حالتی عصبی فریاد زد : " مگر شما خودتان ، آقای تراقی
 نبودید که بمن توصیه کردید کتابها مجدداً پس از چاپ
 سانسور شود تا ناشران خودشان سانسور برقرار کنند ؟ "
 آقای دکتر احسان تراقی سخنان هویدا را انکار نکرد و
 جوابی به او نداد و معلوم شد تغییر روش دستگاه سانسور
 کتاب و اعلام این تصمیم که ناشران مجدداً کتابها را بایند
 پس از چاپ به اداره سانسور بدهند بنا بر توصیه این محقق
 محترم بوده است که به تقلید از عنوان کتاب تازه خودش بایند
 گفت " آنچه خود داشت ز بیگانه تمنا میکرد " .
 ما در اینجا قصد خرده گیری از این و آن را نداریم
 حتی اگر شخص مشکوکی مانند احسان تراقی باشد . زیرا این
 دستگاه اختیاق ایران است که سانسور کتاب را سازمان
 داده و موجودیت دستگاه اختیاق است که چنین موجودیتهای
 پلیدی را پرورش میدهد ، عرصه را از نمایندگان واقعی هنر
 و ادب ایران خالی میکند تا ایشان بتوانند تاخت و تاز کنند و
 از جمله امکان چنان توصیه هائی را پیدا کنند . اگر سانسور
 کتاب در ایران وجود نداشت ، چنین توصیه ها و اظهار

نامرھائی حتی ہر زبان چنان افرادی نیز نماید .

بہر تقدیر ، پس از چندی ، بعلمت تفریحی — روش
دستگاہ سانسور ، ناشران موظف شدند مجدداً نسخہ های
چاپ شدہ کتاب را در اختیار ادارہ سانسور قرار دہند بااین
تفاوت کہ در گذشتہ ظواہر کار رعایت میشد و ناشران بایستد
کتاب را از طریق کتابخانہ ملی ارائه کنند ولی این دفعہ
دیگر صغلی از ادارہ میانجی یعنی کتابخانہ ملی در میان
بود (و نیست) و ناشران کتاب خود را مستقیماً بہ ادارہ
نگارش وزارت فرهنگ و ہنر (ادارہ سانسور) میدہند ، رسیدن
کتاب علاً در این ادارہ بہ ثبت میرسد ، شمارہ ثبت بہ ناشر
دادہ میشود و تمام ترتیبات بورکراتیک دیگر ، ناشران بابہم
و امید با نزع اتواسانسور گہگاہ کتابی چاپ میکنند و بسہ
ادارہ سانسور میدہند تا چہ قبول افتد و چہ در نظر آید ؛
در ضمن این امر کہ کتابی یک یا چند بار قبلاً بہ چاپ
رسیدہ و قبلاً سانسور شدہ و اجازہ ثرونہ ، از نظر دستگاہ
سانسور ناقد ارزش است و ہر کتاب برای ہربار چاپہ بایستد
اجازہ جداگانہ بگیرد . زیرا بنا بر استدلال دستگاہ اختناق
انتشار یک کتاب در یک زمان معین ممکن است بہخطر باشد
و در زمان دیگر مضر و خطرناک . بہ همین عل ہم ہست
کہ اکنون ابہار چاپخانہ ها اگر دستخوش دستبرد ماموران
ساواک شدہ باشد ، مالا مال از فرمہای چاپ شدہ کتابہائی
است کہ اجازہ چاپ آنها دودہ شدہ است یا تجدید چاپ
آنها با سد سانسور مواجہ شدہ است . از طرف دیگر حتی
در مورد کتابہائی کہ بہ طاعال نفوذ بعضی از ناشران
بزرگ قبل از چاپ بہ تائید ادارہ سانسور رسودہ ، این اصل
مورد جل قرار میگردد کہ پس از چاپ نیز باید مجدداً بازخوانی
شود و مجدداً بہ تائید برسد . در چنین مواردی معلوم
نہست اظہار نظر نخستین ادارہ سانسور با اظہار نظر پس
از چاپ یکسان باشد . همچنین ممکن است ادارہ سانسور
چاپ یک کتاب را مجاز بداند ولی ماموران ساواک یا شہربانی
یا وزارت اطلاعات ، کہ بطور مستقیم نسخہ دانی از کتاب
را از چاپخانہ ها میگیرند و یا بوسیلہ عالشان در چاپخانہ ها

نسخه‌هایی از کتاب را مهربانند، انتشار کتاب را مخالف با
 " مصالح ملکتی " قلمداد کنند و دست رد بر سینه اداره
 سانسور و ناشر بگذارند و مستقیماً به چاپخانه دستور دهند
 که از تحویل کتاب به ناشر خود داری کنند. زیرا علاوه بر همه
 ظل دیگر در ایران اصل بر ایجاد عدم امنیت و عدم ثبات
 در همه چیز است و در این رهگذار حتی در جریان سانسور
 کتاب نیز دستگاه اختناق ایران روش ثابت و قابل اتکالی
 ندارد. در حکومت دیکتاتوری ایران هر روز در هر مسجود
 روش اختصار میشود که نه تنها شایسته با روش دیروز ندارد،
 بلکه حتی میتواند مخالف روش دیروز باشد. و این امر اگر چه
 در بسیاری موارد ناشی از ناسازگاری کار سازمانهای مختلف
 بایکدیگر است، ولی در مجموع به این سبب نیز هست که
 احساس عدم اطمینان، عدم اتکا به خود و وابستگی بیچون
 و چرا به دستگاه دیکتاتوری را افزونتر سازد. در ایران امروز
ما اصل بر عدم امنیت، عدم ثبات و عدم اطمینان بهر چیزی
است که تمایلات دیکتاتوری در آن بحساب آورده نشده باشد.
دستگاه اختناق ایران از این طریق میخواهد قدرت نمایی
کند و به مردم نشان دهد که باید کاملاً مطیع و منقاد و برده
دستگاه باشند و خود شخصاً روش و طرح و برنامه‌ای بدون
توجه به اعیال دستگاه خود گامه نداشته باشند. حتی بسکه
دستگاه سانسور نیز نمیتوان اطمینان کرد و قول آنرا بحساب
 آورد!

کتابهای مذهبی، نیمی از عناوین چاپ شده

در سراسر جهان نمونه دیگری از ملقه! خشونت و فرصت طلبی، نابخردی و حسابگری مانند آنچه اکنون در ایران وجود دارد نمیتوان یافت. دستگاه اختناق ایران به حمایت از مذهب تظاهر میکند، خواب نما میشود، موقوفات حضرت رضا را بالا میگذرد، در روز عید نوروز ۱۳۵۵ شاه برای تحمیل مردم يك "شو" تلویزیونی اجرا میکند و همراه زن و پسرش ظهر اول نوروزین در برابر قبر پدرش به سخنرانی میپردازد و موقع سخنرانی را طوری انتخاب میکند که در میان سخنرانی وقت اذان ظهر باشد و هنگامی که صدای اذان از گلدسته های حضرت عبدالعظیم بلند میشود شاه سخنرانیش را قطع میکند و با زن و پسرش به حالت روحانی بسوی حرم میچرخد و سلام نظامی به حرم میدهد و پس از اذان سر به آسمان بلند میکند و بعد سخنرانیش را دنبال میکند، يك آتشیست مانند آقای منوچهر آزمون و بعد يك بهائی مانند آقای حسن احمدی را در رأس اداره اوقاف و سرپرستی امور مذهبی قرار میدهد. خدمت وزیرش را از يك خانواده بهائی برمیگزیند و هم او را بزیارت عتبات میفرستد و عکس او را در يك حالت روحانی وار در کنار اماکن مقدس اسلامی چاپ میکند، يك وزیر مشاور (آقای دکتر حادی هدایتی) را مسئول مراوده با محافل روحانی و كمك های سنگین به روحانی نمایان موافق میکند و در همان حال روحانیان صادق را در تهران و قم و شهرهای دیگر با مسلسل درو میکند و جسد نیمه جان آنها

را به دریاچه قم میریزد و یا آیت الله بخاری و آیت الله مسعودی را به زیر شکنجه های وحشیانه میرد و روغن داغ بروی سر آنها میریزد و آنان را و بسیاری روحانی دیگر را در زیر شکنجه شهید میکند. دکتر علی شریعتی را در زندان و زیر شکنجه قرار میدهد و در همان حال او را همکار روزنامه کشف کیهان معرفی میکند و بعد او را در لندن به سگته ناگهانی درمیگذراند و غیره. در همین مسیر، در مورد کتاب، نسخه چاپ شده کتاب "البعثت الاسلامیه فی بلاد الافریجیه" را سانسور کرده، از پخش آن جلوگیری میکند. در حالیکه نخست وزیر همین حکومت یعنی سویدا خود را دوست و شاگرد نویسنده، همین کتاب یعنی صادق هدایت معرفی میکند و نیز در حالیکه در تمام کشرهای جهان این یک رسم و سنت است که کلیه آثار یک نویسنده بزرگ و فقید مثل هدایت و حتی نامه های خصوصی و یادداشت های ناتمام او را انتشار میدهند. و باید هم چنین کنند زیرا مجموعه آثار چنین نویسنده گانی جز اسناد ملی در زمینه ادبیات است. ولی در ایران ما چاپ "البعثت الاسلامیه" اجازه داده نمیشود و نسخه های چاپ شده آنرا از چاپخانه جمع آوری میکنند و نیز داشتن کتاب دیگر هدایت یعنی "حاجی آقا" ممنوع است و دادگاههای نظامی وجود این کتاب در خانه متهم را یکی از دلایل "انحراف" او تلقی میکنند.

بهر تقدیر، دستگاه اختناق ایران خود را ظاهراً مدافع مذهب معرفی میکند و اکنون تقریباً نیمی از کتابهای چاپ شده را کتابهای مذهبی تشکیل میدهد و دستگاه از کمک های فراوان مادی در این زمینه خودداری نمیکند. ولی توجه بدو نکته در این باره لازم است. اول آنکه اگر اکنون نیمی از جوابهای چاپ شده را کتابهای مذهبی تشکیل میدهد، این امر مطلقاً به آن معنی نیست که تعداد کتابهای مذهبی بسیار افزایش یافته است. بلکه این به آن معنی است که تعداد جوابهای چاپ شده بطور کلی و بخصوص کتابهای غیرمذهبی کاهش یافته و در نتیجه نسبت مطلق جوابهای چاپ شده مذهبی بیشتر شده است. دوم

آنکه وقتی گفته میشود نسبت مطلق کتابهای مذہبی بیشتر شده و دولت به چاپ بعضی از کتابهای مذہبی تمک می کند ، این امر بهیچوجه به آن معنی نیست که بهر کتاب و نشریه مذہبی در ایران اجازه چاپ داده میشود . دستگاه از جنبه شی مذہبی نیز سخت هراس دارد و مثلاً بخصوص در ایام محرم به واعظان و خدمه مساجد دستور داده میشود که مأمنان را از تکرار عبارت " لعنت بر یزید " بر حذر دارند و کسانی که عبارت لعنت بر یزید را تکرار کنند مورد هجوم مأموران قرار گرفته ، دستگیر میشوند و بجرم " اهانت به مقام سلطنت " مورد تعقیب قرار میگیرند !! در مورد انتشارات مذہبی دستگاه اختناق بر همین روال عمل میکند و از همین زاویه بر موضوع میگذرد . تنها آن کتابهای مذہبی در ایران میتواند بچاپ برسد که یا صرفاً رسالات مجتهدان و پیشوایان دینی (و بخصوص مجتهدان قدیم) در مورد چگونگی اعمال روزمره دینی باشد ، یا آن قبیل کتابهایی که تفسیر آیات و احکام اسلامی باشد و یا آن قبیل کتب با اصطلاح مذہبی که از طرف مأموران معمم سازمان امنیت نگاشته شده باشد . کتابهایی که از طرف روحانیت مبارز ایران نوشته شده و نیز کتابهایی که در باره اصل انتخابی بودن رهبری و مسئله بیعت نگاشته شده مطلقاً غیر قابل چاپ و اگر چاپ قدیمی باشد ، غیر قابل نگهداری است . پیدا شدن چنین کتابهایی در خانه هر کس و یا حتی در کتابخانه های مساجد بزرگ ، صاحب بها نگهدارنده کتاب را بزندان و شکنجه و مرگ در زیر شکنجه میکشاند . کتابهای آقایان فخرالدین حجازی ، آیت الله طالقانی ، مرحوم دکتر علی شریعتی و غره جزو " کتب ضاله " شناخته میشود . اکنون حداقل ماهی دو بار کتابخانه های مساجد پر فعالیت تهران و شهرهای بزرگ مذہبی و غیر مذہبی مورد بازرسی مأموران ساواک و نیز مأموران صابری شهریان که در کلانتریها مستقر شده اند ، قرار میگیرد . پیدا شدن حتی يك " کتاب ضاله مذہبی " در کتابخانه های مساجد ، اگر به تعطیل مساجد و یا حداقل کتابخانه آنها منجر نشود ، بی تردید باعث دستگیری و شکنجه مسئولان چنین

کتابخانه هائی و دست اندرکاران مساجد ، برای ردیابی
 مراکز توزیع اینگونه کتابها میشود .
 علاوه بر کتب مذسبی که تحت کنترل شدید قرار دارند ،
 در مورد دیگر نشریات مذهبی نیز سانسور شدیدی
 حکمفرماست . تا اوایل سال ۱۳۵۵ مجله " مکتب اسلام " که
 مرکز آن در شهر قم بود بطور مرتب و با تیراژ وسیع منتشر
 میشد . این مجله کمتر بروی تخته روزنامه فروشها دیده
 میشد و قسمت اعظم فروش آن از طریق مساجد و آئونه شدن
 مجله بود . در کشوری که تیراژ روزنامه های پرسابقه و جهزی
 نظیر اطلاعات و کیهان که در هر دهی نمایندگی دارند، بزحمت
 به ۱۵۰ هزار نسخه میرسد و تیراژ روزنامه پرخرجی مانند
 آیدگان با هیچ کوشش به ۱۰ هزار نمیرسد و تیراژ مجله
 پرخرج و حمایت شده ای چون " تاشا " از مرز ۲۵ هزار
 نسخه نمیگذرد ، مجله " مکتب اسلام " بنا برقول ناشران
 آن تیراژی در حدود دویست هزار نسخه دارد (مقامات
 وزارت اطلاعات تیراژ مجله " مکتب اسلام " را بود ۵۰ هزار
 نسخه میدادند . ولی حتی چنین تیراژی و آنهم از طریق
 آئونه مان ، تیراژی است که مجله های رنگین پرخرجی مانند
 " تاشا " و " رستاخیز جوانان " که به یکسوم قیمت تمام شده
 عرضه میشوند ، حتی بخواب هم نمیتوانند بپایند) .
 مجله " مکتب اسلام " از اوایل سال ۱۳۵۵ تعطیل
 شد و گروهی از نویسندگان ، فعالین و حتی آئونه شدگان
 آن در زندان و شکنجه گاهها بسر میبردند . تعطیل مجله
 مذکور حتی بنا بر روش مرسوم و با اصطلاح قانونی به شکل
 " توقیف شدن " نیز نبود ، بلکه بدور از هرگونه پوشش قانونی
 و بدور از هرگونه پنهانکاری در اختناق مطبوعات ، بسنور
 سازمان امنیت و شهرت ، اداره مجله و چاپخانه هائی که
 این مجله را چاپ میکردند اشغال شدند ، نویسندگان مجله
 دستگیر شدند و به گاه چاپخانه های کشور دستور داده شد
 که از چاپ این مجله خودداری کنند و بطور خلاصه امثالان

چاپ و انتشار آنرا سبب کردند - در برابر حیرت و اعتراض
 مردم و آویزه شدگان مجله ، دستگاه احتشاق بوسیله سازمان
 مخفی خود به نام مخفی "گوك" این شایعه را رواج داده که
 ناشران مجله مذکور برای خود داری از درج تاریخ شاهنشاهی
 ۱۳۰۳۵۱ در صفحه اول مجله - که اجباری است و کسی از
 طرف حضرت آیت الله خمینی استفاده از آن حرام شناخته
 شده - خود شخصاً از ادامه انتشار مجله خودداری
 کرده اند و دستگاه در این کار نقشی نداشته است - (سازمان
 "گوك" سازمانی مخفی و مستقل از ساواک و غیره است که
 زیر نظر مستقیم شاه و برپاست ارتشید فردوست اداره میشود
 و از جمله وظایف اصلی آن شایعه پراکنی است - گاه ایمن
 شایعات حتی طبع بعضی از افراد خانواده سلطنتی و
 درباریان است نه مقاصد معینی را تعقیب میکند - کارکنان
 این دستگاه را علاوه بر بعضی از مقامات ارتشی ، گروهی
 از کسانی که در مجالس و محافل زیاد رفت و آمد دارند و حتی
 کسانی که ظاهراً مخالف خوانی میکنند و نیز بعضی از رانندگان
 تاکسی و رانندگان بیابانی و غیره تشکیل میدهند - متأسفانه
 گاه بعضی از شایعات "گوك" در نشریات اپوزیسیون خارج
 از کشور نیز دیده میشود که با احتمال زیاد ناشی از ناآگاهی
 از منبع شایعه و همه گیر بودن شایعه است) این نکته را
 بفرمایم که در چند ماهه اخیر که دستگاه میکوشد ظاهراً
 سازمانهای گوناگون بمجله مکتب اسلام بار دیگر اجازه انتشار
 داده شده است ولی در مورد آن سازمانها شددی اعمال
 میشود و بسیاری از فعالین سابق آن هنوز در زندان اند -
 در ارتباط با مسئله نشریات مذهبی و نفوذ آنها ،
 بعموان يك نکته اضافی باید باین حقیقت اشاره کرد که
 بطور عمده بعضی تصورات ناآگاهانه ، اولاً جنبش مذهبی
 اسلام در میان نیروی بسیار وسعت دارد و تنها به جنبش
 مسلحانه گروهی از جوانان مسلمان فداکار محدود نمیشود ،
 بلکه جنبش مسلحانه مسلمانان جوان بخصوص تا قبل از اشغال
 جندی بیش از آن و اعمال نابخردانه چند جوان مارکسیست نما ،
 بنشر نسبتاً کوچکی از مجموع جنبش مذهبی بر ضد سلطه

د یکناتوری در ایران بوده و هست • ثانیاً بر خلاف آنچه
 در نگاه اول بنظر میرسد جنبش مذ هبی ضد رژیم تنها بعنوان
 يك ضیف در پیرامون حضرت آیت الله خمینی و به سبب بیحرمتی
 رژیم نسبت بایشان و تعرض به مقدسات مذ هبی نیست • بلکه
 اگر چه این مسائل اثر معینی در جنبش مذ هبی ضد رژیم دارد
 ولی بطور کلی جنبش مذ هبی ضد رژیم بسیار وسیعتر و عمیقتر
 از این طیف و دارای خواستهای نسبتاً مشخص است و ضمناً
 علاوه بر سازمانهای کوچک مسلح ، دارای نوعی سازمان
 بزرگ و فعال مخصوص بخود است که دستگاه اختیارات
 وجود آن آگاه است ولی بسبب وسعت آن و فعالیت ملایم
 بخش طنی آن ، دستگاه قادر به ازین بردن آن نیست و
 فقط میشود با احاطه مخطف در آن نفوذ کند که در مجموع
 این کوششها تا کنون موجب انحراف خطوط اصلی ضد رژیم
 جنبش مذ هبی نشده است • وجود حضرت آیت الله خمینی
 برای این جنبش اهمیت شایان دارد ولی غیاب ایشان موجب
 پایان جنبش مذ هبی نمیشود • جنبش مذ هبی ضد رژیم
 حضرت آیت الله خمینی را تنها بعنوان يك سبیل و یکی از
 فرایدهاں و رهبران خود میشناسد و البته رهبری طراز اول
 و برخورد ار از احترامی برخوردار •

وضع اداره نگارش و دیگر سازمانهایی که در کار سانسور کتاب دست دارند

اداره کل نگارش سازمانی است در داخل وزارت فرهنگ و هنر که صورت يك اداره کل را داشته و مدیر کلی در رأس آن قرار دارد. ولی در میان ادارات کل وزارت فرهنگ و هنر، اداره کل نگارش (سانسور) از ارزش و توجه ویژه ای برخوردار است و پهلبد شوهر خواهر شامو وزیر فرهنگ و هنر توجه خاصی به این اداره و حتی کارمندان ساده اش مبذول میدارد و ملاقاتهای متناوبی با "بررس" ها یا مأموران سانسور کتاب که کارمندان ساده این اداره هستند دارد و قسمت مهمی از "اعتبارات مخصوص و محرمانه" وزارت فرهنگ و هنر را صرف این اداره و دادن پادشهای مخصوص به سانسورچیان یا بررسهای این اداره میکند. اکنون در رأس اداره سانسور نحسی به نام آقای بهرج زندپور، معاون مدیر کلی قرار دارد. او قبل از ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ از فعالین حزب توده ایران و عضو کمیته ایالتی شیراز بود که ضمناً امتیاز روزنامه "آتشبار" را نیز گرفته بود و این روزنامه قبل از ۲۸ مرداد مدتی منتشر میشد و روزنامه تند و فحاشی بشمار میآمد. زندپور که قبلاً دبیر دبیرستانها بود، پس از کودتای ۲۸ مرداد مدتی پنهان بود و سپس دستگیر و شکنجه شد و بهیشتی از یکسال در زندان بود. پس از آزادی، در وزارت فرهنگ با ادامه خدمت مشغول شد و بعد از تقسیم وزارت فرهنگ سابق، او در وزارت فرهنگ و هنر به خدمت پرداخت و در همین زمان به همکاری با دستگاه اخذ و پرداخت و مراجع

مختلف این همکاری را پیمود تا به مقام ریاست اداره سانسور
مفتخر شد . زند پور اداره نگارش را که قبلاً هم بصورتی دیگر
در وزارت فرهنگ و بعد وزارت فرهنگ و هنر وجود داشت ،
بصورت اداره فعال سانسور کتاب سازمان داد .

اداره کل نگارش واجد همه ویژگیهای بوروکراتیک دیگر
سازمانهای دولتی ایران نیز هست و مبارزه قدرت بین افراد
و گروههای آن وجود دارد و این مبارزات داخلی اغلب بر
مجموع کار این سازمان اثر میگذارد . اخیراً پس از يك مبارزه
قدرت شدید در این سازمان ، با میانجیگری پهلبد وزیر
فرهنگ و هنر این مبارزه قدرت به این شکل حل شد که آقای
زند پور همچنان در رأس اداره سانسور قرار داشته باشد
ولی خانی که معاون این سازمان است در تار سانسور کتاب
داخلت مستقیم نداشته باشد و بیشتر بامور اداری بپردازد و
اختیارات او و قسمتی از اختیارات زند پور بد يك هیئت سه
نفری داده شود . در این هیئت سه نفری نیز کار بایستن
ترتیب تقسیم شده است که يك نفر مسئول سانسور کتابهای
سیاسی است ، يك نفر مسئول کتابهای هنری و يك نفر مسئول
کتابهای مذهبی . مثلاً آقای اکبر معاوی که زمانی مدیر
داخلی و نقاش مجله "سپید و سیاه" بوده است مسئول
امور هنری است و کلیه کتابهای مربوط بامور هنری و شعرو
داستان باید بنظر ایشان برسد و اگر ایشان صلاح دانستند
منتشر شود !

اداره نگارش علاوه بر کار سانسور کتاب خود نیز
بچاپ کتاب و مجله میپردازد ولی کار اصلی کنونی آن همان
سانسور کتاب است .

سانسورچیان چه کسانی هستند ؟

اداره نگارش علاوه بر کارکنان و بررسی های خود که اغلب آنها در عین حال از مأموران یا بجهت شغلی از وابستگان سازمان امنیت هستند ، گروه دیگری را در خدمت دارد که در دو ساله اخیر این گروه را تقویت کرده است . این گروه عبارت اند از عده ای از نویسندگان و مؤلفان دست دوم و از کارافتاد مای که زمانی یکی دوتا کتاب منتشر کرده اند و یا چند مقاله در روزنامه ها نوشته اند . این افراد بعنوان هاله ای برگرد اداره سانسور عمل میکنند و هر يك با توجه به قدر و ارزش خود برای دستگاه سانسور و یا با توجه به معروفیتی که داشته اند همراه بین یکهزار تومان تا سه هزار از اعتبار مخصوصی که در اختیار وزیر فرهنگ و هنر است پاداش مستمر میگیرند . اکثر این افراد در ضمن کارمند شاغل یا بازنشسته وزارتخانه ها و سازمانهای دولتی دیگر و یا سازمانهای دیگر وزارت فرهنگ و هنر هستند .

افراد ی نظیر :

مهدی برادران قاسمی مفسر رادیو ، فرهنگ فرهن
ریتر رادیو ، ابوالقاسم پاینده ، نماینده دوره قبلی مجلس ،
دکتر مهاجرانی واعظ معروف ، محمد علی زرنگار مدیرکل
سابق مطبوعات وزارت اطلاعات و رئیس سابق سانسور آن
وزارتخانه و رئیس کدبسی امور انتشارات حزب رستاخیز ، فرامرز
برزگر سردبیر سابق مجله تهران مصر و معاون سابق همین
اداره سانسور ، دکتر ذبیح الله صفا رئیس سابق دانشکده
ادبیات ، دانشی نماینده مجلس آبادان و معمم و گوینده .

اخبار مذهبی رادیو ، بشارت مدیر روزنامه سابق صدای وطن ، بهبهانی واعظ معروف ، دانش یوخت از فعالهسن گروههای فاشیستی سابق ، سیامک پیرزند روزنامه نگار سابق ، زین العابدین موتمن دبیر سابق ادبیات ، جعفر شاهپسند مدیر روزنامه جوانمردان ، ابراهیم خواجہ نیری رئیس سابق شرکت سابق نفت ، محمود طلبی مفسر سابق رادیو و روزنامه ایران نوین و نماینده دوره سابق مجلس ، منوچهر آشتی شاعر ، ابراهیم صہا شاعر ، ابولحسن احتشامی نماینده سابق مجلس و روزنامه نگار سابق ، دکتر رحمت مصطفوی روزنامه نگار سابق ، علی اصغر افراسیابی روزنامه نگار سابق ، آلبسرت کوچونی عضو طویزیون ، سنشمن سالور نویسنده رادیو ایران و گروهی دیگر . این افراد بنا بر تشخیص اداره سانسور در مورد "صلاحیت" آنان در باره کتاب مورد نظر هراز چند گاهی یک کتاب از اداره سانسور میگیرند ، آنرا میخوانند و "بررس" های خود اداره سانسور گزارشی در مورد کتاب و مطالب آن و نظر خود در باره مناسب بودن یا نبودن آن برای چاپ و گامش یا افزایش حاشی که باید در متن کتاب داده شود تا "قابلیت چاپ" پیدا کند ، به اداره کل نگارش یعنی سازمان سانسور کتاب می دهند . در تقسیم کار جدید اداره سانسور ، این گزارش ها باید به تائید مسئول مربوطه که یکی از سه نفر نامبرده است برسد .

افراد مذکور سانسورچیان جنبی دستگاه سانسور هستند که بیشتر آنها وضع مالی خوبی دارند ولی با این حال آزمندانہ داوطلب میشوند و حتی اصال نفوذ میکنند که از سفره گسترده اداره سانسور هم لقمه ای بربایند و یا به آن جهت در کار سانسور کتاب دخالت و شراکت میکنند که اینکار را امتیازی میدانند که در روابط دیگر خود با دستگاه حکومتی یا با ناشران کتاب میتواند از آن استفاده کنند . یکی از این امتیازات آن است که ناشران بزرگ گروهی "مشاور" برای خود برگزیده اند تا در باره ترجمه ها و تالیف های رسیده قبل از چاپ نظر بدهند . وقتی گروه "مشاور" آنها از سانسورچیان جنبی دستگاه انتخاب شده باشد ، معمولاً

گرفتن اجازه انتشار از اداره سانسور با مشکلی مواجه نمیشود .
و همین امر است که نقطه ضمیمت در مرحله اخیر سانسور شده
و خانم شهبانو در باره آن سخن گفته و ما در آغاز این بررسی
به آن اشاره کردیم - و در باره آن توضیح بیشتری خواهیم
داد .

سازمان امنیت با وجود تقویت اداره نگارش با کادرهای
خود و افراد وابسته بخود و استفاده از مؤلفان و مترجمان
از کار افتاده و بیمقدار ولی مورد اعتماد خود ، به اداره
نگارش اطمینان زیادی ندارد . ساواک عقیده دارد که
"بررسی" های اداره سانسور و سانسورچیان جدی آن اداره
شعور و آگاهی و تسلط کافی در کار خود ندارند و باین جهت
نویسندگان و شاعران و ناشران قادر هستند با زیرکشی
کتابهایشان را که نباید منتشر شود ، از کانال سانسور عبور
دهند ، شماره و اجازه بگیرند و بچاپ برسانند . بهمین علت
هم هست که علاوه بر اداره نگارش ، يك گروه سانسور کتاب
در ساواک ، يك گروه سانسور در شهرهای و يك گروه سانسور
در وزارت اطلاعات سرگرم "فغانیت" هستند . و اخیراً
گروه سانسور (حزب فراگیر رستاخیز) نیز به آنها اضافه
شده است . هر يك از این گروهها اگر کتاب چاپ شده ای
را "تاباب" تشخیص دهند ، خود مستقیماً به کتابفروشی ها
یورش میبرند و کتابهای "مجاز" یعنی کتابهای شماره گرفته
و از سانسور گذشته را ضبط و توقیف و سپس "معدوم" میکنند
یعنی میسوزانند . در اغلب چنین مواردی مأموران ساواک
یا شهرهای چند تن از کارکنان موسسه منتشر کننده کتاب
و یا در موارد "حاد" تر نویسندگان یا مترجم کتاب را هم
دستگیر میکنند و به "کمته" که متشکل از مأموران ساواک
و شهرهای است میبرند و آنها را در آنجا مورد شکنجه
و امانت قرار میدهند . بحال توجه آنکه در اغلب موارد حتی
مأموران ساواک و شهرهای هم دقیقاً نمیدانند چه مطلب
"ضاله" ای در کتابهای مذکور وجود دارد که از صافی
اداره سانسور گذشته و باز هم دستور جمع آوری آن کتابها

داده شده است . شکنجه و آزار و توهین به ناشهران و نویسندگان دستگیر شده بیشتر بهمین جهت است که در حقیقت مأموران اختناق میخواهند از کار خود سر در بیاورند . پرسش مأموران شکنجه و بازجویی "کمیتة" از نویسندگان و ناشران معمولاً به این مضمون است که : (بگو چه مطلبی توی کتابت بوده که تراه اینجا آورده اند ؟) و شکنجه و آزار نویسندگان و ناشر معمولاً آنقدر ادامه مییابد تا آنها "جواب قانع کننده" ای به مأموران شکنجه بدهند یعنی يك چیزی را بگردن بگیرند تا از عذاب راحت شوند و بشکل " زندانی عادی " در آیند .

رئیس قسمت مطبوعات ساواک در هنگام نوشتن ایسمن پرس ، سرهنگ شهاب فردوس است . و برای هر ناشر شنیدن این خبر که سرهنگ فردوس گفته فلانی بمن تطفن کند ، لرزه آور است . البته پس از آنکه نویسنده یا ناشری دستگیر گردید کار او از اداره مطبوعات ساواک به قسمتهای دیگر ساواک محاله میشود .

چند تن از ناشران كوچك و بزرگ از همكاران نزديك دستگاه سانسور كتاب هستند . همكاری و نزدیکی آنها به اداره نگارش ناشی از وابستگی مستقیم یا غیر مستقیم آنها به سازمان امنیت است و اعمال نفوذ آنها در کار اداره نگارش ناشی از اطلاع سانسورچیان اداره نگارش از وابستگی آنها به ساواک است . باید در نظر داشت که هم ساواک و هم اداره نگارش از اداره جات دولت شاهنشاهی ایران هستند . یعنی هیچیک از آنها سازمانهای عمسی رشته و مرهم بافتمای نیستند . به عبارت دیگر تمام خصوصیات بوروکراتیک سازمانهای دولتی دیگر ایران در این دو سازمان نیز وجود دارد . ساواک کوشش دیوانه واری برای قدر قدرت بودن خود و بیشتر از آن برای نشان دادن قدر قدرت بودن خود نشان میدهد . ولی در حقیقت سازمان امنیت هم سازمانی است نظیر ثبت اسناد و با تمام خصوصیات آن و دیگر سازمانهای دولتی ایران . النهایه آن یکی کار با اصطلاح " امنیتی " و ایذاء و آزار مردم و رشوه و ارتشاء در زمینه

سازمان را برعهده دارد و این یکی به ایذا و آزار مردم و رشوه و ارتشاء در زمینه اسناد رسمی مشغول است و شعور هریک از آنها در زمینه کار خود شبیه شعور دیگری است. در هر دو آنها نیز پول و پارتی و اعمال نفوذ رایج و جزئی امور عادی و روزمره است. در مورد کار سازمان کتاب هم آن کسی که خود را به ساواک بچسباند، شکاش در اداره سازمان کتاب رواج دارد و حتی میتواند پستهای بالاتر اداره سازمان را برای يك "بررس" دست و پا کند بشرط آنکه "بررس" هم امر او را بگذارد.

از جمله ناشران بزرگی که با سازمان امنیت و اداره سازمان بطور مستقیم یا غیرمستقیم همکاری دارند باید از انتشارات امیرکبیر، انتشارات طهری، انتشارات سروش (وابسته به طویزیون) و بنیاد فرهنگ ایران نام برد که در مورد هریک از آنها و "فعالیت" های آنها بیش و کم سخن خواهیم گفت. ناشران یا در حقیقت کتابفروشان کوچک و خرده بائی وجود دارند که از وابستگان پرنفوذ سازمان امنیت در امر کتاب هستند و فعالیت آنها بعنوان کتابفروش فرعی بر مأموریت اصلی آنها در کار خبرگشی و اطلاع از کار کتاب است. از جمله شخص بنام آقای "جارجی" که از کتابفروشان کنار خیابانی است و گاه گاهی کتابهای تحت نام "انتشارات فروغی" منتشر میکند.

چندی پیش مؤسسه انتشاراتی "سپهر" که مرکز آن در خیابان شاهرضا روبروی دانشگاه تهران است، به علت فروش کتابی ترجمه شده از آثار نویسندگان شعری درم—میرد تگانی اجتماعی، که خود انتشارات مهر چاپ کرده بود و از اداره سازمان هم اجازه و شماره رسمی انتشار آنرا گرفته بود، مورد حمله مأموران سازمان امنیت قرار گرفت.

آقای گوهرخای مدیر مؤسسه انتشارات سپهر و دو تن از پسران او در موقع حمله مأموران ساواک در کتابفروشی خود سرگرم فروش کتاب بودند. مأموران ساواک بطرز توهین آمیزی هر سه نفر را دستگیر کرده و همراه خود بردند و کتابفروشی را تعطیل کردند. بقیه افراد خانواده گوهرخای برای

اطلاع از محل بازداشت آقای گوهرخای و دو پسر او و ملاقات با آنها گوشش کردند . پلی مقامات سازمان امنیت اصلاً متکربازداشت این سه نفر شدند و تمام مساعی باقیمانده افراد خانواده گوهرخای برای اطلاع از سرنوشت این سه نفری نتیجه ماند . بعلمت آنکه تمام موجودی این خانواده در حساب های بانکی آقای گوهرخای و دو پسر بزرگش بود که در اسارت بدون ملاقات بودند . خانواده گوهرخای برای مخارج روانه خود در مانده بود . به این جهت آنها برای بازگشتانی کتابفروشی به تلاش افتادند . پلی تلاش آنها مجدداً بی نتیجه ماند تا آنکه پس از دو هفته آنها از طرفی موفق به تماس با آقای جارچی شدند . آقای جارچی کتابفروش کنار خیابانی پس از يك روز " مطالعه " به تقاضای خانواده گوهرخای قول مساعد داد و از آنها خواست که روز بعد باو مراجعه کنند . روز بعد آقای جارچی کلید کتابفروشی سپهر را بخانواده گوهرخای داد و اجازه داد که آنها کتابفروشی را باز کنند بشرط آنکه فقط بفروختن " کتابهای عادی " ادامه دهند . هیچکس و از جمله خانواده گوهرخای بخود اجازه نداد از کسی بپرسد کلید فروشگاه سپهر ، که بهر حال در مالکیت خصوصی آقای گوهرخای است ، در جیب آقای جارچی چه میکند ؟

کتابفروشی سپهر مجدداً باز شد و این بار همسر آقای گوهرخای ، یکی از دختران او و پسر کوچکتر او در کتابفروشی بکار قهرمانانه فروش کتاب پرداختند . چهار شب بعد این پسر کوچکتر آقای گوهرخای نیز در کتابفروشی دستگیر شده ، به سازمان امنیت برده شد . اما این بار دیگر کتابفروشی را تعطیل نکردند . یادآوری مدیر کتابفروشی سپهر در هنگام بازداشت و جمع آوری کتاب هایش در این مورد که این کتاب با اجازه اداره نگارش منتشر شده و از سانسور گذشته با این جواب مأموران روبرو شد که : " آنها نفهمیده اند ، اما شما که میدانستید این کتاب چیست چرا آنرا منتشر کرده اید و وقتی بطور غیرمستقیم شما تذکر داده شد ، چرا بفروش آن ادامه دادید ؟ شما حرامزاده ها از سادگی مأموران ساواک سوء استفاده میکنید . "

قسمت سانسور وزارت اطلاعات و جهانگردی

علاوه بر اداره نگارش و شعبه مطبوعات ساواک که یکسار سانسور کتاب مشغول اند، وزارت اطلاعات و جهانگردی هم در رابطه با ساواک و هم بعنوان ابتکار شخصی به سانسور و ساحت در امور کتاب و دیگر نشریات و "سانسور مثبت و منفی" آنها مشغول است.

در وزارت اطلاعات امور سانسور کتاب و مطبوعات زیر نظر آقای عطاالله تدین معاون وزارت اطلاعات و کارمند ساواک قرار دارد آقای تدین نیز مانند آقای محمود جعفریان معاون رادیو تلویزیون از جمله معدودی افسران تودمائی بوده که در زندان و در زیر شکنجه تسلیم دستگاه شدند و همکاری با دستگاه را پذیرفتند و در همان هنگام این دو نفر در زندان با همکاری گروهی دیگر با استفاده از چاپخانه مکتبفه حزب توده مجله "عزت" را منتشر میکردند و بعد که از زندان آزاد شدند با فرمانداری نظامی زمان بختیار و بعد با سازمان امنیت به همکاری پرداختند و کارمند رسمی این سازمان شدند. تدین نیز مانند جعفریان از کادرهای غنی ساواک است و سالهاست "مأمور انجام وظیفه" در وزارت اطلاعات است. او از معاونت اداره مطبوعات وزارت اطلاعات "وظیفه" خود را شروع کرده و اکنون به معاونت وزارت اطلاعات رسیده است. و او و جعفریان و نیکخواه و زند پور و دیگر مأموران ساواک جزو همان گروهی هستند که خام فرح ملقب به شهبانو از آنان بعنوان "روشنفکران ناراضی دیروز" نام برده است. بجز سانسور اداره

نگارش که فاقد هرگونه توضیح در مورد علت سانسور کتاب است ، هر از چند گاهی ناشران را بد فتر آقای تدین در وزارت اطلاعات دعوت میکنند و تدین و دیگر همکارانش (مهدی برادران قاسمی ، پرویز نیکخواه و دیگران)

"توصیه های لازم" را به ناشران میکنند و انواع کتبی را که نباید چاپ شود به آنها گوشزد میکنند . ناشران مجبور به پذیرش این توصیه ها هستند زیرا "منطق" سزاوارک و مأمورانش بسیار قوی است !

قبل از تدین اینکار بمحمد آقاي دکتر محمد علی زرنگار بود و تدین تحت ریاست او کار میکرد و در اینگونه جلسات شرکت میکرد . اکنون آقای زرنگار از نظر اداری معاون سازمان بیمه مرکزی است ، از لحاظ "ذوقی" هم ریاست امور تبلیغات و انتشارات حزب رستاخیز را زیر نظر دارد و همراه با افرادی نظیر هوشنگ وزیری ، دکتر محمد مهدی مصار سردبیر روزنامه رستاخیز ، حسین سرلراز سردبیر مجله رستاخیز جوانان و با راهنمایی محمد جعفریان سرپرست خبرگزاری پارس و معاون سازمان رادیو و تلویزیون امور مربوط به تبلیغات حزب رستاخیز را میگذراند و در دلی این دستکاری است که با اصطلاح "سانسور مثبت" بررسی و سرانجام میرسد . تدین نیز هر از چند گاهی در این مجمع متخصصان سانسور و ختاق شرکت میکند ولی ریاست فائقه پس از آقای محمود جعفریان با آقای زرنگار است و بقیه زیر دست او و تحت او امر و راهنمایی های او هستند . (در باره تصمیمات این جلسه ها که اکنون در دست اجراست و نوعی آشوبگری و شرارت در محیط ادبی و انتشاراتی ایران است در قسمت دیگری توضیح خواهیم داد . ضمناً مرحله جدید سیستماتیک کردن سانسور که خام شهبانو در مصاحبه اخیر خود عملاً به آن اشاره میکرد ، از مدتها قبل در این جلسات مسرود بررسی قرار گرفته و ترتیب انجام آن داد ، شده که در این مورد نیز بیشتر توضیح خواهیم داد .)

تدین نیز برای خود مأمورانی جهت جمع آوری کتاب دارد . این مأموران مسئول تماس با ناشران و همچنین

مراجعه بچاپخانه ها هستند . گروهی معدود از کارگسران چاپخانه ها هم با دستگاه وزارت اطلاعات همکاری دارند و در برابر پولی که از اعتبارات سری وزیر اطلاعات میگیرند ، در مورد کتابهایی که زیر چاپ دارند و مطالب "بر" دارند آن به دستگاه سانسور وزارت اطلاعات گزارش میدهند . بسیاری از این افراد همانهایی هستند که برای ساواک هم گزارش می نویسند و پولی هم از آنجا میگیرند .

از جمله مأموران معروف وزارت اطلاعات در امور سانسور کتاب ، که مدتی قبل درگذشت ، "محررعلی خان" بود که سرشناسترین چهره نیم قرن اخیر در امور سانسور محسوب میشد . او از زمان رضاشاه در کار سانسور مطبوعات و کتب وارد شده بود و سالها تحت ریاست علی دشتی و عبدالرحمن فرامرزی و دیگر مسئولان سانسور شهرهایی "خدمت" کرده بود . محررعلی خان که کارمند بازنشسته شهرهایی بود ، پس از بازنشستگی به علت عدم کفایت حقوق بازنشستگی بسوزات اطلاعات پیوسته بود و در رشته تخصص خود یعنی سانسور کار میکرد و از اعتبار مخصوص وزارت اطلاعات حقوق میگرفت . بیشتر اوقاتی که محررعلی خان باأموریت جمع آوری کتب از کتابخانه ها ، کتابفروشی ها و چاپخانه ها اعزام میشد ، در ضمن "انجام وظیفه" صادقانه کله میکرد که او خودش میداند در واقع قفله چیزی نیست و به جهت اینکه را میکنند ولی او مأمور است و چاره ای ندارد . محررعلی خان چند بار به چند ناشر گفته بود : "اگر خرج و دخل جور بود بخدا دیگر اینکار را زمین میدادتم" . آری . برجسته ترین و آزموده ترین مأمور سانسور نیم قرن اخیر از کارمندان سانسورچیان جدید ساواکی احمد شرم میبرد .

"هرچه بر سر این مملکت آمده از کتاب آمده" !

اقدامات ساواک تنها به اسرار کتاب (چه پیش از چاپ و چه بعد از چاپ) و حتی به کتابفروشی‌ها، جمع‌آوری کتابهای که مأموران ساواک "تفحص" اند و اجازه داد ماند و تعطیل کتابفروشی‌ها و دستگیری نویسندگان و دانشمندان محدود نمیشود. بلکه چه در تهران و چه در شهرستانها بازرسی کتابخانه‌ها، جمع‌آوری کتابهای "ناپاک" از کتابخانه‌ها و سوزاندن این ضلّ کتابها در دستور کار روزانه ساواک قرار دارد. البته در مواردی ساواک به کتابخانه‌های رسمی و وابسته به دولت و از جمله به کتابخانه‌های دانشکده‌ها اجازه داشتن کتابهای قبلاً چاپ شده ناباب را میدهد، ولی مسئولان کتابخانه‌ها دستور داده است که از دادن چنان کتابهای "مضره" ای باشد خاص خودداری کنند. در صورت این کتابهای "مضره" از قرارهای اجتماعی زبان‌هاک روسو تا گند و کتاو در مسائل تربیتی ایران نوشته ضد بهرنگی تا کتابهای جلال آل احمد هست و بسیاری کتابهای "غالبه" دیگر!

دستگاه اختناق حتی فاقد شعور لازم برای تشخیص کتابهای ناباب است و باین جهت به‌شهرت "بد" نویسندگان بیشتر توجه دارد تا بمطالب کتابها. البته اخیراً دستگاه اختناق با کادرهای "پوزنده" ای خود را تقویت کرده است و وادادگان مشهوری از قبیل پرویز نوریخواه، لاشائی و

دیگران برای تشخیص کتابهای ناباب ساواک کمک میکنند ولی این افراد که شعور سیاسیشان صحت داشت، مقاومت میکردند و در برابر دستگاه اختناق و نیز آگاهی‌های سیاسی خود را یکبار از دست دادند و تسلیم دستگاه شدند. و اکنون برای دستگاه در حقیقت یک موی دماغ هستید و باین جهت با انواع خوارق و سرقت‌ها کوشش میکنند وضع کنونی خود و جیره و مزاج خود را حفظ کنند چون دیگر به درد دستگاه نمیبخیرند.

در مورد نحوه برخورد دستگاه اختناق با مسئله کتاب، ذکر نمونه‌ای بیهوده نیست اگرچه از وقوع آن تقریباً سه سال میگذرد. تقریباً سه سال پیش بدعت دکتر قاسم معتمدی رئیس وقت دانشگاه اصفهان (که پارسال وزیر علوم شد) جلسه‌ای ظاهراً برای بررسی مسئله کتاب و دانشجو در دانشگاه اصفهان تشکیل شد. در این جلسه رئیس دانشگاه اصفهان، استادان، دانشیاران و مسئولان چاپ و انتشارات و امور کتابخانه دانشگاه اصفهان شرکت داشتند. مهمان اضافی و تقریباً متکلم وحده، این جلسه سرتیپ تقوی رئیس ساواک استان اصفهان بود.

سرتیپ تقوی بدون شرم از استادان و محصلین دانشگاهی، توضیحات مفصلی در مورد کتاب و مضرات آن داد و نحوه کنترل دانشجویان در کتابخانه دانشگاه، ضرورت ارائه صورتی از اسامی دانشجویانی که بکتابهای "مضره" علاقه مند هستند بوسیله مسئولان کتابخانه دانشگاه و تأکید بر صورت کتابهای غیرقابل ارائه بدانشجویان را که قبلاً به دانشگاه ابلاغ شده بود، یادآور شد و اضافه کرد که کتابخانه دانشگاه و خود استادان نباید فقط بهمان صورت ارائه شده استاد و کفایت کنند بلکه باید از ارائه کتابهای ناباب دیگر هم بنابر ابتکار شخص خود جلوگیری کنند. او برای تأکید سخنان خود گفت که "این امر مورد توجه خاص شاهنشاه آریامهر است" و ابتکارات شخص استادان در این مورد در ارتقاء آنها موثر است. و البته از مسئله ارتقاء گذشته، هر کس میداند "مورد توجه خاص شاهنشاه" یعنی

چه و سرچسبی از آن چه عراق و حشمتاکی در پی دارد •
مرتبط تقوی در آخر بعنوان نتیجه گیری از حرفه‌های
خرد جملات تاریخی! زیرا گفت که هنوز و سر زبان استادان
است :

"آقایان مواظب باشید • هرچه مطالعه کتاب‌های
خارج از درس کمتر • بهتر • شما مسئولیت بزرگی دارید و باید
مراقب باشید • هرچه بر سر این • ملکت آمده • از کتاب آمده •"
آقای دکتر قاسم معتدی رئیس دانشگاه اصفهان این
سخنان خردمدانه رئیس ساواک را تأیید و تأکید کرد و جلسه
بررسی کتاب و دانشجو بخیر و خوشی خاتمه یافت • و از فردای
آن روز اجرای دستورات جلسه مذکور در دانشگاه شروع شد •
آیا با این طرز برخورد دستگاه اخلاق با مسئله
کتاب جای تعجب است که طبرعم انتشار بیش از ۲۲ هزار
هوان کتاب در سالهای ۱۳۳۱ و ۱۳۳۲ • در طی یکسال
گذشته فقط در حدود ۱۸۰۰ هوان کتاب با تیراژ بسیار
محدود چاپ شده است ؟ که قسمت مهم آنهم کتاب‌های
تخصصی دانشگاهی و حرفه‌ای بوده است • آیا جای تعجب
است اگر در دانشگاه هفته کتاب امسال • با کمک از کتابهای
سالهای قبل و کتابهای جدید چاپ شده درسی دانشگاهی
بیش از ۲۶۵۰ کتاب بیشتر بتوانستند به نمایش بگذارند ؟ آیا
واقعاً بهتر نیست اگر بجای "هفته کتاب" و "سال کتاب"
که دستگاه گهگاه برپا میکند هوان "هفته رسال یادبود کتاب"
برای چنین مراسمی انتخاب شود ؟

وضع نویسندگان و هنرمندان و روش دستگاه اختناق با آنها

تیراژ کتاب در ایران بجز کتابهای مکتبی و کتابهای
که از طرف چند مؤسسه انتشاراتی انتشار مییابد که مستقیم یا
بهر مستقیم از طرف دستگاه اختناق حمایت میشوند، از مسرر
دو هزار نمیگذرد. البته دو هزار معمولاً حداکثر تیراژ است و
تیراژ هزار تایی و حتی پانصد تایی هم کم نیست. حق تألیف
که به نویسندگان و مترجمان پرداخت میشود، معمولاً ده درصد
و در مورد نویسندگان معروف پانزده درصد و استثنائاً بیست
درصد قیمت روی جلد کتاب است. بدیهی است که با چنان
تیراژهایی و با چنین حق تألیفی نسبت به آن تیراژ، هیچ
نویسنده ای قادر نیست تألیف و هنر خود را وسیله ارتزاق
خود قرار دهد و نویسندگان معمولاً بحرفه های دیگری
اشتغال میورزند و ایام فراغت خود را صرف تألیف و نوشتن
میکند. و این وضع وسیله ای است برای ارطاب یا تطمیع
نویسندگان.

دستگاه اختناق سفره رنگینی در آرمانهای رسمی و
فهر رسمی خود نظیر رادیو و تلویزیون، مجله تماشا، سازمان
فرهنگ مردم وابسته به تلویزیون، روزنامه رستاخیز و مجله
رستاخیز جوانان، سازمان پرورش فکری کودکان و نوجوانان،
بنیاد فرهنگ ایران و غیره برای نویسندگان و شاعران گسترده
است. اگر نویسندگان و شاعران نخواهند باین سفره های
رنگین پیوندند، چاق بالای سر آنها است و نه تنها با
سانسور یا جمع آوری کتابهایشان و توقیف خودشان روبرو
میشوند و از کار نگارش و انتشار آثار آنها جلوگیری میشود و این

در بروی آنها بسته میگردد ، بلکه با اشاره به اداره پسا سازمان مرکز کار ارتزاقی آنها ، از کار اداری معلق میشوند و یا اگر در مؤسسه خصوصی کار میکنند از مؤسسه مربوطه اخراج میشوند و ارتزاق خود و خانواده آنها بمخاطره میافتد . اگر نویسندگان مرقی از نوشتن دست بکشند و تنها بحرفه اداری خود برسند ، این وضع کمال مطلوب دستگاه اختناق است . اما نویسندگان مرقی با قبول همه مصائب کوشش میکنند قلم را بزمن نگذارند و برخورد دستگاه با صاحبان قلم بطور عده از اینجا شروع میشود .

ساواک نه تنها از اسیر کتابها ، بلکه از اخراج نویسندگان از محلهای کارشان و از شکنجه های قرون وسطائی نویسندگان و شاعران و مترجمان و بالاخره محکومیت آنها در دادگاههای نظامی ابائی ندارد . صورت اسامی نویسندگان و هنرمندانی که در زندانها و شکنجه گاههای سازمان امنیت بسر میبرند مرتب افزوده میشود .

در سالهای اخیر حبس و شکنجه نویسندگان و هنرمندان با دستگیری آقای فریدون تنکابنی آغاز شد . تنکابنی بجهت اتهام نوشتن کتاب بنام " یادداشت های شهر شلوغ " دستگیر شد . دستگیری او با موج اعتراض و مقاومت نویسندگان و هنرمندان روبرو شد . و اعتراض نامه ای علیه این اقدام ساواک بامضای ۵۲ نفر از نویسندگان و شاعران رسید و بجهت مقامات و مراجع مختلف دولتی تسلیم شد . ولی ساواک بعد از عکس العمل و قدرت نمائی در برابر این اعتراض ، چند نفر از نویسندگان و شاعران امضا کننده اعتراض نامه را به اتهام " تحریک مردم بمسلح شدن علیه حکومت ملی " دستگیر کرد و تحت شکنجه قرار داد و علاوه بر آن اقدامات تضيیقی وسیع علیه دیگر امضا کنندگان اعتراض نامه بعمل آورد .

کسانی که مستقیماً در ارتباط با اعتراض نامه دستگیر شدند عبارت بودند از آقایان ناصر رحمانی نژاد نویسنده و کارگردان تئاتر ، محمود اعتمادزاده (م . ا . م . به آذین) مترجم و سردبیر چند نشریه ادبی و زین سابق و محمد علی سبانیلو شاعر . گروهی دیگر از امضا کنندگان اعتراض نامه که بمناسبت

دیگری در ارتباط با اعتراضات در حدود همان ایسم
 دستگیر شدند از جمله عبارت بودند از دکتر قلامحسین ساعدی
 نویسند، نمایان نویس مصروف، م. آزیم شاعر مبارز خراسانی،
 رحمان هاشمی روزنامه نگار، ملقب هنری ویکی از دبیران
 روزنامه کیهان، جعفر کوش آبادی شاعر، سعید سلطانپور
 شاعر و بازیگر تئاتر، دکتر منوچهر هزارخانی مترجم و محقق.
 پس از آن دستگیری های بی دریغ نویسندگان و شاعران
 هنرمندان دیگر و شکنجه و محکومیت و حتی تیرباران کردن آنها
 شکل مشخص تری بخود گرفت و بیک روش مادی دستگاه اختلاق
 ایران تبدیل شد. و حالا که خانم شهبانو هوا را پس
 دیده اند میفرمایند "آزار دادن هنرمندان و نویسندگان"
 اصل دستور شاهنشاه بود. نه خانم! بر خلاف گفته شما
 "آزار دادن هنرمندان و نویسندگان" در اصل دستور
 شاهنشاه بود. خودتان میدانید.

هر صورت اسامی نویسندگان و شاعران بازداشت شده،
 سالهای اخیر، اسامی نویسندگان، شاعران، مترجمان و
 محققانی با دیدگاههای سیاسی و ایدئولوژیک متفاوتی
 به چشم میخورد. از این قبیل اند: فریدون توللی، مجاهد شهید مرحوم دکتر
 طلی شریعتی، شهید قهرمان خسرو گلبرخی، محمود
 دولت آبادی، رحمان هاشمی، دکتر منوچهر هزارخانی،
 سعید سلطانپور، هوشنگ گلشیری، ناصر رحمانی سرزاد،
 م. آزیم، فریدون توللی، محمد طلی سیالکو، محمد رضا
 زمانی، محسن یلفانی، ناصر زرافشان، حسن حسام،
 بهمن اسدی پور، بهروز دهقانی، فیروز گوران، اسد پور
 پیرانفر، درویشیان، دکتر قلامحسین ساعدی، دکتر رضا
 پراگزی، خانم ویدا حاجبی تبریزی، شایان، بهمن جزئی
 و غیره. چند تن از این هنرمندان و نویسندگان تیرباران
 شده اند و یا به انحاء دیگر بوسیله مأموران ساواک به قتل
 رسیده اند. و گروهی از آنها هم اکنون در زندانها و
 شکنجه گاهها هستند و در مشاغل ترین و بیروحانه ترین

شکنجه ها در باره آنها اعمال میشود • در صورت اساسی
ناشران دستگیر و شکنجه شده • از جمله باید از آقایان رضایی
صاحب انتشارات ابن سینا • بیژن اسدی پور صاحب
انتشارات نمونه • محمود کاشچی صاحب انتشارات گوتنبرگ •
گومرغای و فرزندان او صاحب انتشارات سپهر و گروهی دیگر
نام برد •

نویسندگان ای که با مته برقی سوراخ شده است

اخیراً - و غیر از نویسندگان دستگیر شده به نامهای آقایان محمد رضا زمانی (نویسنده، محقق و جامعه شناس) و حسن حسام (نویسنده، داستانهای کودکان) در زیر شکنجه های قرار گرفته اند که ابداع این شکنجه ها همچون اختراع میز سوزاننده باید در حساب ابداعات و اختراعات سازمان امنیت ایران آورده شود.

این دو نویسنده در رابطه با یکدیگر دستگیر شده اند و اتهام بزرگ آنها تهیه يك ماشین تکثیر متن های ماشینی شده است. بنا بر مورد اتهام گویا این نویسندگان وقتی به سانسور کتابهای جدیدشان از طرف اداره سانسور مواجه شده اند، برای تکثیر و انتشار آثار خود اقدام به تهیه يك ماشین تکثیر کرده اند و ساواک مصمم است نحوه تهیه و یا خرید این ماشین تکثیر و اوراقی را که این دو نویسنده نوشته و تکثیر کرده اند و گیرندگان اوراق تکثیر شده را بشناسد.

شکنجه های مختلفی در مورد این دو نویسنده انجام شده است و در اواخر ساقهای پای آقای حسن حسام را در میان يك پرس آهنی قرار داده و فشار پرس را بطور مداوم افزوده اند تا او اقرار کند. ولی آقای حسن حسام مطلبی برای اقرار کردن نداشته چون در واقع او در تهیه ماشین تکثیر با آقای محمد رضا زمانی همکاری نداشته بوده است ولی مأموران ساواک انکار او را بر مخفی کردن "اسرار" جیل کرده و آنقدر فشار پرس را افزوده اند تا حسن حسام از درد به هوش شده است. پس از چند روز آقای حسام را در حالیکه دیگر بروی دوی پای خود بند نبوده، مجدداً برای شکنجه

و اقرار گرفتن بمحل شکنجه میرید . حسام باز هم شرکت خود را در تهیه ماشین تکثیر انکار میکند ولی درین حال برای آنکه شکنجه اش تمام شود ، بمأموران شکنجه میگوید من از این موضوع خبر ندارم ولی با اینحال مرا اقرار نامه ای را که شما در برابرم بگذارید امضا میکنم . شکنجه گران حسام او را میپذیرند و بار دیگر "پرس" شکنجه را میآورند . این دفعه وسیله مذکور بوسیله "مختربان" ساواک تکمیل شده بوده است . باین معنی که در میان قطعه بالائی آهمن پرس يك مته برقی که با سرعتهای مختلف میتواندست پچرخند تعبیه شده بوده است . بار دیگر پاهای آقای حسن حسام را در میان پرس قرار میدهند . نخست او را تهدید میکنند و فقط بر فشار پرس میافزایند ولی چون او باز هم انکار میکند ، مته های برقی را بکار میاندازند . استخوان هردو پای آقای حسن حسام خرد میشود و میان ساقهای او بامته برقی سوراخ میشود . او را بیمارستان مخصوص ساواک میرید تا پس از بهبود نسبی شکنجه را در باره او دوباره شروع کنند . آقای محمد رضا زمانی در جلسات بعدی شکنجه تاب نمیآورد ، شرکت حسن حسام را در تهیه ماشین تکثیر تکذیب میکنند و میگویند چون در برابر شکنجه برای تعیین "شریک جرم" خود تاب نیآوردم آقای حسن حسام را به اشاره یکی از مأموران بعنوان "شریک جرم" خود معرفی کردم ولی او در حقیقت در این جریان شرکت نداشته است و باین ترتیب مأموران ساواک با اشتباه خود در باره آقای حسن حسام واقف میشوند و از ادامه شکنجه او منصرف میشوند . فقط همین ! و اینست احترام بقلم و حقوق اساسی در ایران .

اکنون ماهاست که آقای حسن حسام نویسد
داستانهای کودکان دیگر نمیتواند راه برود . او روی زمین
میخزد ، حتی دیگر از نظر دستگاه اختناق ایران هم او
گناهی ندارد ولی ساواک برای پرده پوشی جنایت خود از
آزاد کردن او خودداری میکند . اگر این دستگاه ننگین
بحیات خود ادامه دهد ، حسام باید در زندان بیوسسد
و بمیرد زیرا ساواک اشتباها در مورد او جنایت کرده است .

در ضمن برای آنکه در محیط نسبتاً آزاد خارج از کشور کسانی در گوشه کافه بنشینند و آقای محمد رضا زمانی را محکوم نکنند و رویاهای ناآگاهانه درباره مقاومت بیچون و چـرا برای خود سرهم نکنند و افرادی مانند آقایان دکتر رضا براهنی و دکتر غلامحسین ساعدی را بیک نحو و افرادی مانند آقای محمد رضا رضایی را بنحوی دیگر محکوم نکنند ، باید این خبر را هم اضافه کنیم که در مورد شکجه شدن ، آقای زمانی وضعی بهتر از آقای حسن حسام نداشته است . او هم هنوز قادر بر راه رفتن نیست ، او هم بروی زمین میخزد ، در طی شکجه هائی که باو داده اند ، از جمله مأموران ساواک پس از انواع شکجه های دیگر که با مقاومت زمانی روبرو میشود ، مانند قصابان با او رفتار میکنند . یعنی او را بروی زمین میاندازند ، چند مأمور بروی تنه و پا های او میله میزنند و یک مأمور شکجه با خونسردی یک قصاب کاردی بدست میگیرد و کف پا های این نویسنده و محقق را تا باستخوان از طول قاچ مبدد و میشکافد و سپس محض تغلظ و مزاج با همکاران خود ، سیگاری را که روشن کرده بوده در شکاف کف یکی از پا های او خاموش میکند . این شکجه مبتکرانه ساواک و حق شکاف موجب غولت زخم میشود ولی مأموران مدتها از معالجه زخم خودداری میکنند . چه خوب است اگر آقای پریزیدنت کارتر هم از این خبرها مطلع شوند و همانطوری که در نامه جوابیه خود بشاه نوشته اند از تجربیات این دوست پسرارزش خود استفاده کنند . شاید این تجربیات در مبارزه ایشان و همکارانشان برای " رعایت حقوق انسانی " بکارشان بخورد و بتوانند این " تجربیات گران بها " را برای استفاده بدوستان دیگر خود هم اطلاع دهند . آیا واقعاً ساواک میتواند این دود مورد مشخص را تکذیب کند ؟ آیا معاون وزارتخارجہ آمریکا همچنان در برابر کنگره آمریکا گرفتار کمبود دلیل است ؟ آیا تمام مواردی که عنوان میشود مربوط بسالها قبل است ؟ آیا ساواک حاضر است آقایان حسن حسام و محمد رضا زمانی را در برابر دویمن علنیون قرار دهد تا مردم راه رفتن امن دو نویسنده را تماشا کنند ؟

ما صمیمانه آروز میکنیم که اید و نفر قادر باشند در برابر دوربین تلویزیون راه بروند و خلاف نوشته ما واقعیت پیدا کند ولی میدانیم که این آروزی عیش است در حالی که تقریباً یکسال از این واقعه میگذرد .

برای آنکه دستگاه اختناق ایران و مأموران شکنجه آن از لحاظ از میان بردن آثار جرم خود ، این دو نفر نویسنده را بکشند و جنازه های آنان را معدوم نکنند ، ما داریم آن این صطبر با اطلاع و آگاهی کامل و دقیق در مورد آنان اعلام میکنیم که تا تاریخ انتشار این بررسی آقایان محمد رضازمانی و حسن حسام زنده هستند و بجز عوارض ناشی از شکنجه هیچگونه بیماری و ناراحتی معینی که بتواند موجب مرگ ناگهانی آنان شود ندارد و اگر پس از انتشار این بررسی این دو نفر یا هر یک از آنان بهر عذر و عتی بمیرند ، مرگ آنان هیچ طاعت و دلیلی جز آن ندارد که دستگاه اختناق ایران و عوامل آن برای از میان بردن آثار جرم دست بخون این دو نفر نویسنده ایران آغشته اند .

بد نام کردن نویسندگان و جعل رساله و مقاله به امضای آنها

رفتار غیر انسانی رژیم ترور و اختناق ایران ———
نویسندگان و شاعران و هنرمندان و روزنامه نگاران تنها به دستگیری و حبس و شکنجه های ددمنشانه و غیرقابل تصویری که دو نوع از آنها یادآوری کردیم و انواع دیگر آنها با شهیدان قهرمانی چون خسرو گل سرخی و کرامت دانشیان و گروه آنان و دیگران میدانیم ، محدود نمیشود . رژیم اختناق و ترور افسار گسیخته دولتی روشهای ضد اخلاقی و ضد انسانی دیگر و انواع شکنجه های معنوی را هم برای نویسندگان و هنرمندان و روزنامه نگاران تدارک می بیند و در راه اجرای مقاصد خود به هیچ اصل و حد اخلاقی و انسانی پای بند نیست .

این موضوع مدتهاست بوضوح تمام فاش شده که کلیه روزنامه ها ، مجلات و نشریات و کلیه وسایل ارتباط جمعی ، بطور مستقیم و بی پرده یا از طرف دستگاه اختناق رأساً سازمان سازمان داده شده و اداره میشود و یاد رزیر کنترل مأموران سانسور 'ست' . در روزنامه های بزرگ ——— چند مأمور وزارت اطلاعات و ساواک در کنار سردبیران و دبیران آنها نشسته اند و تمام مطالب را پس از گذشتن از زیر دست سردبیرها و کارکنان روزنامه ها می بینند و کنترل میکنند و یا اگر سردبیران و کارکنان اصلی هیئت تحریری روزنامه از مأموران و یا وابستگان مستقیم خود سازمان امنیت و وزارت اطلاعات هستند و دستگاه به آنان اعتماد دارد ، بجای گذاشتن مأموران سانسور در کنار آنها ، خود آنها را موظف

میکنند که کلیه تیتراها و عناوین را در آخر وقت تلفظاً برای آقای تدین معاون وزارت اطلاعات بخوانند و اگر عنوان یک خبر جلب توجه او را بکند، سردبیر باید سراسر مطلب مورد نظر را برای او بخواند و مطالب مورد نظر او را سانسور کند و البته این امر بجز "سانسور مثبت" یعنی چاپ خبره‌سای جعلی داخلی و خارجی و مقالات فرستاده شده است که روزنامه‌ها موظف به چاپ آنها در صفحه دلخواه و به شکل دستور داده شده هستند.

در مورد مجلات کار سانسور به این ترتیب صورت میگیرد که کلیه مجلات علاوه بر "اتوماسور" که خود میکنند و باید بکنند، مقالات مورد تردید را قبلاً باید به صحنه مبارک آقای تدین معاون وزارت اطلاعات و مأمورین او برسانند و بشرط قبول او آنها را چاپ کنند. ولی این کارها هنوز پایان کار سانسور مجلات نیست و مدیران مجلات باید حداکثر تا دو روز پیش از انتشار مجله یک شماره چاپ شد مازانرا برای وزارت اطلاعات و در مواردی که وزارت اطلاعات در اظهار نظر و میماند برزی ساواک بفرستند. اگر مطالبی مخالف نظر دربار، ساواک و سانسورچیان در مجله‌ای باشد مدیر مجله مجبور است به دستور و برطبق نظر سانسورچیان مجله را با حذف یا اضافه کردن مطالبی که مأمورین سانسور می‌پسند دوباره چاپ کند و این وضع که به ضرر منتقدت برای مدیران مجلات سبب میشود آنها را، حتی بیش از حدی که دستگاه اختناق خواستار آنست محافظه کار میکند.

با این وضع رایج در سانسور روزنامه‌ها و مجلات بدیهی است که هیچ مقاله و خبری که مخالف منویات دستگاه اختناق باشد در روزنامه‌ها و مجلات قابل چاپ نیست مگر آنکه یک مقاله و خبر به شکلی نوشته و تنظیم شده باشد که از حد فهم و درک مأمورین سانسور بیشتر باشد و با توجه به آنکه شعور مأمورین سانسور معمولاً خیلی بالا نیست، گاه بگاه مطالب و مقالاتی مخالف منافع و نظر دستگاه اختناق در مجلات و روزنامه‌ها چاپ میشود که معمولاً چنین مطالبی در مورد اخبار و تفسیرهای خارجی بیشتر و در مورد اخبار

و مطالب مربوط به ایران کمتر است . البته اکنون چند سال است که توجه دربار و ساواک و سانسورچیان به خبرها و تفسیرهای خارجی و جعل آنها غنونی گرفته است که در این باره جداگانه سخن خواهیم گفت .

بهر حال تعداد آن قبیل مطالب که نظر سانسورچیان را جلب نمیکند در سابق بیشتر بوده و اکنون ، بعلمت کنسار کشیدن گروهی از نویسندگان مترقی از همکاری با روزنامه ها و مجلات و بعد تصفیه روزنامه ها ، تعداد این قبیل مطالب مخالف نظر و منافع دستگاه اختناق بیشتر شده است . ولی با این حال دستگاه سانسور و اختناق میکوشد بدو های سانسور و اختناق مطبوعات را باز هم محکمتر کند و مطالب روزنامه ها و مجلات را یکدست به نفع خود و بر اساس نظرهای خود سامان دهد و از کوچکترین " خطا " ی مطبوعات هم جلوگیری کند . در جریان اجرای این نظر ، همین چند ماه پیش که ظاهراً دستگاه اختناق ایران در برابر فشارهای خارجی میکوشید ظواهری از آزادی مطبوعات را نمایش دهد و صفحات منبری روزنامه ها را عرصه چند مصاحبه " آزاد منشاء " بهمن آقای دکتر احسان براقی و دکتر اسماعیل خوشی (شاعر و معلم فلسفه) کرده بود و درست در همان زمانی که با چاپ بدون اجازت و سارقانه شعرهایی از آقایان احمد شاملو و سیاوش کسری و اسماعیل شاهرودی (آینده) و چاپ مطالبی از دیگر نویسندگان و شعرا و مترجمان میکوشید ظاهر سازیهایش کند ، درست در همین موقع يك روز آقای امیر عباس هویدا نخست وزیر سردبیران روزنامه و مجلات پیر تیراژ و معروف و حتی دبیران درجه دوم این روزنامه ها و مجلات را " احضار " کرد و در جمع آنان صریحاً گفت که " از بس شاهنشاه در مورد وضع شما و مطالبی که خلاف مصلحت کشور چاپ میکنید ابراز نارضایتی فرموده اند و از بس من از شما دفاع کرده ام دیگر خسته شده ام و دیگر نمیتوانم از شما دفاع کنم . خودتان باید دقیقاً مواظب کار خودتان باشید و اگر مطلبی خلاف مصلحت چاپ شد خودتان باید جوابگوی آن باشید من دیگر کاری از دستم برنمیآید و نمیتوانم

از شما دفاع کنم." روزنامه نگاران به سادگی متوجه شدند این امر که "خودتان باید جوابگو باشید" یعنی چه و به این ترتیب نخست وزیر حق نمایش آزادی مطبوعات را که بهانه ضرورت میخواستند نشان دهند برای سردبیران و دبیران روزنامه ها بازگو کرد و آنان را از اینکه این آزادی مطبوعات را واقعی تصور کنند، بر حذر داشت: بعضی از این جلسه در بهمن ماه ۱۳۵۵ به درخواست و با اصرار آقای امیر طاهری سردبیر روزنامه کیهان آقای دکتر مهدی بهار درباره مسائل مربوط به اوضاع و احوال کشور يك سلسله مقاله نوشتند در روزنامه کیهان چاپ شود. در حقیقت آقای دکتر بهار فریب ظاهر سنجیهای دستگاه را خورده بود و گمان کرده بود زمان مساعدی برای نوشتن نظریاتش پدید آمده است. اما اولین مقاله از سلسله مقالات او که در روزنامه کیهان چاپ شد مقاله ای بود که فقط نام دکتر بهار را بر بالای خود داشت ولی مقاله چاپ شده در حقیقت مقاله اصلی او نبود و به سود دستگاه و در تعریف و تمجید از دستگاه اختناق، مطالبی بنام دکتر مهدی بهار در روزنامه کیهان چاپ شده بود. دکتر بهار در طی نامه ای به مهیدا برای وضع اعتراض کرد. نامه اعتراضیه خود را تکثیر و بین مردم توزیع کرد. مهیدا برای جلوگیری از آنکه افتضاح بیشتر بالا بگیرد به روزنامه کیهان دستور داد تکذیب نامه دکتر بهار را چاپ کند. [مطالب مربوط به این افتضاح و نامه اعتراضیه آقای دکتر بهار به مهیدا و متن تکذیب نامه او در روزنامه کیهان و اصل مقاله دکتر بهار در شماره خرداد ۱۳۵۶ پیام دانشجو چاپ شده است.]

بهر تقدیر، دستگاه اختناق ایران روزنامه ها و مجلات کشور را کاملاً در زیر کنترل دقیق خود دارد و اگر از آن مطالبی خلاف منافع و نظر دستگاه در روزنامه ها و مجلات چاپ شود، این امر فقط نشان دهنده آنست که مأمورین سانسور از فهم و درک مطالب مذکور عاجز بوده اند و اخیراً با سیستماتیک کردن سانسور مطبوعات کوشش شده است، باز هم بیشتر از این قبیل مطالب جلوگیری شود. دستگاه

اختلاق ایران از این سلطه کامل روزنامه ها و مجلات، و از این سانسور دقیق مطبوعات به اشکال وحشیانه و کثوفسی برای اجن مال کردن و بدنام کردن نویسندگان و هنرمندان و روزنامه نگاران خرسنام استفاده میکند. آنچه اخیراً برای آقای دکتر مهدی بهار پیش آمد، تنها آخرین نمونه اینکسار بود و قبل از آن نمونه های برجسته دیگری در این مورد وجود داشته است.

کار بدنام کردن و لجن مال کردن نویسندگان و هنرمندان و روزنامه نگاران به این ترتیب انجام میهود که وقتی دستگاه اختلاق به نویسنده و هنرمند و روزنامه نگاری ظنین میشود بشرط قبول او آنها را چاپ کند. و بی این کارها هیچکس پایان کار سانسور مجلات نیست و مدیران مجلات باید حد اکثر تا دو روز پیش از انتشار مجله يك شماره چاپ شد تا زانرا برای وزارت اطلاعات و در مواردی که وزارت اطلاعات در اظهاری نظر و ایماند برای ساواک بفرستد. اگر مطالبی مخالف نظر دربار، ساواک و سانسورچیان در مجله ای باشد مدیر مجله مجبور است به دستور و برضیق نظر سانسورچیان مجله را با حذف یا اضافه کردن مطالبی که مأمورین سانسور میگویند دیاه چاپ کند و این وضع که به ضرر هنگفت برای مدیران مجلات منجر میشود آنها را، حتی پیش از حدی که دستگاه اختلاق خواستار آنست محافظه کار میکند.

با این وضع رایج در سانسور روزنامه ها و مجلات بدیهی است که هیچ مقاله و خبری که مخالف منویات دستگاه اختلاق باشد در روزنامه ها و مجلات قابل چاپ نیست مگر آنکه يك مقاله و خبر به شکلی نوشته و تنظیم شده باشد که از حد فهم و درک مأمورین سانسور بفرشتتر باشد و با توجه به آنکه شعور مأمورین سانسور معمولاً خیلی بالا نیست، گناه بگناه مطالب و مقالاتی مخالف منافع و نظر دستگاه اختلاق در مجلات و روزنامه ها چاپ میشود که معمولاً چنین مطالبی در مورد اخبار و تفسیرهای خارجی بیشتر و در مورد اخبار و مطالب مربوط به ایران کمتر است. البته اکنون چند سال است که توجه دربار و ساواک و سانسورچیان به خبرها و

ضمیمه‌های خارجی و جعل آنها غرضی گرفته است که در این باره جداگانه سخن خواهیم گفت .

بهر حال تعداد آن قبیل مطالب به نظر سانسورچیان را جلب نمیکند در سابق بیشتر بوده و اکنون ، بعلت گنار کشیدن گروهی از نویسندگان مترقی از همتاری با روزنامه‌ها و مجلات معد تصفیه روزنامه‌ها ، تعداد این قبیل مطالب مخالف نظر و منافع دستگاه اختناق بیشتر شده است . ولی با این حال دستگاه سانسور و اختناق، میگوید بند های سانسور و اختناق مطبوعات را باز هم محکمتر کند و مطالب روزنامه‌ها و مجلات را یکدست به نفع خود و بر اساس نظرهای خود سامان دهد و از کوچکترین "خطا"ی مطبوعات هم جلوگیری کند . در جهان اجرای این نظر ، نمیشد چند ماه پیش که ظاهراً دستگاه اختناق ایران در برابر فشارهای خارجی میکوشید ظواهری از آزادی مطبوعات را نمایش دهد و صفحات هنری روزنامه‌ها را عرصه چند مصاحبه "آزاد منشاء" بین آقای دکتر احسان براقی و دکتر اسماعیل خونی (شاعر و معلم فلسفه) کرده بود و درست در همان زمانی که با چاپ بدون اجازه و سارقانه شعرهایی از آقایان احمد شاملو و سیاوش کسرایی و اسماعیل شاهرودی (آینده) و چاپ مطالبی از دیگر نویسندگان و شعرا و مترجمان میکوشید ظاهر سازیهایی کند ، درست در همین موقع يك روز آقای امیر عباس هویدا نخست وزیر سردبیران روزنامه و مجلات پیر تبراز و معروف و حتی دبیران درجه دوم این روزنامه ها و مجلات را "احضار" کرد و در جمع آنان صریحاً گفت که "از بس شاهنشاه در مورد وضع شما و مطالبی که خلاف مصلحت کشور چاپ میکنند ابراز نارضایتی فرموده اند و از بس من از شما دفاع کرده ام دیگر خسته شده ام و دیگر نمیتوانم از شما دفاع کنم . خودتان باید دقیقاً مواظب کار خودتان باشید و اگر مطلبی خلاف مصلحت چاپ شد خودتان بایستد جوابگوی آن باشید من دیگر کاری از دستم برنماید و نمیتوانم از شما دفاع کنم ." روزنامه نگاران به سادگی متوجه شدند که این امر که "خودتان باید جوابگو باشید" یعنی چه و به

این مرتب نخست وزیر حق نمایش آزادی مطبوعات را که بنابه ضرورت میخواستند نشان دهند برای سردبیران و دبیران روزنامه ها بازگو کرد و آنان را از اینکه این آزادی مطبوعات را واقعی تصور کنند ، بر حذر داشت : پیش از این جلسه در بهمن ماه ۱۳۵۵ به درخواست و با اصرار آقای امیر طاهری سردبیر روزنامه کیهان آقای دکتر مهدی بهار در باره مسائل مربوط به اوضاع و احوال کشور يك سلسله مقاله نوشت تا در روزنامه کیهان چاپ شود . در حقیقت آقای دکتر بهار فریب ظاهرسازیهای دستگاه را خورده بود و گمان کرده بود زمان مساعدی برای نوشتن نظریاتش پدید آمده است . اما اولین مقاله از سلسله مقالات او که در روزنامه کیهان چاپ شد مقاله ای بود که فقط نام دکتر بهار را بر بالای خود داشت ولی مقاله چاپ شده در حقیقت مقاله اصلی او نبود و به سوم دستگاه و در تعریف و تمجید از دستگاه اختناق ، مطالبی بنام دکتر مهدی بهار در روزنامه کیهان چاپ شده بود . دکتر بهار در طی نامه ای به همدان برای وضع اعتراض کرد و نامه اعتراضیه خود را تکثیر و بین مردم توزیع کرد . همدان برای جلوگیری از آنکه افتضاح بیشتر بالا بگیرد به روزنامه کیهان دستور داد تکذیب نامه دکتر بهار را چاپ کند . [مطالب مربوط به این افتضاح و نامه اعتراضیه آقای دکتر بهار به همدان و متن تکذیب نامه او در روزنامه کیهان و اصل مقاله دکتر بهار در شماره خرداد ۱۳۵۶ پیام دانشجو چاپ شده است]

بهر تقدیر ، دستگاه اختناق ایران روزنامه ها و مجلات کشور را کاملاً در زیر کنترل دقیق خود دارد و اگر احتمالاً مطالبی خلاف منافع و نظر دستگاه در روزنامه ها و مجلات چاپ شود ، این امر فقط نشان دهنده آنست که مأمورین سانسور از فهم و درک مطالب مذکور عاجز بوده اند و اخیراً با سیستماتیک کردن سانسور مطبوعات کوشش شده است باز هم بیشتر از این قبیل مدعالب جلوگیری شود . دستگاه اختناق ایران از این سلطه کامل بر روزنامه ها و مجلات و از این سانسور دقیق مطبوعات به اشکال وحشیانه و کثیفی

برای لجن مال کردن و بدنام کردن نویسندگان و هنرمندان و روزنامه نگاران خردشام استفاده میکند . آنچه اخیراً برای آقای دکتر مهدی بهار پیش آمد ، تنها آخرین نمونه اینکار بود و قبل از آن نمونه های برجسته دیگری در این مورد وجود داشته است .

کار بدنام کردن و لجن مال کردن نویسندگان و هنرمندان و روزنامه نگاران به این ترتیب انجام میشود که وقتی دستگاه اختناق به نویسنده و هنرمند و روزنامه نگاری ظلمین میشود و از راه مخالف اموال خود می بیند و از شهرت بیک او در بهمن روشنفکران به هراس می افتد ، به او دستور میدهد مقاله ای در تعریف و تمجید از دستگاه و "پیشرفتهای مملکتی" یا مستقیماً در تعریف و تمجید از دربار بنویسد ، اگر نویسنده و هنرمند مورد نظر از اینکار خودداری کند و یا اگر او در زندان و در زیر شکنجه قرار داشته باشد و دست به مقاومت زده باشد ، دستگاه اختناق ایران دیگر نیازی نمی بیند که این تعریف و تمجید از دستگاه و دربار حتماً بوسیله آن نویسنده و هنرمند مورد سوء ظن یا زندانی نوشته شده باشد ، بلکه خود مستقلاً و بدون اطلاع آن نویسنده یا هنرمند دست به انتشار مقالات و مطالبی به امضای آن نویسنده و هنرمند در تعریف و تمجید از دستگاه و "پیشرفتهای" محیرالعقول کشور "تحت رهبری خردمندانه شاهنشاه" میزند . این وضع در حالی انجام میشود که آن نویسنده و هنرمند مورد تعرض و حشایه دستگاه چه در زندان باشد و چه در خارج از زندان ، هیچگونه امکانی برای حفظ آبروی خود و تکذیب مطالبی که به امضایش در روزنامه ها و مجلات چاپ شده ندارد . زیرا روزنامه ها و مجلات تحت سانسور شدید هستند و حتی کنترل شدیدی بر دایره آگهی های آنها حاکم است و نمیتواند تکذیب نامه نویسنده و هنرمند و روزنامه نگار مورد تعرض قرار گرفته را چاپ و منتشر کند و هیچگونه امکان دیگری هم در اختیار نویسندگان مورد تعرض قرار گرفته نیست . زیرا در کشور شاهنشاه زده ایران حتی داشتن یک دستگاه کوچک فتوکپی شخصی جزو جرایم نابخودرسی

بشمار میرود. و صاحب آن به زیر شکنجه کشیده میشود.
متأسفانه مردم هم که دور از این مقولات و ناآگاه از این
احوال رذیلانه هستند و از آن خبری ندارند. ولی در همین
حال چون از دستگاه و دربار صیقلاً متفرّد همچو که تمام
نویسندگان ای در صدر یا ذیل مطلبی که در تمجید و تعریف
از دستگاه و دربار است قرار داشته باشد، آن نویسندگان
و هنرمندان را لعن میکنند و او را از پای بوسان و چاکران
جدید و خریداری شده دستگاه می‌شمارند.

اینکار به آن معنی است که دستگاه خفقان و دربار
ایران از نفرت عمیق مردم به خودش آگاهی کامل دارد و میداند
هر کس مطلبی در تمجید و تعریف از دستگاه و دربار بنویسد
بلافاصله مورد نفرت مردم قرار میگیرد و تمام رشته های روابط
عاطفی مردم با او قطع میشود و چنین نویسندگان یا هنرمندانی
دیگر نمیتواند سر بلند کند و دستگاه اختناق و ترور دولتی
ایران سعی میکند از نفرت مردم بخودش به نفع خویش
استفاده کند، هنرمندان و نویسندگان مقام و مورد احترام
مردم را از چشم مردم بپاندازد، در رابطه مردم با نویسندگان
مورد نظرشان آشوبگری کند و این رابطه را به کثافت خود
بپالاید. (و سخنان شاه در جمع روزنامه نگاران آمریکایی
در مورد اینکه آقای دکتر رضا براهنی مأمور سازمان امنیت
بوده است از همین قماش بوده و از همین آگاهی شاه در مورد
تفرّد مردم از خودش سرچشمه میگرفت.)

آقای دکتر علی اصغر حاج سید جواد نویسنده و
متنکر معروف و مورد احترام مردم، در پایان اولین نامه
سرگشاده خود به معینان رئیس دفتر شاه، مستقیماً همین
موضوع اشاره کرد و نوشت که هرگونه مطلبی که بهر خلاف
مدرجات این نامه به امضای من در مطبوعات منتشر شود،
از من نیست و بنابراین فاقد اعتبار است. اشاره ایشان
بطور مستقیم به همین روش دستگاه ترور و خفقان دولتی بود.
زیرا ایشان در همین کشور شاهنشاهی زده، ما زندگی میکنند
و از روش ضد اخلاقی و ضد انسانی و وحشیانه رژیم در بدینا،
کردن نویسندگان و هنرمندان کاملاً آگاه هستند و مسوولان

متعددی از آنها خود شاهد بوده اند .

همچنین پس از انتشار سلسله مقالاتی به امضای مرحوم دکتر طی شریعتی در روزنامه کیهان ، بیانیه هایی که بطور مخفیانه در تهران و شهرهای بزرگ و شهرهای مذهبی در تگزیه انتصاب آن سلسله مقالات به مرحوم دکتر شریعتی انتشار یافت ، در افشای همین روش وحشیانه دستگاه اختناق ایران بود و حکایت از آن میکرد که دستگاه اختناق و ترور دولتی ایران در حالی که مرحوم دکتر شریعتی را در زندان و در زیر شکنجه های خود انداخته بود و رابطه او را با خارج قطع کرده بود ، مطالبی به امضای او در روزنامه کثیف کیهان که دیگر همه کارها را فقط بدستور دستگاه نمیکند ، " ابتکارات شخصی " هم در اینموارد بکار میرود ، انتشار داده است . سپس دیدیم که پس از ترور مرحوم دکتر طی شریعتی (که گویا پس از فرار از ایران ، از طریق رد گیسرو مقصد سفر فرزندان او و محل اقامت فرزندان او در لندن ساواک محل اختفای او را کشف کرده و دست به قتل او زد ، بوده است) همین روزنامه کثیف کیهان این مجاهد قهرمان و شهید را جزو همکاران نزدیک خود قلمداد کرد و " درگذشت ناگهانی " او را اعلام کرده ، تسلیم گفت .

مردم ما یکبار در دوران پیش از ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ و بار دیگر در سالهای ۱۳۳۹ - ۱۳۴۰ با تحریم روزنامه کثیف اطلاعات درسی به خانواده سمودی دادند که هنوز آثار آن باقی است . اکنون دیگر زمان آن فرا رسیده است که این درس را نه تنها در باره روزنامه اطلاعات بلکه بهمان ترتیب و با فشار بیشتر در مورد روزنامه کیهان که زمانی به آزادخواهی تظاهر میکرد تکرار کنند و این ورق پاره مزدور را همراه ورق پاره اطلاعات رسماً تحریم کنند تا اینطوری وقیحانه و داوطلبانه از شهادت قهرمان مبارزی مانند دکتر طی شریعتی در ظاهر ابراز تأسف و در باطن ابراز شادمانی نکند و این مرد پاک سرشت را اینچنین داوطلبانه و رذیلاانه جزو همکاران نزدیک خود قلمداد نکند و خاطره او را بکثافت ورق پاره خود هیالاید .

جهان بدنام کردن نویسندگان و هنرمندان که مورد
سومظن دستگاه اختناق بوده و یا در زندان و زیر شکنجه
قرار داشتند ، از اواخر سال ۱۳۵۱ در هنگام برگزاری به
اصطلاح " دهه انقلاب شاه و مردم " شروع شد .

در جهان این جشن های فرمایشی و کنگره فرمایشی
مربوط با آن ، دستگاه اختناق ایران به سختی در جستجوی
شکار روشنفکران و نویسندگان بود تا آنها را به نحوی در مراسم
" کنگره دهه انقلاب " شرکت دهد تا شاید نام آنان موجب
آبرویی برای " کنگره دهه انقلاب " شود . غافل از آنکه
نویسندگان و هنرمندانی که در این مضحکه شرکت کنند به
تلاش آبرویی به آن نمیدهند بلکه آبروی خود را هم به باد
میدهند . برای نویسندگان و هنرمندان معروفی که حاضر
شوند در این مضحکه شرکت کنند مزایای مالی بزرگی هم در نظر
گرفته شده بود و همه آنها که در آن مراسم شرکت کردند
بعد ها ارقام سنگین پول را به احوال مختلف پارو کردند .

با وجود مزایای مالی بزرگی که برای اینکار به
نویسندگان و هنرمندان وعده داده شده بود ، اکثریت
قاطع آنان از همکاری با دستگاه اختناق خودداری کردند
و تنها افراد معدودی که از پیش با دستگاه زد و بند
داشتند مانند آقایان داریوش همایون ، هوشنگ وزیری ، امیر
ظاهری ، دکتر محمد مهدی سمسار ، آلبرت کوچوش ، دکتر
کاظم ودیعی که در آن زمان هنوز همه آنان به این حد از بد
نامی نرسیده بودند و ماسک از چهره برداشته بودند و
همکاری مستقیم خود را با دستگاه اختناق فاش نکرده بودند
به شرکت در کمیته امور " تئوپیک " و انتشارات کنگره " دهه
انقلاب ... " رضایت دادند و در همان وقت هم دکتر
کاظم ودیعی " سرود دهه انقلاب " را ساخت (که اکنون
تبدیل بموزیک آرام آگهی های گریابی رادیو در ساعت یک
بعد از ظهر هر روز شده است)

اما دستگاه به این حد راضی نبود و به آدم های
خوشنامتری احتیاج داشت و مصمم بود تعداد بیشتری از
نویسندگان و هنرمندان را شکار کند . ولی پس تن به

اینکار نمیداد و تمام مساعی دستگاه در اینمورد ناکام ماند
و شخص شاه و دستگاهش از این ناکامی سخت برآشفته شد.
"مغزهای متفکر" دستگاه اختناق که از خشم شاه در هراس
بودند و خود را هم ناکام میدیدند، براه دیگری توسل
جستند تا شاید نویسندگان را مجبور به همکاری با خود
کنند و اگر موفق به اینکار نشدند حداقل آنان را بدنام کنند
تا شاید در دفعات بعدی مجبور به همکاری شوند.

کار دستگاه اختناق و پادوهای آن علیه حیثیت و
آبروی نویسندگان و هنرمندان باین ترتیب شروع شد که
نخست مطلبی به امضای آقای فریدون گیلانی شاعر و منتقد
هنری در تائید "دهه انقلاب" و "پیشرفتهای ملکتی به
رهبری خردمندان شاهنشاه آریامهر" بشکل مقدمه ای بر
مصاحبه ای با مهرداد پهلبد وزیر فرهنگ و هنر و مسئول امور
سانسور کتاب و شوهر خواهر شاه در روزنامه کیهان چاپ
شد.

این مصاحبه و مقدمه آن که به امضای آقای گیلانی جعل
شده بود، نه تنها از خود آقای گیلانی نبود، بلکه حتی
بدون اطلاع قبلی ایشان چاپ شده بود و ایشان همان وقت
از این "نوشته خود" آگاه شد که خوانندگان عادی در روزنامه
آگاه شدند در حالیکه در آن زمان آقای گیلانی خود سردبیر
صفحه هنری روزنامه کیهان بود. اینکار خشن و وحشیانه و
ضد اخلاقی با اعتراض شدید آقای گیلانی مواجه شد و او در
عین اعتراض به اینکار اعلام کرد مطلبی را که به امضای او جعل
شده است تکذیب خواهد کرد. ولی به کنایه به اوجواب داده
شد اگر نشریه ای حاضر به چاپ تکذیب نامه او هست او میتواند
تکذیب نامه اش را چاپ کند و آنها حرفی ندارند. و البته
همچنان که آنها "پیش بینی" کرده بودند، هیچ نشریه ای
حاضر به چاپ تکذیب نامه او نبود. ضمناً چون آقای گیلانی
سخت عصبی شده بود در هر جا که گروهی را میدید در این
مورد سخن میگفت و به اصطلاح سانسورچیان "جنجال برآورد
میداخت" پس از چند روز به او "یک تذکره دوستانه" داده
شد که از دیال گیری موضوع خود داری کند.

بعد نوبت به آقای ناصرپورقمی رسید و یکباره چند شب بدنبال هم چند مطلب به امضای ایشان بنام صاحبیه و با مقدمه ای از خود ایشان در تائید "ده انقلاب..." و "خردمندیهای شاهنشاه اربامهر" چاپ شد. وایمن مطلب هم حتی بدون اطلاع قبلی آقای ناصرپورقمی بود در حالیکه در همان زمان ایشان معاون سردبیر روزنامه کیهان بود و با بروشورهای روزنامه ها باید از کلیه مطالب چاپ شده در روزنامه ها خبری باشد و ضمناً معلوم نبود روزنامه ای که گروه نشری خبرنگار در اختیار دارد چرا معاون سردبیرش را از کار عادی بازداشته و او را بدنبال صاحبیه های پیشش با افتاده فرستاده است. آقای پورقمی که ظاهراً بیشتسر از آقای گیلانی از بیخ و بنیاد این "سیاست" جدیست دستگاه آگاه بود و ضمناً از تجربه آقای گیلانی هم درس گرفته بود. ظاهراً عکس العمل فوری نشان داد ولی در شماره دیماه ۱۳۵۱ مجله نگین یعنی نخستین شماره این مجله که پس از آن ماجرأ چاپ شد در آغاز سرمقاله نگین که تحت عنوان "راهپت" بجای آقای دکتر محمود هایت نوشته بود صریحاً ولی به شکل ادیبانه ای که بتواند از زیر قیچی سانسور بگذرد مطالبی را که به امضای او منتشر شده بود تکذیب کرد. دستگاه دنیامی متوجه این تکذیب شد که مجله انتشار یافته بود. این حسین تجریشات دستگاه نریر خفقان دولتی در بدنام کردن نویسندگان کامیاب نبود زیرا پس از این جریان آقای فریدون گیلانی با تکذیب شفاهی مطلبی که بنام او منتشر شده بود در محافل و مجالس، بطور کلی از ادامه کار در روزنامه کیهان خودداری کرد و از این روزنامه استعفا داد و آقای ناصر پورقمی هم از ادامه کار در روزنامه کیهان خودداری کرده، به خارجه مهاجرت کرد.

دستگاه اختناق کار را بعنوان تجربه در همین حد متوقف کرد و بمطالعه این تجربه برای استفاده در موارد مطمئن تر پرداخت.

در اواسط سال بعد (۱۳۵۲) خانه آقای جهانگیر افکاری مترجم معروف و مزد سیاسی، خوشنام سالهای بیست

مورد دستبرد دزدانی بی نام و نشان قرار گرفت که "اتفاقاً" فقط به یادداشتها و کتابهای او دستبرد زده بودند و از سرقت ائانه سنگین قیمت تر او خود داری کرده بودند! آقای جهانگیر افکاری که از اصل ماجرا بیخبر بود برای شکایت از ماجرای دزدی به کلانتری محل مراجعه کرد ولی کلانتری بجای تشکیل پرونده و تعقیب دزد، خود آقای افکاری را بعنوان همکاری با گروههای مخالف رژیم بازداشت کرد. آقای افکاری پس از مدتی بازجوئی و زندان ظاهراً آزاد شد ولی «حلاً» تحت نظر قرار گرفت. ایشان در آن موقع در قسمت ترجمه مقالات خارجی، با روزنامه کیهان همکاری داشت و ضمناً از همکاران شرکت سهامی کتابهای جیبی بود.

پس از مدتی يك شب ناگهان خانه آقای جهانگیر افکاری تحت محاصره مأموران مسلسل بدست ساواک قرار گرفت و آقای افکاری که اکنون پیرمردی مورد احترام و ضمناً از يك پناهیل است به هوان همکاری با گروههای چریکی و همکاری با حضرت آیت الله خمینی و چند اتهام دیگر به شکل توهین آمیزی دستگیر شد. ایشان از چندی پیش از دستگیری مجدد، بسمت مدیر عامل سازمان کتابهای جیبی برگزیده شده بود و بعلمت سنگینی کار و مسئولیت در آن سازمان، همکاری خود را با روزنامه کیهان قطع کرده بود. بدنبال دستگیری آقای افکاری سازمان کتابهای جیبی تصمیم به انتخاب مدیر عامل تازه گرفت. ولی ساواک به این سازمان دستور داد که تا دستور ثانوی از انتخاب مدیر عامل تازه خود داری کند. پس از آن به بهانه "پیشامد روزهای مقدس رژیم و یا حتی بدون بهانه،" اعلانات بزرگی که اغلب يك چهارم از صفحه اول یا آخر روزنامه های اطلاعات و کیهان را میگرفت به امضای آقای افکاری جاپ میشد. این آگهی ها به خط زیبای نستعلیق و در ستایش از "رهبرهای خردمندان" آقای شاهنشاه آریامهر و به امضای آقای "جهانگیر افکاری مدیر عامل سازمان کتابهای جیبی" بود. اینکار در زمانی انجام میشد که آقای افکاری نه تنها در زندان و تحت آزار و اذعان بود، بلکه حتی به او اجازه ملاقات با خانواده اش نیز

داده نمیشد. آقای افکاری هم هیچ نشریه ای را پیدا نکرد
 که حاضر به چاپ تکذیب و توضیحی از جانب او باشد. بعلمت
 زندانی بودن آقای افکاری تجربه دستگاه این بار "موفقیت
 آمیز" بود و اینکار در همین راه پیگیری شد. پس از آن به
 اشکال دیگر نوبت به آقای دکتر غلامحسین صادی نویسنده
 و هنرمند معروف و سرشناس نوبت به مرحوم دکتر علی شریعتی -
 متفکر اسلامی و نویسنده و سخنران معروف رسید. مطالبی
 که آقای دکتر علی شریعتی سالها پیش در دانشگاه مشهد
 تدریس کرده بود و چاپ آنها با سانسور مواجه شده بود و به
 طاعت تکثیر آنها از طرف دانشجویان، گروهی از دانشجویان
 دستگیر شده و زیر شکنجه قرار گرفته بودند یکباره از طرف
 دستگاه اختناق بعنوان سلسله مقالات مسلسل در روزنامه
 کیهان با امضای ایشان چاپ شد. با این توضیح که دستگاه
 اختناق "تغییراتی" در نوشته ایشان داده بود. چاپ
 مقالات آقای دکتر شریعتی که خود در زندان و تحسنت
 شدیدترین شکنجه ها قرار داشت نخست با موجی از تأسف
 مردم و بخصوص طرفداران ایشان روبرو شد ولی به تازگی
 معلوم شد که ایشان هنوز به مقاومت سرسختانه در مقابل دستگاه
 ادا میدهند و دستگاه که نتوانسته به مقاومت ایشان فائق آید
 تصمیم گرفته با استفاده از تجربیات قبلی خود، جزو مدرسی ایشان را
 با دستبرد های بسیاری در متن چاپ کرده ایشان را بدنام
 کند. اکنون مدتی است که دستگاه اختناق از ادامه این
 روش خود داری میکند زیرا بخصوص پس از چاپ مطالبی به
 امضای مرحوم دکتر علی شریعتی و فاش شدن موضوع، دیگر
 کمتر کسی به چنین مطالبی که به امضای نویسندگان مترقی
 در روزنامه های معلوم الحال چاپ میشود اعتنا میکند ولی
 معلوم نیست دستگاه بار دیگر این روش را مورد استفاده قرار
 دهد.

مسئله خبرنگاران خبرگزاریهای خارجی در ایران و وظیفه افشاگری نیروهای ضد رژیم

در قسمت پیش به این نکته اشاره کردیم که دستگاه ترور و خفقان دولتی ایران بخصوص در سالهای اخیر توجه ویژه‌ای به خبرها و مقالات خارجی معطوف داشته است. سالها بود که بعثت سانسور شدید در مورد اخبار و مسائل داخلی، چون روزنامه‌ها و مجلات قادر به انعکاس وقایع و مسائل داخلی نبودند، برای جلبخواننده توجه بسیاری به خبرها و تفسیرهای خارجی و ترجمه مقالات روزنامه‌های اروپائی و آمریکائی معطوف میکردند. دستگاه خفقان ایران که با استقبال خوانندگان روزنامه‌ها و مجلات از اخبار و مطالب خارجی روبرو شد به فکر سوء استفاده از این امر افتاد. در این مورد دستگاه قبلاً تجربیاتی کرده بود ولی آن تجربیات حساب شده و سیستماتیک نبود. مثلاً در هنگامیکه بهمن ایران و سوره اختلافات سیاسی وسیعی وجود داشت وزیر اطلاعات شخص بنام آقای جهانگیر تفضلی بود. این شخص به ابتکار خود خبرهای بنام گزارش خبرگزاریهای خارجی طبع سوره جعل میکرد. در آن زمان شدت اختناق اندکی کمتر از حالا بود و روزنامه‌ها بخود اجازه پرس و جو از منبع خبر را میدادند. وقتی خبرهای جعلی وزارت اطلاعات به روزنامه‌های اطلاعات و کیهان میرسید و دستور چاپ آنها داده میشد، سردبیران خبرهای خارجی این روزنامه‌ها بخود اجازه میدادند که از وزارت اطلاعات شماره خبرهای مذکور را ببرند. وزارت اطلاعات از جواب دادن به این پرسش‌ها

ظفره میرفت و عاقبت وقتی در چندین مورد پرسش‌های روزنامه‌ها مکرر شد یکروز آقای تفضلی وزیر وقت اطلاعات سؤال کنندگان را بدفتر خود احضار کرد و صریحاً به آنها گفت "لازم نیست حتماً خبری مخابره شده باشد تا ما منتشر کنیم". آنها علیه ما خبر مینویسند ما هم علیه آنها خبر درست میکنیم."

البته قبل از آنهم آقای معین‌بان سرپرست اداره کابل تلیفغات و انتشارات و سپس وزیر اطلاعات (رئیس کنونی دفتر مخصوص شاه) در هنگام اختلافات ایران و شوروی خبرهای متعددی غیبه شوروی جعل کرده بود و حتی بیشتر از آن، در گفتارهایی که خردش برای رادیو مینوشت و بخش میشد درباره فساد و رشوه و ارتشاه و غیره در شوروی مطالب متعددی مینوشت و گفتارهای خود را با جملات و خبرهایی که بنام روزنامه پراودا و ایزوستیا جعل میکرد و حتی شماره و تاریخ روزنامه را هم ذکر میکرد مستنداً میساخت.

ولی همه آنها موارد بسیار استثنائی هستند. در سالهای اخیر که ترور و خفقان سیاسی و فرهنگی در ایران شدت بسیار یافته است، جعل خبر از خبرگزاریهای معروف جهان و نوشتن تفسیرها و مقالات متعدد درباره ایران، سرخبرهای جعلی به يك امر روزمره تبدیل شده است. اکنون کم نیست تعداد خبرهای خارجی روزانه که یا از ذکر منبع و مأخذ آنها خودداری میشود و یا حتی بنام خبرگزاریهای معروف جهان مانند خبرگزاری رویتر، خبرگزاری یونایتد پرسی، خبرگزاری آسوشیتد پرسی، خبرگزاری فرانسه، خبرگزاری آلمان و غیره جعل میشود و برای چاپ در صفحات خبرهای خارجی به روزنامه داده میشود. این امر صریحاً به آن معنی است که در واقع خبرگزاریهای بین‌المللی اصلاً چنان خبرهایی را منسبانه نگرفته اند ولی دستگاه سانسور ایران "لازم" میداند که آن خبرگزاریها چنان خبرهایی را که مورد احتیاج دستگاه است داشته باشند و بنابراین دستگاه سانسور خودش خبر خبری را که خواست جعل میکند و نام يك یا چند خبرگزاری معروف بین‌المللی را در اول آن میگذارد و خبر را بسرای چاپ و انتشار به روزنامه‌ها میدهد و خودش هم آنها را

نق از آن خبرگزاریها در رادیو و تلویزیون دولتی بخش میکند.
لازم به توضیح است که روزنامه های اطلاعات، کیهان و
آیندگان و نیز سازمان رادیو و تلویزیون خود به استقلال
دارای ماشین های "تله تایپ" یعنی ماشین های خبرگیری
از راه دور هستند و خود مستقیماً از مراکز بین المللی
خبرگزاریهای معروف از طریق این ماشین ها خبر دریافت
میکند و براساس قرارداد هایی که با این خبرگزاریهای بین المللی
دارند سانیانه یونی بعنوان "خبر خبر" به این خبرگزاریها
میرد از آنجا معمولاً هر خبر خارجی هم که بوسیله این خبرگزاریها
مخابره میشود دارای شماره بین المللی معینی است و ضمناً خود این
خبرگزاریهای بین المللی هم در ایران خبرنگار مخصوص دارند که هر
يك در اصل خبرنگاری از این خبرگزاریها هستند و ضمناً سمست
خبرگزاری تلویزیونها و رادیو ها و مطبوعات انگلیسی و آمریکایی
و فرانسوی و آلمانی را هم يدك میکنند.

هنگامیکه ساواک یا وزارت اطلاعات يك خبر خارجی را
جعل میکند و آنرا بشکل دلخواه خود تغییر میدهد و در اختیار
رادیو و تلویزیون میگذارد و به مطبوعات میفرستد، روزنامه ها
و رادیو و تلویزیون در مقابل خبر جعلی یا دستکاری شده،
با خبرهای تله تایپ های خودشان به سادگی درمییابند که
خبر ارسالی از طرف وزارت اطلاعات و ساواک جعلی است.
اما اکنون سالهاست که دیگر جرئت نمیکند این امر را به روی
ساواک یا وزارت اطلاعات بیاورند و خبرهای مذکور را بی چون
و چرا در صفحات مورد نظر ساواک و وزارت اطلاعات انتشار
میدهند و اگر ساواک یا وزارت اطلاعات دستور داده باشند
حتی در باره آن یا در تفسیر آن مقالات متعددی هم
مینویسند و یا مقالات و تفسیرهای وزارت اطلاعات در مورد آن
خبرها را به شکل مورد نظر دستگاه سانسور و در صفحه مورد
نظر آنها چاپ میکنند. جالب آنست که نمایندگان
خبرگزاریهای معروف جهانی یعنی رویتر، یونایتد پرس، آسو-
شپتد پرس، فرانس پرس و خبرگزاری آلمان نیز از جعلی بودن
خبرهایی که بنام خبرگزاریهای آنها چاپ میشود بلافاصله

و دقیقاً اطلاع پیدا میکنند ولی نه تنها هیچگونه اعتراضی به جعل خبر بنام خبرگزاریهای خود نمیکند ، بلکه این امر را با نومی سکوت رضایت آمیز تأیید هم میکنند .

در این مورد علت سکوت رضایت آمیز آنها معمهلاً ترس از دستگاه ترور و اختناق دولتی نیست . آنها دلیلی برای ترس از دستگاه اختناق ندارند . چون مراکز اصلی خبرگزاریهای آنها و شعبه مرکزی خبرگزاریهای آنها در خاورمیانه به دقت و وسواس از نمایندگان خود در کشورهای دیگر مراقبت میکند و ایجاد کوچکترین ناراحتی برای نمایندگان آنها در هر کشور با موج وسیع تبلیغات جهانی آن خبرگزاریها و اتحادیه بین‌المللی خبرنگاران و دیگر مراکز مطبوعاتی مواجهه میشود و بنابراین دستگاه اختناق ایران قادر به ایجاد ناراحتی برای خبرنگاران خبرگزاریهای خارجی و یا دستگیری و شکنجه و قتل آنها نیست . اما علت سکوت رضایت آمیز خبرنگاران خارجی در برابر جعل خبر یا دستکاری اصولی در خبر خبرگزاریهایشان چیست ؟ علت آنست که خبرنگاران مذکور به احوال گوناگون از طرف دستگاه اختناق ایران خریداری شده اند و در حقیقت نه خبرنگاران آن خبرگزاریها در ایران ، بلکه نماینده دستگاه اختناق ایران در خبرگزاریهای خود هستند و به علت منافع کلانی که از طریق حکومت ایران نصیب آنها میشود و به علت رشوه های کلانی که از حکومت ایران دریافت میکنند و به علت شراکت دادن مفت و مجانی آنها در شرکت های مشترک داخلی و خارجی و به علت حق دلالی های کلانی که در معاملات دولتی و نیمه دولتی و سایر دولتها و شرکت های خارجی دریافت میکنند ، نه تنها در برابر جعل و دستکاری اصولی در خبرهای خبرگزاریهایشان اعتراض نمیکند بلکه حتی هر خبری را که میخواهند از ایران به مراکز خبرگزاریهای خود بفرستند یا تطفی برای شخص شاه میخوانند و با نظر او آنها را چک و اصلاح میکند و یا تغییر میدهند و اگر به علتی به شاه دسترس نداشته باشد با نخست وزیر و یا رئیس ساواک و بهر حال با برجسته ترین مقامات دستگاه اختناق ایران خبرهای خود را در میان میگذارند و از همین

طریق است که هر يك از آنها به طیت تماسهای فوری و بسند و قرار قبلی با شاه و مقامات برجسته کشور بیشتر از هر وزیر ایرانی صاحب نفوذ در دستگاههای اجرایی هستند و ظن هر يك از آنها به هر يك از مقامات بالای مملکتی کارگشای هر مشکلی است و رشوه ای که از طریق این کار چاقوکی ها میگیرند یکی از ارقام مهم درآمد سالیانه آنها را تشکیل میدهد خبرنگاران خبرگزاریهای بزرگ خارجی در ایران در حقیقت یکی از مؤثرترین ابزارهای سانسور خبرهای ایران در خارج از کشور و یکی از تکیه گاههای دستگاه ترور و خفقان دولتی ایران برای جلوگیری از انتشار واقعه قتل ها ، شکنجه ها ، آدم ربائی ها و ناسامانی های وضع ایران در خارج از کشور و یکی از وسایل تحقیق افکار عمومی خارجیان نسبت به وضع ایران هستند . مردم ایران و بخصوص روشنفکران ایران که کم و بیش از کیفیت کار این به اصطلاح "خبرنگاران خارجی" و زد و بند آنها با دستگاه خفقان دولتی با اطلاع هستند ، اصل مراکز این خبرگزاریهای معروف بین المللی را مسئول وضعی میشناسند که باعث فساد خبرنگاران خارجی برای مردم ایران پیش آمده و سالهای دراز از انعکاس واقعیت ترور و خفقان ایران در خارج جلوگیری کرده و بدستگاه ترور دولتی اجازه داده است که بدون بیم از انعکاس عملیات وحشیانه اش در خارج از کشور ، به هر جنایت و تروری دست بزند .

برای آگاهی بیشتر از وضع خبرنگاران خارجی در ایران و طیت سرپوش گذاشتن آنها برون حقایق جنایات و فساد دستگاه دولتی و شرکت علی آنها در جرائمی که علیه مردم ایران انجام میشود و دریافت حق السکوت های کلان ، ما بهمناسبت نمیدانیم که به چند مورد از وضع خبرنگاران خارجی در ایران اشاره کنیم و یادآوری کنیم که این به اصطلاح "خبرنگاران خارجی" بطور اتفاقی یا بعلت استعمار خارق العاده خود به این سمت های پر آب و نان منصوب شده اند ، بلکه در حقیقت آنها از بین کثیف ترین افراد انتخاب شده اند .

مثلاً خبرنگار خبرگزاری "معتبر" رهبر در ایران
شخصی است بنام علی مهرآوری. این شخص بنا به گفته
خودش از سال ۱۳۲۹ خبرنگار خبرگزاری انگلیسی رویترز در
ایران شده است و حالا هم رئیس این خبرگزاری در ایران و
یکی از ثروتمندترین افراد در ایران است و در بسیاری از
شرکتهای انگلیسی و آمریکائی هم سرمایه گذاری های بزرگ
کرده است. اما او کیست؟

در جریان اشغال ایران به وسیله متفقین یک سرتیپ
فرمانده دانشکده افسری بود و او از افرادی بود که هم
در میان افسران ارتش ایران صاحب نفوذ بود و هم دستگاه
جاسوسی انگلیس در ایران او را یکی از افسرانی میداست که
بعلت نفرت از سیاست استعماری انگلیس در ایران با مأموران
آلمانی که در ایران بودند روابط پنهانی داشت. ظاهراً
تمایل این تیمسار به آلمانها ناشی از نیات جاسوس پشاهانه
نبود، بلکه او در ناآگاهی سیاسی خود گمان میکرد که با
ایجاد روابط با آلمان میتواند در صورت موفقیت
با همکاری دوستان ارتشی خود ایران را از زیر نفوذ استعماری انگلیس
نجات دهد. آنچنان که در همان زمانها شایع شد تماس
مأمورین انگلیس با او و تطمیع او به پول و مقامات بالای ارتشی
در او مؤثر نیفتاده بود و او با اتکال به نفوذی که در ارتش
داشت همچنان ضد انگلیس باقی مانده بود.

از فرماندهی او در دانشکده افسری مدت زیادی
نمیگذشت که یک روز در "اقدسیه" در حومه تهران که محل
اردوی تابستانی دانشکده افسری بود یکی از دانشجویان
دانشکده افسری بنام "علی ارونقی" فرمانده خود را مورد
شلیک گلوله قرار داد و با چند گلولهای او را از پای درآورد.
علی ارونقی دانشجوی دانشکده افسری را دستگیر کردند و
برای محاکمه به دادرسی ارتش فرستادند آنچه در مورد انگیزه
این قتل از زبان علی ارونقی (قاتل) در روزنامه ها اعلام
شد این بود که تیمسار فرمانده دانشکده افسری بایست
دانشجوی خود تجاوز کرده بوده است و مدتی روابط خصوصی
این دو ادامه داشته ولی گویا فرمانده هیستری داشته و

خشونت میکرده است • پس از چند هفته جنگال روزنامه ها در باره این قتل • ناگهان جنگال فروکش کرد • ظاهراً علی ارونقی که يك دانشجوی نظامی بود و مرتکب قتل عسکر فرمانده خود شده بود مطابق مقررات ارتشی باید پستی از محاکمه در دادرسی ارتش تبریزان میشد • ولی دیگری هیچکس خبری از این دانشجوی قاتل بدست نمیآورد • تا آنکه به تدریج آقای علی ارونقی در ملاعام ظاهر شد و پس از يك سفر به انگلیس و طی دوره ای در آنجا به ایران بازگشت ولی او دیگر ارونقی نام نداشت و دانشجوی محنوم شده دانشکده افسری هم نبود بلکه نام او علی مهرآوری بود و خبرنگار خبرگزاری رویتر در ایران شده بود • علی مهرآوری سالها از کسانی بود که هر چند گاهی به دیار شاهنشاهی دعوت میشد و ناهار را با شاه صرف میکرد و اکنون او یکی از بانفوذترین ترین افراد در میان مقامات بالای ایرانی است و نه تلفن او کارگشای کارهایش است که چند میلیون تومان "حق و حساب" است و البته اکنون که کشور پیشرفت کرده و درآمد نفت افزایش یافته برخ همه چیز گرانتر از سابق است !

خبرنگار خبرگزاری آمریکائی یونایتد پرس در ایران شخصی است بنام یوسف مازندی • او شخصی است که اگرچه خبرنگار يك خبرگزاری آمریکائی در ایران است ولی بدولت فحیمه انگلیس بیشتر از دولت آمریکا ارادت دارد و در حالی که ظاهراً تبعه ایران است ولی هویت انگلیسی هم دارد و به همین جهت در زمان نخست وزیری مصدق • دولت ایران نتوانست او را دستگیر کند و بعنوان جرم مطبوعاتی او را در برابر هیئت منصفه قرار دهد بلکه مجبور شد او را مانند هر خارجی دیگر که اقدامات تحریک آمیز ضد دولتی میکند از ایران تبعید کند •

یوسف مازندی در دانشگاه کمبریج انگلیس دوره دیده است و علاوه بر خبرنگاری خبرگزاری آمریکائی یونایتد پرس در ایران • خبرنگار روزنامه های انگلیسی دیلی اکسپرس و سندی

تایمز و چند روزنامه و مجله آمریکائی هم در ایران بوده و می-
 هست و مجله ای نیمه خصوصی بنام "ایران تریبون" به-
 منتشر میکند و البته اینها همه به اصل کسب و کار ایشان -
 بلکه وسایل کسب و کار ایشان در ایران است - یوسف
 مازندی یکی از افراد با نفوذ یکی از لژهای فراماسیونری در
 ایران بوده و هست و اکنون از فعالین لژ فراماسیونری جدیدی
 است که به ریاست شاهپور غلامرضا برادر شاه ایران در ایران
 تشکیل شده است - اگر چه با لژهای دیگر فراماسیونری
 هم رفت و آمد دارد ۱۱ او با اغلب رجال قدیمی ایران
 "دوستی" قدیمی دارد و نسبت به رجال و وزراء کنونی
 ایران حالتی از برتری و بزرگتری دارد و در جلسات خصوصی
 که با شرکت او تشکیل میشود پس از همه گفتگوها در مورد
 مورد بحث ، حرف آقای یوسف مازندی حرف آخر است .
 آقای یوسف مازندی سالیان درازی هست که "عادت"
 دارد ماهی يك مهمانی بزرگ در باغ مجلل خود در شهران
 برگزار کند . شرکت در این مهمانی برای هویدا نخست وزیر
 و نخست وزیران پیش از او و وزیران وقت مثل يك فرضیه مذ هبی
 است و مقامات و شخصیت های دیگر برای آنکه در این مهمانی
 ماهانه شرکت کنند در چاپلوسی از آقای مازندی برینکد یگر
 سبقت میگیرند . مازندی پرنفوذترین خبرنگار خارجی در ایران
 است . در اوقاتی که شاه در تهران است او هفته ای یکبار
 با شاه ملاقات میکند و باها را با او صرف میکند و در مورد
 مسائل خارجی "نظرات" خود را به اطلاع شاه میرساند .
 یوسف مازندی صاحب شرکتهای متعدد در ایران است و یکی
 از برکارترین دلان معاملات بزرگ بین دولت ایران و شرکتهای
 خارجی و ضمناً در چند شرکت با شخص شامشیریک است . مازندی
 در جریان اختلافات سیاسی که بازن سابق و خویشان او داشت ،
 همسر سابق خود را کشت ولى این قتل حتی موجب یکروز
 بازداشت برای او نشد . زیرا هیچکس جرئت نمیکند در هیچ
 مورد از آقای مازندی توضیح بخواهد او یکی از میلیاردرهای
 کنونی ایران است و در میان مطبوعاتی شایع است که رقم
 درآمد سالیانه این خبرنگار خبرگزاری یونایتد پرس در ایران

از درآمد اصل خبرگزاری یونایتد پرس بیشتر است .
 در مورد روابط این خبرنگار ساده و معصوم خارجی
 در ایران و ماجرای قتل همراهِ او و زد و بند های او و فعالیت
 بعضی از شرکت های متعدد او اسناد بسیاری وجود دارد که
 اگر کسی علاقمند باشد ، از جمله می تواند به کتاب فراماسیونری
 در ایران نوشته آقای اسماعیل رائین مراجعه کند .^{۱۲} حتی
 بسیاری از نامه های خصوصی مازندی در این موارد در آن کتاب
 نهآ چاپ شده است .

خبرنگار خارجی دیگری که در ایران کار میکند و از افراد
 پر نفوذ و از دلالان برجسته معاملات خارجی است و در خود
 ایران نیز با استفاده از نفوذ خود کار چاق کش میکند ، تماس
 او مشکل گشای بسیاری از " مشکلات قانونی " است شخص
 است بنام پرویز رائین خبرنگار خبرگزاری اسوشیتد پرس . آقا .
 پرویز رائین اگر چه نماینده خبرگزاری اسوشیتد پرس است که
 از لحاظ وسعت کار و نفوذ بهن المللی مهمتر از خبرگزاری
 یونایتد پرس است ولی نسبت به آقای مازندی نفوذ و نیز ثروت
 کمتری دارد . با این حال نفوذ و ثروت او بسیار است . پرویز
 رائین علاوه بر اینکه رئیس خبرگزاری ، اسوشیتد پرس در ایران
 است خبرنگار تلویزیون مستقل انگلیس در ایران و نیز خبرنگار
 مجله آمریکائی تایم و مجله آمریکائی فورچون هم هست و
 " خدمات " خود را از سال ۱۳۲۸ شروع کرده است . او
 نخست بوسیله برادرش آقای اسماعیل رائین (که خود کارمند
 وزارت پست و تلگراف بود) در وزارت پست و تلگراف استخدام
 شد و در مدرسه پست و تلگراف دوره تکنیسینی را دید و نی
 بعد ناگهان خبرنگار اسوشیتد پرس از کار درآمد .

خبرنگار خبرگزاری فرانسه (فرانس پرس) در ایران
 شخص است بنام " جواد علامیردولو " او در فرانسه تحصیل
 کرده و در نخستین سال ورودش به ایران در جریان تصمیم
 تجاوز به خواهرزاده کوچکش و مقاومت آن دختر ، با هفت تبر
 به خواهرزاده اش تیراندازی کرده ، او را به سختی مجروح
 کرد . جریان این تیراندازی با شرح و عکس و مشخصات کامل
 در روزنامه های سال ۱۳۳۳ تهران درج شد و آفسای

دولت در حدود یکسال در سال ۱۳۲۳ و اوایل ۱۳۲۴ در زندان بسر برد. ولی طاقت با پرداخت مبالغ کلان و بیسز با قول و قرارهای معینی از زندان آزاد شد. و بسودی از روزنامه اطلاعات سرد را آورد و جزو خبرنگاران برجستہ اطلاعات و از نویسندگان برجستہ روزنامہ فرانسوی زبان ژورنال دوتهران و بعد سردبیر این روزنامہ شد.

این امر فقط یک دوران کارآموزی برای او بود و بسودی این دوران کارآموزی را طی کرد و نمایندہ خبرگزاری فرانسه در ایران و خبرنگار روزنامہ فرانسوی لوئوند در ایران و نمایندہ رادیو تلوزیون فرانسه و خبرنگار مجلہ فرانسوی اکسپرس در ایران شد. او هنوز تمام "مدارج ترقی" را طی نکرده است ولی سابقہ او و قول و قرارهایش میتواند از او یک یوسف مازدہ، دیگر بسازد البته اگر خلل بازیهایش به او اجازه اینکار را بدهد!

نمایندہ خبرگزاری آلمان در ایران شخصی است بنام دکتر فرزانه. او اگرچہ جوان نیست ولی تازہ این شغل شریف را شروع کرده است. اینکه او از کجا آمدہ، چہ سابقہ مطبوعاتی داشته و چگونه به خبرنگاری خبرگزاری آلمان نائل شدہ است، بر هیچکس حتی بر پرسابقہ ترین مطبوعاتش روشن نیست. او هیچگونه سابقہ ای در کار مطبوعاتی نداشته و یگروز ناگہان بہ عنوان نمایندہ خبرگزاری آلمان در ایران ظاهر شدہ است.

آنچہ در این مورد گفتہ شد تنها یک نظر اجمالی بر وضع خبرنگاران خبرگزاریهای معروضہ در ایران بودہ. این افراد با چنین سوابقی (که حداقل سابقہ ارتکاب جنایت در مورد سه تن از پنج نفر آنها کاملاً روشن است) ظاہراً اساسی هستند کہ باید خبرهای ایران را بخارج بفرستند و باقیمت ایران را برای جهانیان روشن کنند ولی می بینیم آنان آنچنان دستشان تا مرقق بہ جنایت و خیانت و رشوہ و گزاق کشی بقیہ "اعمال نیک" آلودہ است و آنچنان در برابر گذشته و حال پر فساد خود متعہدند کہ عللاً در کنار دستگاه ترور و اختناق ایران و بعنوان مهرہ دای اصلی آن

مل میکنند .

ما از کمیته برای آزادی هنر و اندیشه در ایران و از
کشورهای ضد رژیم در خارج از کشور می خواهیم که همه
زبان فعالیت در افراد معین بلکه بعنوان یک فعالیت
سازگانه که می تواند بازگردد به واقعیت وضع ایران با شرایطی
تحقیق مردم جهان در باره وضع ایران باشد این موارد معین
را مورد توجه قرار دهند و کلیه مجامع خبری و روزنامه نگاری
را با شعار پاک کردن دنیای مطبوعات و خبرنگاری از این
طاملان و دست اندرکاران فساد بسج کنند و از این طریق
شرایط مساعدتری برای انعکاس واقعیت خفتان ایران در خارج
از کشور فراهم آورند . شما به شرایط خارج آشنا هستید بهتر
از ما میدانید در این موارد چه فعالیت های تبلیغی و
افشاگرانه و سیم می توان انجام داد .

محروم القلم ها

بدببال بازداشت و تهرباران خسرو گل سرخی و دانشبان
مر دستگاه معلوم شد که برخلاف تصورش حتی در همین
روزنامه های ساواک زده ، عناصر مترقی مشغول بکارند و به
شیوه های گوناگون گهگاه به افشاگری دستگاه میپردازند. در
ارتباط با این امر شاه فشار شدیدی برای تصفیه روزنامه ها
و رادیو و تلویزیون از عناصر مترقی که در این مراکز کار میکردند
وارد آورد . دستور شاه در آغاز از طرف مقامات اجرائی
بمعنوان يك ابراز عصیانیت عادی تلقی شد ولی بعداً شاه
از سازمان امنیت و مقامات دولتی در مورد علت عدم انجام
دستور خود بازخواست کرد و در ضمن تهدید قدیمی خود
را دایر بر ملی کردن روزنامه ها تکرار کرد . شاه در زمان
قتل جهان پهلوان غلامرضا تختی به علت ربهتاژهای مساعدی
که در روزنامه ها در این باره نوشته شده بود یکبار مدیتران
روزنامه های بزرگ (اطلاعات و کیهان) را تهدید بر ملی
کردن روزنامه های آنها کرده بود و یکبار دیگر در جریان
شهادت یکی از چریکها و مطالبی که در خبر روزنامه کیهان
در این باره نگاشته شده بود این تهدید را تکرار کرده بود و
حالا پس از دستگیری و تهرباران گل سرخی و دانشبان این
تهدید را تکرار میکرد . برای آگاهی از حق خشونت شخص
شاه باید یادآوری کنیم که تا آن زمان سازمان امنیت از اجرای
تصمیم شاه سرباز زده بود و ساواک یعنی همین ساواک
د. دمنش و افسارگسیخت تعدیل کننده خشونت شاه در این مورد
بود !! البته علت آن بود که در صورت ملی کردن روزنامه ها ،
ساواک باید خود مستقیماً مسئولیت اداره روزنامه ها را بعهده
میگرفت . هم ساواک فاقد کادرهای لازمه برای اینکار بود

و هم مسئولیت مستقیم ساواک میتواندست خشم شاه راجعاً به مدبران و نویسندگان روزنامه ها متوجه مأموران ساواک کند. در برابر دستور شاه کمیسیون با شرکت مأموران ساواک وزارت اطلاعات و اداره نگارش و چند تن از روزنامه نویسان مورد اعتماد از قبیل امیر طاهری و داریوش همایون و غیره به ریاست محمود پور شالچی معاون وقت وزارت اطلاعات تشکیل شد. این کمیسیون تصمیم گرفت تعدادی از روزنامه ها و مجلات را تعطیل کند، گروهی از روزنامه نگاران شاغل را از روزنامه اخراج کند و گروهی دیگر را بشرطی اجازه ادامه کار دهد که مطالبی در تائید شاه و شهبانورد دستگاه با امضاء و عکس خود چاپ کنند و تمهید رسمی و علی بگردن بگیرند. از طرف دیگر این کمیسیون گروهی از نویسندگان روزنامه ها و مجلات و گروهی از صاحبان قلم و نویسندگان و شاعران را بعنوان "محروم القلم" اعلام کرد که البته تمام محروم القلم ها از روزنامه نگاران و نویسندگان مرفعی نبودند. در مورد روزنامه نگاران، عده ای از افرادی که مورد ادله بدان کامل دستگاه بودند و نیز عده ای از نویسندگان وابسته بدستگاه (برای روز مبادا) در این لیست نام برده شده بودند. برای گروهی که حالت بینابینی داشته و تنها بعنوان محکم کاری از روزنامه نگاری محروم شدند نخست وزیر شخصاً يك اعتبار چند میلیون تومانی در نظر گرفت و این پول با توجه به ارزش و سابقه کار روزنامه نگاران اخراج شده بینابینی بین آنها تقسیم شد. به بعضی از روزنامه نویسان اخراجی ده تا پانزده هزار تومان بعنوان بازخرید سابقه خدمت مطبوعاتی پرداخت شد و در مورد بعضی دیگر این رقم تا ۲۵۰ هزار تومان افزایش یافت بعضی از روزنامه نگاران اخراجی بنا به سابقه آشنائی با نخست وزیر تقاضای ملاقات با او را کردند ولی این تقاضا پذیرفته نشد. کسانی از این افراد که قبلاً خود در همکاری با دستگاه ساوا در وزارت اطلاعات و حزب ایران نوین سابق از افراد پسرارزش بشمار میامدند از طرق دیگر اقدام کردند و خواستار آن شدند که علاوه بر پولی که بعنوان بازخرید خدمت بآنها داده میشد

کار دیگری نیز به آنها داده شود و در نتیجه کارهای پرسودی بجای روزنامه نگاری به آنها داده شد. مثلاً به آقایان ایرج بهوی و نصیر امینی که دو نفر از این قبیل روزنامه نویسان بودند در جریان توزیع موادی که در طرح "تغذیه رایگان" مدارس پیش بینی شده بود کاری واگذار شد و این دو نفر با همکاری آقای دکتر عاملی روزنامه نویسنده حرفه ای سابق و مدیر عامل وقت فروشگاه تعاونی شهر و روستا (فروشگاه فردوسی سابق) دست به "فعالیت" پرسودی در کار "توزیع" مواد غذایی دانش آموزان زدند که اگر چه موجب مرگ تعداد قابل توجهی از کودکان دانش آموز شد ولی در مدتی کمتر از یکسال این هر سه نفر میلیونها تومان سود بردند و هر سه نفر به ثروت عتدانی بدل شدند که فقط آشپز خارجی آنها ماهی پنج هزار تومان حقوق دریافت میکرد و میکند. در همین ضمن آقای امیر طاهری که خبرنگار ساده روزنامه کیهان ولی مورد اعتماد دستگاه بود به سردبیری روزنامه کیهان منصوب شد و آقای دکتر محمد مهدی سمسار سردبیر وقت روزنامه کیهان که از روزنامه نگاران پخته تر و از همکاران ساواک و ضمناً از دوستان نزدیک آقای پورشالچی بود به سردبیری روزنامه رستاخیز منصوب شد. در روزنامه اطلاعات آقای دکتر حسن صدر حاج سید جوادی (این شخص به جز نویسنده و محقق معروف آقای دکتر علی اصغر حاج سید جوادی است) که هم فرهنگی بود هم سردبیر روزنامه، اطلاعات بود از کار برکنار گردید و پس از مدتی آقای تاراجی به سردبیری اطلاعات منصوب شد. تصفیه و نقل و انتقالات روزنامه نویسان هنوز پایان کار نبود. در قسمت دیگری از "دستور همایونی" موضوع "محروم القلم ها" در خارج از محدوده روزنامه نگاری بود. در اینکار دستگاه اختناق هم ناآگاهی و بی شموری خود را به نمایش گذاشت و هم حسابگری های خاص خود را برای روز مبادا.

در مورد محروم القلم ها در کنار نام نویسدگان و شاعران و روزنامه نگاران پرسابقه ای که بعنوان محروم القلم نام برده شدند اسامی کسانی دیده میشد که خود در کار سانسور

کتاب و مطبوعات سابقه ای طولانی داشتند و نیز نام کسانی که اصلاً قلمی نداشتند تا بتوانند محروم القلم شوند . در ضمن در طی این صورت نام کسانی از قلم انداخته شد که پیش از همکاران دیگر خود از نظر دستگاه مظلون بشمار میامدند . علاوه بر دوست بازیها ، یکی از هدفهای دیگر این امر مشکوک جلوه دادن برخی از نویسندگان در نظر همکارانشان بود . بهر حال صورت اسامی محروم القلم همواره نمایش کاملی از ملقمه ، دستگاهی بود که رفیق بازی و دشمنی ، حماقت و حسابگری و موزیگری و بیشعوری را با هم و در کنار هم در خود دارد . در همان هنگامیکه شدت عمل دستگاه و اختناق آشکار شد ، گروهی از روزنامه نگاران مرقی و بیساختار شرافتمند ولی بدون موضع ایدئولوژیک و اوطلبانه و با قبول خطر از همکاری با روزنامه ها و مجازات سرباز زدند . اسامی محروم القلم ها بطور رسمی ولی با ذکر عنوان "محرمانه" به تمام سازمانهای دولتی و نیمه دولتی و خصوصاً مطبوعات و انتشاراتی اعلام شد . اداره نگارش ، رادیو و تلویزیون ، دانشگاهها ، مجلات دولتی و روزنامه های کشور و بقیه بهر هر يك صورتی از محروم القلم ها را داشتند و هنگامیکه کتاب یا مقاله ای دریافت میکردند نخست بدون توجه به مطلب نگاشته شده نام نویسنده را در صورت محروم القلم ها جستجو میکردند و اگر نمیافتند ، آنوقت به اصل مطلب و قابل انتشار بودن یا نبودن آن میپرداختند . پس از تعطیل بسیاری از روزنامه ها و مجلات فقط ۱۲ روزنامه یومیه در تهران و کلاً ۶۴ نشریه در سراسر کشور باقی ماندند . که در طی یکسال اخیر بعضی از آنها از طرف دستگاه تعطیل شدند . ضمناً از انتشار کلیه جنگ ها و مجموعه های ادبی که مستقلاً یا بعنوان ضمیمه نشریات صاحب امتیاز منتشر میشدند جلوگیری شد .

کار غیر بستداشتی چاپ و هیاهوی کمبود کاغذ

در همین اوضاع و احوال و در جریان اجرای روش
جدید کاری در سانسور کتاب و مطبوعات ناگهان هیاهوی کمبود
کاغذ برخاست. زیرا مطالعات ساواک و دستگاههای دیگر
به این نتیجه انحامیده بود که اگر امکانات چاپ محدود شود
خود به خود از تعداد نشریات و کتابها کاسته میشود. به
این جهت ناگهان هیاهوی کمبود کاغذ برخاست و به مطبوعات
دم کشید با این ادعا که تولید در تمام دنیا کم شده است و
دستگاه از اجرای پروژه ایجاد کارخانه های کاغذسازی در
داخل جلوگیری کرد. کارخانه کاغذ سازی بارس هم بحال
نیمه تعطیل درآمد و ورود کاغذ از خارج با مشکلات بسیار
تعمیلی و تشریفاتی مواجه شد و ناگهان قیمت کاغذ در بازار
افزایش یافت.

در همین حال، علاوه بر تصفیه گروهی از کارگزاران
چاپخانه ها، این موضوع در دستور کار دستگاه قرار گرفت که
با دادن امتیازاتی به کارگران چاپخانه ها آنها را به کار در
رشته های دیگر ترغیب کنند. در این مسیر در چاپخانه ها
شایع کردند که هر کارگر حروفچینی که مایل باشد میتواند ازوام
کم بهره و دراز مدت دستگاه استفاده کند و برابندی تا کسی
یا کسب دیگری بهبود ازد. علاوه بر آن موضوع "غیربهداشتی"
بودن چاپخانه ها و "غیربهداشتی" بودن کار در چاپخانه
نیز مورد بررسی تبلیغات چیان دستگاه و پزشکان معاحبه -
کننده حرفه ای قرار گرفت!

به این ترتیب عدد زیادی از کارگران چاپخانه های سابقاً دستگیر شده و از کار در چاپخانه منع شده بودند ، با بعداً در جریان "پاکسازی" امور مطبوعات از "عناصر مغرب" تصفیه شدند و یا در شرایطی که افزایش قیمت‌ها سرسام آور شده بود ، امتیازات مادی یکطرفه ای در برابر خود دیدند و نمود داوطلبانه از "کار غیر بهداشتی" حرفه‌چینی و کار در چاپخانه ها کناره گرفتند و به "کارهای بهداشتی" استرلیزه شده پرداختند . در همین حال غیرمقاومت کلی مقامات وزارت کار در مورد افزایش دستمزد کارگران ، استثنائاً در مورد افزایش دستمزد کارگران چاپخانه ها وزارت کار نه تنها مقاومتی نشان نداد بلکه جانب کارگران را گرفت و مجموع این امور باعث شد که تقریباً بطور ناگهانی هم کاغذ نباشد ، هم کارگر چاپخانه نباشد ، هم سانسور شدید باشد و هم پاکسازی محیط مطبوعاتی و هدیی از عاصر "ناباب" و در نتیجه همه اینها قیمت تمام شده کتاب و مطبوعات افزایش یابد . روزنامه های پرتیراژ عصر ناگهان قیمت تک شماره خود را از ۵ ریال به ۱۰ ریال یعنی یکباره به دو برابر افزایش داده اند بدون آنکه واقعاً خواستار سود اضافی از فروش تک شماره روزنامه باشند . قیمت کتابها به دو تا سه برابر قیمت های معمول قبلی رسید و علت مخارج سرسام آوری که برای چاپ و تولید کتاب بوجود آمده بود ، ناشران بناچار اصل را بر این قرار دادند که قیمت فروش کتاب را بر اساس حداقل هر صفحه یکریال محاسبه کنند . یعنی اگر قبلاً یک کتاب عدد صفحه ای (یعنی پنجاه ورق) در حدود چهار تومان بود ، یکباره این قیمت به حداقل ده تومان افزایش یافت . این محاسبه و این قیمت فروش جدید کتابها نیز بطور عمده ناشی از سود جویی ناگهانی و بیمارگونه ناشران نبود بلکه در شرایط کمبود کارگر چاپ ، مخارج سرسام آور چاپ ، کمبود ناگهانی کاغذ و افزایش بسیار قیمت آن چاره ای بجز افزایش قیمت کتاب برای ناشران باقی نمی ماند . سانسورچیان جدید که اغلب دارای تحصیلات عالی هستند دزدان با چراغ آمده بودند و برای جلوگیری از انتشار کتاب و سانسور خود به خودی آن

مکانیسم لازم را خلق کرده بودند در همین حال مجلات پرنزق و برق حاشا و رستاخیز جوانان و رستاخیز کارگران و روزنامه رستاخیز (که قسمت اعظم آن مجانی توزیع میشد) هیچگاه نه گرفتار مشکلات چاپخانه شدند، نه گرفتار کمبود کاغذ و نه مشکلات ناشی از سانسور رسمی. این مجلات و روزنامه ها علاوه بر توزیع مجانی خود، قیمت رسمی فروش خود را حتی کمتر از یکسوم قیمت تمام شده تعیین کرده اند چه میشود کرد که این دوستان مردم به هیچگونه سود جویی تمایل ندارند و تنها هدفشان خدمت به خلق است! ولی درست در همین زمان دو روزنامه بزرگ عصر که بطور سنتی خودگردانی دارند و از کمک های مالی مستقیم دولت کمتر استفاده میکنند با آنکه قیمت نگشماره خود را به ده ریال افزایش داده بودند دچار گرفتاری چاپ و کاغذ و زبان ناشی از کمبود و گرانی امکانات کار خود شدند. در این زمان روزنامه اطلاعات که برقابت شدید با روزنامه کیهان برخاسته بود و با استفاده از سردبیری آقای امیر طاهری در کیهان و در نتیجه وابسته شدن شدید پیش از پیش کیهان به خبرهای فرمایشی و "ابتکارات شخصی" فرصت مناسبی برای رقابت یافته بود، توانست تیراژ خود را از ۶۰ تا ۷۰ هزار نسخه به حدود ۱۴۰ هزار نسخه برساند و با تیراژ کاهش یافته کیهان که در همین حدود شده بود برابری کند ولی گرفتار تمام مسائل ناشی از کمبود و گرانی شد و مانند روزنامه همتای خود بدور از زد و بند ها و فقط در محدوده انتشار روزنامه اطلاعات موفق به خرج و دخل نمیشد به این جهت با مذاکرات خصوصی بین آقایان فرهاد مسعودی صاحب مؤسسه اطلاعات و سنا تور مصباح زاد صاحب مؤسسه کیهان این دو قرة العین به یکدیگر اعلام آتش بس دادند و از رقابت با یکدیگر بطور موقت صرف نظر کردند: راه باید برای روزنامه رستاخیز و اقمار مصنوعی آن باز میشد. اگرچه برای چنین روزنامه هایی حتی در چنان شرایط فوق العاده ای نیز هیچگونه راهی وجود ندارد. و اگر چه روزنامه رستاخیز و اقمارش با آن حقوقهای گزافی که برای جلب روزنامه نگاران سابقه دارتر میدهند (کسانی که حاضر نیستند اسم واقعی

خود را در مقاله های خود در رستاخیز بنویسند) و آنهمه دزدی و ریخت و پاشی که در این روزنامه وجود دارد به نصف قیمت کیهان و اطلاعات فروخته شود.

در مورد کتاب کار از اینهم بدتر بود چون علاوه بر طلب پیشگفت، این مسئله در برابر ناشران قرار داشت که کتابها به سادگی از چاپخانه ها بیرون نیامد زیرا بعلمت کم شدن تعداد کارگران چاپخانه ها، تعطیل بسیاری از چاپخانه های کوچک و گرفتاری بقیه چاپخانه ها در چاپ نشریات "حزبی" و دولتی و بعضی کتب، درسی و نیز کارهای سودآور وزارتخانه ها که به چند برابر قیمت معمولی و از طریق رشوه و ارتشاء به چاپخانه ها مراجعه میشود، چاپخانه ها گرفتار بوده و برخلاف گذشته فرصت چاپ کتابهای ناشران و بخصوص ناشران کوچک و کم بضاعت را در مدتی متناقص نداشتند. اکنون کتابی که از طرف یک ناشر کوچک به چاپخانه داده میشود، حد متوسط شش ماه در چاپخانه معطل میشود و پس از آنهم نوبت اداره نگارش است که باید "فرصت" پیدا کند تا کتاب را بخواند و سانسور کند و اینکار خود به چند ماه وقت "احتیاج" دارد. اگر اداره سانسور دستور دهد که چند "لّت" از یک کتاب عوض شود یعنی از یک صفحه مقداری حذف شود یا مقداری بآن اضافه شود و در نتیجه ناشر مجبور به چاپ مجدد کل آن صفحات باشد، باز هم اینکار یک، دو ماه در چاپخانه وقت میگیرد و یکی دو ماه هم مجدداً در اداره سانسور، تا کنترل بعمل آید که آیا دستور اجرا شده است یا نه. به این ترتیب انتشار یک کتاب از هنگام آماده شدن برای چاپ تا موقع انتشار آن یکسال تا یکسال و نیم بطول میآید و این امر خود در مورد کتابهایی که مربوط به مسائل سیاسی است لطمه بزرگی است بنابراین ناشران خود بخود در این پیچ و خم مجبور میشوند که از چاپ کتابهای مربوط به مسائل سیاسی و اجتماعی پرهیز کنند و بیشتر به چاپ متون کهن و باجموعه آثار این و با آن نویسند، معروف و بیشتر از آن به تجدید چاپ کتابهای قدیمی بپردازند که حداقل احتیاج به حروفچینی ندارد و میتوان چاپ قدیمی آنرا آفست

کرده منتشر کرد و دیر و زود در چاپ شدن آنها هم اهمیت
تعمین کنند. در تیراژ کتاب ندارد •

انتشارات امیر کبیر غول خصوصی دستگاه اختناق

و اکنون بپردازیم به آنچه در آغاز این بررسی بعنوان اعلام پایان يك مرحله در کار سانسور کتاب ذکر کردیم و سخنان شهبانو را مستقیماً متوجه آن دانستیم . دستگاه اختناق ایران در کنار تمام کوشش های دیگر خود ، توجه خود را به این موضوع معطوف کرده است که اگر با چند مؤسسه بزرگ انتشاراتی طرف یافد و گاه رفاه دستگاه سانسور خود را در این چند مؤسسه بزرگ انتشاراتی پخش کنند و اطلاعات قسمت انتشارات حزب رستاخیز و دایره سانسور شهریانی را هماهنگ کرده ، این مرکز هماهنگ شده را بشکل يك "ستاد" رهبری کنند . سانسور در آورد و کار سانسور را برعهده خود "ناشران مسئول" و بزرگ بگذارد ، هم از دوباره کار بها جلوگیری خواهد کرد ، هم ناشران را به يك اتوسانسور واقعی وادار خواهد کرد و اجازه مای ناسنجیده ادار سانسور جلوگیری میشود و هم از اعتراض سازمانهای جهانی در مورد سانسور کتاب در ایران گاسته خواهد شد . از دو سال پیش طرح اینکار مورد توجه طراحان دستگاه اختناق ایران قرار گرفت ، به "صحبه" همایونی" هم رسید و تصویب شد و اجرای ترتیبات آن سخت مورد توجه دستگاه اختناق قرار گرفت ، ولی طبیعت چنین کاری با وجود تعداد زیادی از ناشران كوچك سازگار نیست زیرا اولاً سرمایه ناشران كوچك چندان نیست که زیاد از مخاطرات واجبه داشته باشند و ثانیاً ؟ رومی از آنها بکار انتشار کتاب بعنوان يك کار صرفاً تجارتی نگاه نمیکنند و هر زمان امکان دارد که یکی یا چند تا از ناشران كوچك درد سرهای بزرگ برای دستگاه اختناق بوجود آورند .

و ثالثاً ستاد هماهنگ شده و هماهنگ کننده سانسور قسادر
 نیست با تعداد زیادی ناشر سر و کله بزند و جستجوایی
 خواسته‌های گوناگون آنها باشد و در عین حال بتواند یک
 سانسور سیستماتیک را سازمان دهد. به این جهت دستگاه
 اختناق این امر را مورد توجه قرار داده که در کنار همه
 کوششهای دیگر خود در امر جلوگیری از انتشار کتاب، از
 تعداد ناشران بکاهد. در همین راه در یکسال و نیمه اخیر
 تعداد زیادی از ناشران کوچک و متوسط به بهانه‌های
 مختلف بازداشت شده‌اند و چند بهگاه انتشاراتی را مجبور
 به تعطیل کرده‌اند. در مورد بقیه ناشران کوچک بخصوص
 آنها که در برابر دانشگاه تهران کتابفروشی دارند مأموران
 دستگاه رسماً به آنها پیشنهادی کرده‌اند که یا مغازه‌های
 خود را به قیمتی برابر با بیش از سرقتی آنها بدستگاه بفروشند
 و یا با گرفتن کمک قابل توجهی از دستگاه، "کسب" خود را
 تغییر دهند و یا منتظر عواقب کار خود باشند. اغلب این
 ناشران کوچک را، سوم را ترجیح داده‌اند و با بیم و هراس
 به کتابفروشی ادامه میدهند و منتظر "عواقب" کار خود
 هستند.

از طرف دیگر ناشران بزرگ که بکار خود بعنوان یک
 کار صرفاً تجارتي نگاه میکنند بنا به طبیعت خود خواهان
 خرد کردن و بلعیدن رقبای کوچک خود هستند و دستگاه
 اختناق بخصوص در کار کتاب به این امر بسیار کمک میکند.
 اکنون بزرگترین ناشر ظاهراً غیر دولتی کتاب در ایران
 مؤسسه انتشارات امیرکبیر است. از همان زمان که طرح
 سیستماتیک کردن سانسور مورد اجرا قرار گرفت بین این
 مؤسسه انتشاراتی و اداره سانسور کتاب و سازمان امنیست و
 وزارت اطلاعات روابط مخصوص و بسیار نزدیکی برقرار شد و
 دستگاه اختناق فربه کردن بازهم بیشتر این بهگاه انتشاراتی
 را در مد نظر قرار داده و این امر بخصوص پس از ورود
 آقای جعفری صاحب انتشارات امیرکبیر بکار انتشار
 و ترقی‌نمایی‌های نخستین او از جمله چاپ نشریه "الله‌ها"
 و جمع کردن نویسندگان معروف شکل معین گرفت. به این

جهت دستگاه اختناق ایران از یکطرف از طریق خرید یکجای
هریک از کتابهای این ناشر (در مورد هرکتاب خرید بیست
پانصد تا هزار نسخه بطور یکجا از طرف فرهنگ و هنر) و از
طرف دیگر از طریق کمکهای مالی شرکت ملی نفت ایران و
کتابخانه پهلوی با ارقام بزرگ به این دستگاه انتشاراتی کمک
مالی میکند و این کمک مالی در قبال تعهداتی است که انتشارات
امیرکبیر برعهده گرفته است. ارقام کمکی که دولت به این مؤسسه
انتشاراتی پرداخت کرده و میکند و ارقام پولهای که انتشارات
امیرکبیر صرف اجرای وظایف خود میکند، در تاریخ کتاب و
مطبوعات در ایران سابقه نداشته است.

مؤسسه انتشارات امیرکبیر تعهد کرده است که اولاً يك
گروه "وارد" و آگاه سانسورچی را گرد آورد و گروهی از
سانسورچیان کنونی اداره نگارش را هم به آنها ببخشد و حقوق
آنان و مخارج اینکار را بپردازد، ثانیاً ناشران كوچك را با
تحريك اشتغای مالی آنها از میدان بدرکند و خود بعنوان ناشر
غیردولتی يک تاز میدان و طرف اصلی و مسئول در برابر
دستگاه اختناق در امر کتابهای باشد که به اصطلاح از طرف
يك مؤسسه انتشاراتی غیردولتی انتشار مییابد. ثالثاً
نویسندگان را رأساً از طریق تهدید و تطمیع (تهدید به
چاپ نکردن کتاب و تطمیع به ارقام بزرگ بعنوان قرار داد
امتیازی) وابسته به خود کرده از به اصطلاح هرز پیریدن
آنها جلوگیری کند. و رابعاً در هماهنگی با طرحهای جدید
اختناق فرهنگی، به خلق "نویسندگان و شاعران نامدار"
پردازد. (در مورد خلق "نویسندگان و هنرمندان"
دست آموز در بخش دیگر سخن خواهیم گفت)

در برابر تعهدات سهل کمک های دولت در دو سال
اخیر به مؤسسه انتشاراتی امیرکبیر سرازیر شده است. "امیر
کبیر" بعنوان نخستین فعاليتها در اجرای تعهدات
"شرافتمندانه" خود، سازمان کتابهای جیبی و تمام
سرفصلی های آن و تمام امتیازات آنرا به مبلغ مختصر! پنج
میلیون تومان خرید. سازمان کتابهای جیبی با سرمایه
گروهی از ناشران كوچك و بزرگ بوجود آمده بود و آن

کتابهایش که به قطع جیبی بود با تیراژ بین ۵۰ تا ۱۰۰ هزار منتشر میشد و ضمناً امتیاز چاپ قسمتی از کتابهای درسی را که در ایران چاپ میشود در دست داشت . ولی بهر حال به مبلغ خریداری شده، بی ارزش بود . در همین حال "امیرکبیر" مذاکرات خود را برای خرید انتشارات قدیمی این مؤسسه شروع کرد . آقای رضایی صاحب این مؤسسه که پیرمردی سرد و گرم چشیده است و ضمناً بتازگی از زندان آزاد شده بود، طبعاً تصمیم انتشارات امیرکبیر و مقصود نهفته در پشتپنجاه امیرکبیر و سرچشمه های کار را بزودی دریافت و چون متحمل مذاکرات بسیاری در زندان شده بود و در میانجا هم اشاراتی به او شده بود ، بهیچوجه به فکر مقاومت در برابر انتشارات امیرکبیر نیفتاد و بزودی معامله سرگرفت و به این ترتیب انتشارات امیرکبیر مؤسسه انتشارات این مؤسسه و سرقفلی محل آن و تمام امتیازات و کتابهای چاپ شده و نشده و رانیز به چند میلیون تومان خریداری کرد . در همین حال واسطه های انتشارات امیرکبیر به مذاکره با مؤسسه انتشارات خوارزمی که از بدو پیدایش خود به چاپ تألیفات و ترجمه های مترقی و پرفروش دست زده بود سرگرم بودند . صاحبان مؤسسه انتشارات خوارزمی نیز که در آغاز راضی به این معامله نبودند ، در عرض چند روز و چند شب خواب نداشتند و سرش نمیخوابید به آنها رسید که حضرت از راه رسیده است و باید بدون مقاومت تسلیم شد والا نه تنها مؤسسه انتشارات خوارزمی بلکه گروههای فرهنگی و مدارس خوارزمی نیز با ششمین حضرت بدو بیامی خواهند شد . مؤسسه انتشارات خوارزمی نیز با تمام کتابهای چاپ شده و نشده و با همه امتیازات خود به تصرف و مالکیت مؤسسه انتشارات امیرکبیر درآمد و در همین حال بهنگاه انتشارات فرانکلین که سرمایه اصلی آن آمریکائی بود و حقوق های گزافی به ادیبان خود میداد و حقوق تألیف های خوبی به نویسندگان و مترجمان خود میداد ، بدستور دولت در حال انحلال بود . به این ترتیب که پس از تأسیس دانشگاه آزاد ایران ، قرار شد بهنگاه فرانکلین با کلیه امکانات و کادر خود و با همان حقوق ها و امتیازات

کارگانش در اختیار دانشگاه آزاد ایران قرار گرفته قسمت
 " انتشارات دانشگاه آزاد " را تشکیل دهد ولی دو مشکل
 در کار بود یکی آنکه گروهی از اداره کنندگان فرانتلین خود
 را برتر از آقای دکتر عبدالرحیم احمدی رئیس دانشگاه آزاد
 میدیدند و حاضر نبودند تحت ریاست او قرار گیرند و از طرف
 دیگر کلیه امتیازات و انتشارات فرانتلین بکار دانشگاه آزاد
 نیامد و دانشگاه آزاد بیشتر طالب سازمان و کادر دانشگاه
 فرانتلین بود . به این جهت آن قسمت از کسانی که حاضر
 بهمکاری با دانشگاه آزاد بودند به این دانشگاه پیوستند
 و بقیه سازمان و کادر و امتیازات چاپ و تجدید چاپ
 کتابهای مؤسسه فرانتلین نیز به حواله نگاح مؤسسه انتشارات
 امیرکبیر درآمد و " امیرکبیر " چند میلیون تومان در این
 معامله پرداخت کرد . ضمناً گروهی از کارکنان مؤسسه فرانتلین
 که نه حاضر به پیوستن به دانشگاه آزاد بودند و نه حاضر
 به پیوستن به مؤسسه امیرکبیر . خود سرمایه ای گذاشتند و با
 خرید يك مغازه در روبروی دانشگاه تهران ، " انتشارات
 آگاه " را تأسیس کردند . که از آغاز کار با دردسرهای
 مختلفی از طرف دستگاه اختناق روبرو شده است همچنانکه
 دیگر ناشران را میشود . همچنان که گفتیم باید دانست که
 ارقام چند میلیون تومانی که مؤسسه انتشارات امیرکبیر برای
 خرید هریک از این مؤسسات انتشاراتی پرداخت کرد در تاریخ
 کتاب در ایران هرگز سابقه نداشته . آنچه امیرکبیر در این
 مورد پرداخته است دوماً برابر مجموع سرمایه و قدرت مالی
 این مؤسسه انتشاراتی بوده است و تنها کمک های مالی به دروغ
 دولت که از پول بادآورده نفت حاصل شده است " امیرکبیر "
 را قادر به انجام چنین معاملاتی کرد ولی کار به همین جا
 خاتمه نیافت .

انتشارات امیرکبیر در برابر مؤسسات كوچك انتشاراتی که
 حاضر به تغییر کسب خود نبودند قرار گرفت نمایندگان به این
 مؤسسات انتشاراتی اعزام داشت و پیشنهاد خرید مؤسسه
 انتشاراتی آنها را عنوان کرد و چون با مقاومت آنها مواجه
 شد برای جلوگیری از سرو صدا و انجام پیروزمندانه وظایف

خود به این مؤسسات انتشاراتی پیشنهاد کرد که در عین دریافت مبلغ کلانی بابت فروش مؤسسه خود، نام مؤسسات مذکور را نیز تغییر نخواهد داد و ضمناً این امتیاز را برای صاحبان این مؤسسات در نظر گرفته که در صورتیکه مایل باشند میتوانند با حقوقهای بالا به استخدام انتشارات امیرکبیر درآیند و بکار و حرفه خود ادامه دهند. پیشنهاد امیرکبیر حتی با وجود این "امتیاز" اضافی، با مقاومت و اعتراض جمعی مؤسسات کوچک انتشاراتی روبرو شد.

دستگیری دو نفر از صاحبان این مؤسسات آقایان کاشی چی از انتشارات کوتمبرگ و گوهرخای از انتشارات سپهر اگرچه ظاهراً به علل دیگری صورت گرفت ولی درزندان برای آنها "آشکار" شد که دستگیری آنها به مقاومتشان در برابر فروش مؤسسات انتشاراتی خود بی ارتباط نبوده است و البته به مواردی دیگر. یکی از این موارد آن بود که هر از چندگاهی یکی از صاحبان مؤسسات انتشاراتی کوچک احضار میشد و یا مأموری نزد او فرستاده میشد که فلان کتاب "مفید" است و دستگاه تصمیم گرفته است که مؤسسه انتشاراتی شما آنرا چاپ کند. اگر صاحبان این مؤسسات موافقت نمیکردند در آن صورت فشار همه جانبه بر آنها شروع میشد و هنوز هم میشود و یکی از این فشارها دستگیری آنهاست که ظاهراً به علل دیگر صورت میگردد.

در مورد فربه کردن مؤسسه انتشارات امیرکبیر و خرد کردن مؤسسات انتشاراتی دیگر، یکی دیگر از حیل های دستگاه آنست که در مورد سانسور بین امیرکبیر و مؤسسات انتشاراتی کوچک تبعیض فاحش قائل میشود. اجازه انتشار کتابهایی که احتمال فروش زیاد آنها وجود دارد یا به مؤسسات کوچک داده نمیشود و یا با تأخیر چند ساله اجازه داده میشود. ولی اگر همان کتابها از طرف امیرکبیر بدستگاه سانسور داده شود بلافاصله اجازه چاپ آنها صادر میشود. به این ترتیب علاوه بر همه فشارهای دیگر دستگاه سانسور در مورد کتابهای انتشارات امیرکبیر "مهربان" است و در مورد مؤسسات انتشاراتی کوچک سختگیر.

دیگر آنکه انتشارات امیرکبیر بابت چاپ همین کتابها حق تألیف یا حق ترجمه نسبتاً خوبی به مؤلفان و مترجمان میدهد که البته از "پولهای باد آورده" است و این پول را هم بلافاصله میدهد از آنجا که آنها را بصورت خود جلب کند و دستگاه سانسور هم با باز گذاشتن میدان برای امیرکبیر و بستن درها بروی مؤسسات کوچک، نویسندگان و مترجمان خوب را بطرف امیرکبیر میکشاند. و از طرف دیگر هم بعضی مؤسسات کوچک فشار وارد میشود که فلان کتاب بدنام و مارکدار را منتشر کنند تا به آنها لطمه معنوی وارد آید و غیره.

خرید مادام العمر نویسندگان با قیمت‌های کلان

وظایفی که بر عهده انتشارات امیرکبیر گذاشته شده
صها محدود به آنچه ذکر کردیم نمیشود بلکه امیرکبیر بعنوان
بزرگترین مؤسسه غیردولتی انتشار کتاب، در کنار مؤسسات
بزرگ دولتی و نیمه دولتی دیگری که اهرمهای اصلی مرحله
جدید سانسور کتاب هستند، وظایف دیگری نیز بر عهده
دارد. ما در اینجا نخست یکی از این "وظایف" مطالب
دیگر را که بر عهده مؤسسه انتشارات امیرکبیر است بازگو
میکنیم و سپس به دیگر مؤسسات بزرگ انتشار کتاب که در مرحله
جدید سانسور نقش برجسته ای دارند میپردازیم.

وجوهی که مستقیماً از طرف وزارت فرهنگ و هنر در اختیار
انتشارات امیرکبیر گذاشته میشود یا به شکل خرید یکجای
تعداد زیادی کتاب (ظاهراً برای کتابخانه های کشور) توسط
این وزارتخانه. انتشارات امیرکبیر پرداخت میشود و کمتهائی
که از طرف کتابخانه پهلوی میشود و یا وجوهی که بدستور
شاه و در اجرای مرحله اخیر سانسور از طرف شرکت ملی
نفت به انتشارات مزبور پرداخت میگردد به همان ترتیب
به حساب و کتاب و باگشاده دشتی بمصرف میرسد که بقیه
درآمد های نفت. انتشارات امیرکبیر بدستور دستگاه اختیاق
و با استفاده از این وجوه "باد آورده" در دو ساله اخیر
دست به اقداماتی زده و میزند که به سابقه و محرم العقول
است. علت به سابقه و غیر قابل رقابت بودن این اقدامات
نیز آنست که با تیراژ حداکثر دو تا سه هزار تایی کتاب، چنین
ریخت و پاشهائی غیر ممکن است و پولهائی که اخیراً امیرکبیر
خرج "اقدامات فرهنگی" خود میکند از مجموع سرمایه و حتی

از مجموع درآمدی که تا کنون این مؤسسه از راه فروش تصام کتابهایش کسب کرده بمراتم، بیشتر است. مؤسسه انتشارات امیرکبیر نه تنها یکباره و همزمان پنج میلیون تومان به مصرف خرید سازمان کتابهای جدید، میرساند، نه تنها چند میلیون تومان به مؤسسه انتشارات ابن سینا میبرد از دستهای بنگاه انتشارات فرانکلین را با تمام امتیازات و افرادش یکجا و به مبلغی بمسخر از مؤسسات دیگر میخرد، نه تنها در همان وقت برای خرید مؤسسه بزرگ پیرسرمايه گوتنبرگ و سرقتی فروشگاههای آن پیشه میبرد میدهد و میکوشد امتیاز انحصاری وارد کردن کتاب از شوروی را بهر مبلغی از او بخرد، نه تنها بنگاه انتشارات دنیا را میخواهد با مبلغ سنگینی بگام خود بکشد، نه تنها برای خرید مؤسسه قدیمی و کلان "علمی" و "جاویدان" که ارباب سابق او بوده اند (جعفری صاحب انتشارات امیرکبیر قبلاً شاگرد مؤسسه انتشارات علمی بوده است) دسته چک خود را بیسرون میکشد و حاضر میشود جای مبلغ را خالی بگذارد تا صاحب مؤسسه علمی خود آنرا برگذارد، نه تنها با استغاده از دستگیری مدیر انتشارات سپهر میکوشد آقای گوهرخانی را از "کار پر درد سر کتاب راحت" کند، نه تنها بوسیله صاحب انتشارات طهری که از مأمورین ساواک است برای مؤسسات انتشاراتی، پاپوش دوزی میکند با آنها مجبور شوند از کار انتشار کتاب دست بردارند و با دریافت پول قابل توجهی کسب خود را تغییر دهند، بلکه در همان حال برای خرید نویسندگان و هنرمندان دیدار تیز میکند و میکوشد با نشان دادن در باغ سبزه اشتیهای آنها را تحریک کند. مایه های متعددی در این باره داریم و میدانیم که مؤسسه انتشارات امیرکبیر که امیک از نویسندگان را با پرداخت پولهای کلان اجیر خود کرده است و میدانیم بکدامیک از نویسندگان پیشهاد چنین امری را داده است و میدانیم کدامیک از نویسندگان و هنرمندان از قبول حقارت اجیر شدن در انتشارات امیرکبیر و در هل از اجیر شدن در چهارچوب دستگاه سانسور و خفایان و ساواک خودداری کرده اند ولى چون نام بردن از يكايك نویسندگان و هنرمندان مذکور

را بعلل مختلف امری درست نمیدانیم و ضمناً چون میدانیم چند تن از آنان در هم لقمه ای نان برای ارتزاق یوزانه خود در این گرانی بی بند و بار مجبور به قبول یا مطالعه پیشنهاد امیرکبیر شده اند، از ذکر نام آنان خود داری میکنیم و فقط برای آنکه نمونه ای از اینکار کثیف را نشان دهیم و نشان دهیم که سازمان امنیت و دستگاه اختناق در عین شکنجه ها و آدمکشی های خود، از تعارف کلوچه قندی هم بی بهره آدمهای سربراه خود داری نمیکند و درآمد کشور را به دریغ صرف به بند کشیدن مردم میکنند فقط به ذکر یک مورد اکتفا میکنیم. تا همین یک مورد را ذکر میکنیم با این امید که آن نویسندگان و مترجمان دیگری که باین دام افتاد اند و یا به "برس" ها یعنی مأمورین سانسور امیرکبیر تبدیل شده اند و یا پیشنهاد اختارات امیرکبیر را مورد مطالعه قرار داده اند و تنها گامی از این دام فاسد دارند خود را از زیر جلاب سانسور و خفقان فکری و فرهنگی مکار بکشند و در کنار مردم ستم دیده و خفقان کشیده ماباقی بمانند.

این یک مورد آقای دکتر عبدالحسین زرین کوب است و خودشان در کتابی که چندی پیش منتشر کرده اند ترجمیح داده اند "نه شرقی، نه غربی، انسانی" به اندوایشن "انسانی" ماندن کوششی به اصطلاح ادیبانه در جهت همان حرف بی محتوای شاه است که دم از "سیاست مستقل ملی" میزند و در همان حال درآمد سرشار نفت راه پای کشورهای امپریالیستی میریزد و بنا به آن مثل معروف فارسی "هرجا آتش است، کچله فراش است" یعنی هر کشوری که ماند مصر و دیگران در برابر امپریالیستها سرخم میکنند آقای آریامهر را با خورجینی از صد ها میلیون دلار در کنار خود می بندد.

آقای دکتر عبدالحسین زرین کوب میخواهند نه شرقی باشد، نه غربی بلکه "انسانی" جلوه کنند و این "انسانی" بود در ایشان عبارت از آنست که در همان حال که استبداد دانشگاه هستند، در همان حال که به بهر وقت دستگاه

اختلاق ایران مرتب در سفر و حضر "دطالعانی" به آمریکا و اروپا و کشورهای سوسیالیستی هستند و "فوق العاده" سفر "و" "حق شرکت" دریافت میکنند، در همان حال که وسعت املاکشان دارد از وسعت روستای اجدادی شان بیشتر میشود و در همان حال که بعلمت روابط خصوص شان به سر کوفت ماجرای جدید سانسور آگاهی دارند، آلت فعل این ماجرا میشوند و عملاً خود را میفروشند تا بدیگر نویسندگان و هنرمندان در باغ سبز نشان دهند و آنان را تطمیع کنند و بخرینند. آقای دکتر زرین کوب با آگاهی کامل بر علل و عواملی که موجب اینکار شده است و با آگاهی بر اینکه در واقع این پول از کجا پرداخت میشود مدتی قبل با مؤسسه انتشارات امیرکبیر قراردادی منعقد کرده اند. براساس این قرار داد آقای زرین کوب امتیاز کلیه "نوشتجات" خود را مادام العمر به مبلغ مختصر یک میلیون تومان به مؤسسه انتشارات امیرکبیر فروخته اند البته این یک میلیون تومان مجموع درآمد ایشان از نوشتجاتشان نخواهد بود، بلکه از قیمت پشت جلد هر کتاب خود نیز درصد معینی بعنوان حق التألیف دریافت میکنند.

توجه به این نکته لازم است که اولاً آقای دکتر زرین کوب حتی جزو بهترین و یا مشهورترین نویسندگان کنونی ایران نیست، ثانیاً نوشته های ایشان خریدار زیادی ندارد و حتی همین کتاب "نه شرقی، نه غربی، انسانی" که یک پرگوشی ۶۴۹ صفحه ای است در این دنیای بی کتابی ایران حداقل میزان متعارف نیز فروش نرفت و بروی دست مؤسسه انتشارات امیرکبیر ماند، ثالثاً تعداد کتابهای چاپ شده و چاپ شده ایشان آنقدر زیاد و آنقدر نایاب نیست که انتشارات امیرکبیر از بیم رقابت ناشران دیگر حاضر به پرداخت مبلغ یک میلیون تومان به ایشان شده باشد و رابعاً حداقل خود آقای زرین کوب میدانند که مجموع کلیه وجوهی که ایشان تا قبل از این قرار داد بابت حق التألیف تمام کتابهایشان گرفته اند، حتی به پندجاه هزار تومان نرسیده بوده است. در اینصورت چه واقعه ناگهانی پیش آمده و چه جرعه نبولی ناگهانی از

ایشان تتق کشیده که انتشارات امیرکبیر حاضر به پرداخت يك
میلیون تومان بر آنها فقط بعنوان حق امتیاز به ایشان شده است
و چه طتی وجود داشته که پرداخت این مبلغ از طسرف
انتشارات امیرکبیر به آقای دکتر زرین کوب را با چنان سرحمت
و با چنان وسعتی بمن نویسندگان و همرمندان شایع
کرده اند ؟ آیا ایشان حتی همین حالا هم حاضرند مبلغی
را که قبلاً بعنوان حق التألیف هر کتابشان از ناشر گرفته اند
حتی بطور خصوصی اعلام کنند ؟

حقیقت آنست که پرداخت يك میلیون تومان حق امتیاز
به آقای زرین کوب فقط برای زرین کوفتن مبخ مرحله جدید
سایر و برای فریب نویسندگان دیگر و جلب آنان بود ماست .
چگونه است که آدمی مانند آقای مرتضی راوندی که بهرحال
نویسنده زحمتکش و پرکار است و " تاریخ اجتماعی ایران " نوشته
اورا همین مؤسسه انتشارات امیرکبیر تا کنون چند بار چاپ
کرده و باز هم نایاب است ، برای اکل میتة و ارتزاق ساده
خود و خانواده اش وامانده است و امیرکبیر کتاب نایاب اورا
تجدید چاپ نمیکنند ، ولی به آقای زرین کوب که کتابهایش
فروش متعارفی هم ندارد يك میلیون تومان حق امتیاز پرداخت
میشود ؟ چرا بهر مردی مثل مرتضی راوندی پس از يك سرح
خوشنامی ، در این دم آخری به طت ناداری و فشارهای
متعددی که بر او وارد میگردد مجبور میشود خود را در اختیار
دستگاه اختناق ایران بگذارد تا همراه دو نفر دیگر تاریخ پنجاه
سال سلطنت پرادبار خاندان پهلوی را بنویسد ولی بسره
آقای زرین کوب که هیچگونه نیاز مالی ندارد و مرتب در سفر
رسمی آمریکا و اروپاست يك میلیون تومان حق امتیاز تألیفات
بی خریدارش پرداخت میشود ؟ آیا این هر دو وضع و ترتیب
از يك سرچشمه واحد آب نمیکشود و آیا در این هر دو کار ،
يك دست واحد مشغول عمل هست ؟

ما از نویسندگان دیگری که به همین راه افتاده اند
نام نمبریم زیرا بهیچوجه نمیکشیم بمن ظالم و دستنگاه
ظلم با قربانیان ظلم علامت تساوی بگذاریم — حتی اگر
در شرایط کنونی بعضی از این قربانیان ظلم ظاهراً بسره

آلاف والوفی هم رسیده باشند . اگر از آقای زرین کوب هم
نام بردیم تنها به این دلیل بود که ما ایشان را قربانی
ناآگاه دستگاه بعیدانیم بلکه ایشان آگاه از چند و چون کار
در این راه گام گذاشته اند و خواسته اند کماکان سوریسات
ناشی از وابستگی شان به دستگاه روبراه باشد و سفرهای رسمی
پر آب و تاب شان برقرار . و خواسته کماکان به شرقی باشند ،
به غرض بلکه " انسانی " باشند یعنی جزو خدمه آقای
آرمهر و " سیاست مستقل ملی " ایشان باقی بماند .

مؤسسه انتشاراتی سروش، سردمداران آن و چگونگی تشکیل آن

آنچه با کمک های بدریغ و سرشار وزارت فرهنگ و هنر و شرکت ملی نفت ایران و کتابخانه پهلوی از طریق مؤسسه انتشارات امیرکبیر (بنحوان يك مؤسسه غیردولتی نشر کتاب) انجام میشود ، هنوز همه قضایای مربوطه به مرحله جدید و مستماتیزه سانسور کتاب نیست ، بلکه آنچه انتشارات امیرکبیر در " بخش خصوصی " میکند مؤسسات دولتی و نیمه دولتی با اعتبارات دهها میلیون تومانی در "بخش دولتی" انجام میدهند .

بزرگترین مؤسسه انتشاراتی دولتی که اخیراً زیر نظر " پر علوفت " و "با راهنمایی های خردمندانه " خاتم شهبانو و بدست نامزد سابق و خوشاوند نزدیک ایشان آقای رضا قطبی مدیر عامل سازمان رادیو تلویزیون ایران تأسیس شده است ، " انتشارات سروش " است که در همین چند ماهه دست پخت دو سال ریخت و پاش و خرجهای سنگین آن به شکل يك سلسله کتاب چاپ شد که بطور کلی این کتابها در رابطه با پنجاهمین سال سلطنت خاندان پهلوی است و بدیال عناوین تمام کتابهای چاپ شده این مؤسسه کلمه " شاهنشاهی " آورده شده است .

مؤسسه انتشارات سروش از لحاظ سازمانی وابسته به رادیو تلویزیون ایران است و اگر چه بجز چاپ همین چند کتاب " شاهنشاهی " اخیر هیچ دسته گل دیگری به آبدن داده است و می جویم که تا کنون صرف این سازمان انتشاراتی و خرید گروهی از کسانی که دست به قلم دارند

شده است سربه چندین میلیون تومان زده است و با آنکه این ارقام از اعتبارات رادیو تلویزیون که در حقیقت اعتبارات بودجه کل کشور است خرج شده ، به هیچ اثر و خبثی از آن در بودجه دو ساله اخیر کشور وجود دارد و نه کسی از مقامات سازمان بودجه دستگاههای رسمی کنترل کننده اعتبارات دولتی ، جرئت بازخواست در این مورد را کرده است . زیرا دربار و دستگاه اختناق و وابستگان آنها وجوه عمومی و درآمدهای کشور را مثل ارث پدری خود تلقی میکنند و به هیچ سازمان و مقام رسمی دولتی اجازه نمیدهند در مورد آن پرس و جو کند .

وقتی سازمان انتشارات سروش تشکیل شد آقای میرفندرسکی معاون سابق وزارت خارجه را (که در جریان پس و پیش شدن يك عدد صفر در مورد مهر هواپیماهای شوروی از ایران مغضوب شاه واقع شده بود) به تأسیس و فرماندهی انتشارات سروش فرا خواندند . آقای میرفندرسکی کار تأسیس این مؤسسه انتشاراتی دولتی را زیر نظر آقای رضا قطبی و با همکاری مستقیم آقای محمود جعفریان سرجاسوس ساواک در سازمان رادیو و تلویزیون و معاون این سازمان (و از چندی پیش در ضمن سرپرستی خبرگزاری پارس) شروع کرد .

در حقیقت نه آقای قطبی نه آقای جعفریان و نه آقای میرفندرسکی سر رشته زیادی از کار و چاپ و انتشار کتاب نداشتند . چیزی که در اختیار آنان بود ابیانی از بهلول برای تطمیع و زیر سازمان امنیت برای تهدید بود . به این جهت آنان برای تأسیس این مؤسسه انتشاراتی و این کار "فرهنگی" از هر دو وسیله خود کمک گرفتند . آنان احتیاج داشتند که گروهی از کسانی که در کار چاپ و انتشار کتاب سر رشته دارند در اختیارشان باشند و در این باره شروع به جلب و جذب گروهی از افراد صاحب قلم و گروهی از کسانی که به کار بشر کتاب آشنا بودند کردند . ما از کیفیت کار آنان و کسانی که به دامان "پر مهر" آنان پناه بردند کم و بیش آگاهیم ولی بدلیلی که قبلاً ذکر کردیم مرجح میدانیم

حتی‌المقدور از آوردن نام افراد و نحوه روابطشان با هم‌سنگ سه تنگدار اختناق کتاب خود داری کنیم. زیرا هدف ما افشا کردن نحوه سانسور و مرحله جدید آنست. و ضمناً امید داریم افرادی که داوطلبانه یا به اجبار به این دام و دام انتشارات امیر کبیر و دامهای مشابه افتاده اند تا فرصت هستند از همکاری بهر شکل با این مؤسسات ضد فرهنگی خود داری کنند و تنه آبروی خود را نجات دهند. ما در اینجا به جز در موارد اجتناب ناپذیر از ذکر نام افراد خود داری خواهیم کرد و در آینده اگر برای افشای دستگاه سانسور و عاملان آن لازم دیدیم از اعلام نام عاملان جدید سانسور کتاب و همکاران آنها استکفاف نخواهیم کرد.

بهر تقدیر در نخستین مرحله، سازمان "انتشارات سروش" احتیاج به یک ناشر خبره و کارگشته داشت. در این مورد پس از مشاوره‌ها و نظرخواهی‌های متعدد قرعه فال بنام آقای عبدالحسین آل رسول افتاد که مدیر و صاحب "انتشارات زمان" بود و اگر چه انتشارات زمان تعداد فراوانی کتاب منتشر نکرده بود ولی همان کتابهایی که انتشار داده بود آبروی برای آن کسب کرده بود و ضمناً آقای آل رسول قبل از تأسیس انتشارات زمان تجربه شراکت و کار انتشاراتی در "بنگاه انتشارات نیل" را داشت البته همین آقای آل رسول برای کار در سازمان دولتی انتشارات سروش تنها به دلیل تجربه شخصی ایشان و بی‌مانند بودن تخصص ایشان در کار نشر کتاب نبود، بلکه رادیو طوبزی و آن سه نفر سردمداران "انتشارات سروش" بیشتر از این نظر به آقای آل رسول توجه داشتند که ایشان بعلمت کار و تجربه در انتشارات نیل و مجله "صدف" که در سالهای پس از کودتا از طرف انتشارات نیل منتشر میشد و نیز بعلمت اداره انتشارات زمان با گروه کثیری از نویسندگان، شاعران و هنرمندان آشنائی نزدیک داشت و سردمداران "انتشارات سروش" تصمیم داشتند با آوردن آقای آل رسول و پرداخت حقوق سنگین به ایشان در حقیقت با یک تیر دو نشان بزنند. یعنی هم یک آدم خبره برای کار انتشار کتابهای خود دست

و پا کنند و هم از طریق ایشان گروه کثیر نویسندگان و شاعران دوست ایشان را بدام بیاندازند . که البته اگرچه آقای آل رسول را با حقوق سنگین استخدام کردند ولی در هدف دیگر خود که جلب نویسندگان و شاعران اصل و نامگذار بوسیله ایشان بود تقریباً ناکام ماندند و به همین جهت اکنون که این طعمه برای شکار هنرمندان مرفقی به مصرف افتاده و ضمناً سازمان انتشارات سروش شکل گرفته و بهر صورت گروهی از نویسندگان و مترجمان دست دوم را بدور خود گردآورده کوشش میکنند زیرا آب آقای آل رسول را بزنند و اگر تا هنگامیکه این بررسی چاپ میشود کسی دیگری را به جای آقای آل رسول نگذاشته باشند ، به احتمال زیاد بزودی اینکار را خواهند کرد . مگر آنکه انشای این امر در این بررسی آنها را از اینکار باز دارد .

اکنون مقداری کتاب تألیف و ترجمه در اختیارات " انتشارات سروش " است که بعنّت بوروکراسی حاکم بر این سازمان — مانند هر سازمان دیگر وابسته بدولت — انتشارات سروش موفق به چاپ آنها نشده است و ضمناً کسانیکه — به انتشارات سروش جلب شده اند با برخورداری از حقوقهای سنگین (ماهیانه تا بیش از سی هزار تومان) تعجیلی در کار ندارند بخصوص که آنان در نفع و ضرر این سازمان ذیفایع نیستند و ضمناً این سازمان هم صد البته يك سازمان انتفاعی نیست ، بلکه يك سازمان " فرهنگی " است . و انتشارات کتابهایی که عملاً " شاهنشاه نامه " نامه است از نظر خوش خدمتی از اولویت مخصوص برخوردار است . همه قضیه در حین سازمانهایی آنست که شاه و شهبانو باید راضی باشند و مسائل دیگر اهمیتی ندارد . بالاخره بنا به آن مثل فارسی آنان نوکر باد مجان که نیستند ، نوکر شاه اند ! از طرف دیگر چون " انتشارات سروش " يك سفره گسترده و رنگین دولتی است و بقول خودشان " هدف انتفاعی " هم ندارد ، دست اندرکاران آن کوشش میکنند ابعاد آنرا افزایش داده ، وسعت کار و فعالیت آنرا بهیشتار کنند تا از این راه خودشان هم به نوایی برسند . که البته

در حل بعضی از این سازمانهای جنبی از نظر دستگاه
اختلاق فرهنگی ایران ضروری هم تشخیص داده شده اند •

تشکیل کلاس تربیت سانسورچی بعنوان يك دوره تخصصی رسمی

از جمله "ضروریات غیر قابل اجتناب" در مرحله جدید
سیمت‌ما تیزه کردن سانسور کتاب، وجود گروهی سانسورچی
آگاه و ورزیده و به اصطلاح دوره دیده است. دستگاه
سانسور و اختناق در نظر دارد با پرورش دادن گروهی
سانسورچی متخصص خود را از شر سانسورچیان کنونی که
گاه بعلت "ناوارد بودن" اجازه چاپ کتابهای "ناباب" را
نمی‌دهند آسوده کند. طبیعتاً این امر با منافع سانسورچیان
کنونی اصطکاک پیدا میکند و به همین دلیل اکنون بین ادارات
وزارت فرهنگ و هنر و سانسورچیان آن با سازمان انتشارات
سروش و دستگاه جنس آن که سرگرم پرورش سانسورچی—سان
"متخصص و دوره دیده" است اختلافهای متعددی و
خرده گیری‌های متعددی وجود دارد و سردمداران این
دو سازمان از بدگوئی و یا پوش دوزی برای یکدیگر یکدم غفلت
نمی‌کنند.

ترقیب کار تدریس "رشته تخصص سانسور" در سازمان
رادیو تلویزیون و در جلب سازمان "انتشارات سروش" به
این شکل است که سردمداران رادیو تلویزیون و "انتشارات
سروش" نخست باین بهانه که چاپ کتابهای تالیف و ترجمه
از طرف انتشارات سروش باید از نظر زبان و ادبیات فارسی
بی نقص باشد و در کتابهای ترجمه شده، از نظر زبان
فارسی و تطبیق ترجمه با اصل متن مطمئن باشد، به تعلیم
از مؤسسه آمریکائی الاصل انتشارات فرانکلین بر آن شدند که
گروهی را برای بازخوانی کتابهای تالیف شده و تطبیق

کتابهای ترجمه شده با متن های اصلی استخدام کنند و سه
 اطلاع خودشان مانند مؤسسه سابق انتشارات فرانکلین-من
 گروهی "ادیتور" برای "ادیت" کردن کتابهای خود
 داشته باشند. ولی همچنان که قبلاً یادآور شدیم.
 گادرمای مؤسسه سابق انتشارات فرانکلین یا به "دانشگاه
 آزاد" منتقل شدند، یا همراه بقایای مؤسسه بوسیله
 انتشارات امیرکبیر خریداری شدند و یا چند تن از آنان
 اساساً از این معاملات کناره گرفتند و خود مؤسسه "انتشارات
 آگاه" را تأسیس کردند. علاوه برآنکه اغلب گادرمهای
 سابق مؤسسه فرانکلین حاضریه همکاری با رادیو تلویزیون و
 "انتشارات سروش" که هدف آنرا میدانستند، نبودند.
 ضمناً اغلب آنان از "ادیت" کتابها نداشتند ولی حاضر
 به شرکت در کار کثیف سانسور بودند در حالی که هدف
 رادیو تلویزیون در حقیقت نه "ادیت" بلکه سانسور آن بود.
 چنین بود که درازمان رادیو تلویزیون ایران چنان تن
 از کسانی را که به ادبیات خارجی آشنائی داشتند و
 نویسندگان "خوب" و "بد" خارجی را میشناختند و قبلاً
 هم بتدریج در زدوبند های داخلی و خارجی مربوط بکار
 کتاب آلوده شده بودند، انتخاب و استخدام کرد. تا
 کلاس تربیت سانسورچی تأسیس کند. در رأس این افراد
 جدید الا استخدام آقای نجف دربابندری مترجم قرار داشت.
 آقای دربابندری تا هنگام موجودیت مؤسسه آمریکائی الاصل
 انتشارات فرانکلین در رأس این مؤسسه قرار داشت و در کلیه
 روابط "خصوصی" مؤسسه انتشارات فرانکلین با مرکز آمریکائی
 این مؤسسه نواستعماری شراکت مستقیم داشت و از کلیه رموز
 "فرهنگی" مؤسسه فرانکلین تا آن حد که مربوط به ایسران
 میشد اطلاع داشت و کتابهای معینی را که مرکز آمریکائی
 مؤسسه فرانکلین ترجمه اش را در ایران ضروری میشد آقای
 دربابندری "انتخاب" میکرد و خودش هم مترجمین این
 کتابها را برمیگزید و خرد بنا بردوستی های شخصی و بنا
 "ضروریات" دستمزد مترجمین را تعیین میکرد. و در این
 اواخر که انتشارات فرانکلین علاوه بر ترجمه بکار انتشار

تالیفات فارسی دست زد ، باز هم این آقای دربابداری بود که تالیف بعضی مطالب را به نویسندگان تکلیف میکرد و پس در مورد تالیفات پیشنهادی ، او بود که باید حرف آخر را میگفت و البته حتی در همان هنگام هم بسیاری از نویسندگان و شاعران و مترجمین اصیل و مسئول در برابر مردم از همکاری با مؤسسه فرانکلین نموداری میکردند . آقای دربابداری که قبلاً کارمند شرکت نفت ایران و انگلیس بود و پس از کودتای ۲۸ مرداد به اتهام توده ای بودن به زندان افتاده بود ، پس از خروج از زندان ، بزودی " راه " خود را پیدا کرد و در آن زمانی که حداکثر حقوق در مؤسسات خصوصی از دوهزار تا دوهزار و پانصد تومان تجاوز نمیکرد و قیمت کتاب هم ارزان بود او ماهی پانزده هزار تومان از مؤسسه جدید التأسیس فرانکلین حقوق میگرفت . در آن اوان کار ، فرانکلین حتی يك مؤسسه انتشاراتی مستقل نبود ، بلکه مؤسسه ای بی سر و صدا و نیمه پنهانی بود که کتابهای معینی از نویسندگان آمریکائی را برای ترجمه به چندین مترجم غیر معروف ولی دست چین شده میداد و حق ترجمه مترجم را به چند برابر قیمت معمول روز خود میپرداخت و سپس کتابها را برای چاپ در اختیار مؤسسات انتشاراتی ایرانی قرار میداد و به گرفتن حق ترجمه از این مؤسسات هم رغبتی نشان نمیداد . در حقیقت مؤسسه نیمه پنهانی فرانکلین در نخستین سالهای فعالیت خود بجز زبانکاری مداوم آگاهانه با هدف " خدمت فرهنگی " هیچ کاری نداشت !! و در اینصورت در آن زمان حقوق پانزده هزار تومانی آقای دربابداری و حقوق سنگین دو سه نفر دیگر که با او کار میکردند از کجا تأمین میشد فقط خدا داناست . و البته خدای دلار . این آقای پانزده هزار تومانی که البته بعد قیمتش بالا رفت . بزور زر مؤسسه انتشارات فرانکلین بزودی شهرت یافت و از حد ترجمه پافراستر گذاشت و خود را بعنوان یکی از منتقدان ادبیات معاصر ایران هم جازد و بقول آقای بهمن فرسی نویسنده خوش قریحه با تبلیغات ارزان روزنامه ای دست به کشف توطئه ستوی در ادبیات فارسی زد تا خود را بلینسکی ایران بنمایاند ! اما

بهر حال او به سابقه آوردن خود و آشنائی بزمسان انگلیسی و کار در شرکت نفت و آشنائی با ذائقه هنرمندان سر که با استعداد فراوانی در دوستیابی بدست آورده بود و نیز به سابقه کار در رأس هیئت فرا دکترین و آگاهی از تئاسرات "دوستان خارجی" خود، قدرت تشخیص و تمیز کتساب "خوب" و "بد" را بدست آورده بود و بایک نگاه بسلام نویسنده، بامترجم میتوانست بسادگی کتاب "نایاب" را بشناسد و به همین جهت هم از نظر سه تفنگدار اختلاق در رادیو طویزمن ایران، مناسب ترین استعداد برای تأسیس و سازماندهی کلاس سانسورش در سازمان رادیو طویزمن ایران و در جوار سازمان "انتشارات سروش" تشخیص داده شد. آقای دریا باندی اکنون بیش از یک سال است که در خدمت سازمان رادیو طویزمن قرار دارد و فعلاً نه بکار تربیت سانسورچی سرگرم است و البته علاوه بر استعداد شخصی، در این کار از محضر آقای محمود جعفریان هم بهره مند میشود. بدیهی است دستگاه اختلاق و تفسیر سیاسی و فرهنگی ایران قادر و مایل نیست نام کلاس خود را دوره تربیت سانسورچیان متخصص بگذارد بلکه مجبور است نام آبرومندی برای این دوره دست و پا کند و به همین جهت هم هست که نام دوره تربیت سانسورچیان متخصص را "کلاس ادیتوریال" گذاشته است.

اتفاقاً آقای دریا باندی و آن سه نفر از این بار هم هیچگونه هدف انتفاعی از کار شریف خود ندارند بلکه صرفاً "خدمت فرهنگی" مورد نظر آنها و دستگاه رادیو طویزمن است. به این معنی که اگرچه فارغ التحصیلان رشته تخصصی سانسور به استخدام رادیو طویزمن درآمده اند و جیره و مواجب کنونی و آینده خود را از همین دستگاه بزرگ اعتبارات دولتی میگیرند ولی قرار است برای "خدمتات فرهنگی" خود گروهی از آنان به مؤسسه انتشارات امیرکبیر و یا دیگر مؤسسات انتشاراتی دولتی و نیمه دولتی معرفی شوند و تنها چند تن از آنان در انتشارات سروش بکار خواهند پرداخت. این افراد هم اکنون دوره علمی کارآموزی خود را در برخی از این مؤسسات طی میکنند تا عیقاً با فوت و فن

کار خود آشنا شوند .

ضمناً علاوه بر انتشارات امیرکبیر بعنوان سرمدار انتشارات در بخش خصوصی و انتشارات سروش بعنوان سازمان دولتی انتشار کتاب ، مؤسسات انتشاراتی دیگر نیز در چهارچوب مرحله جدید سانسور سیستماتیک کتاب جای میگیرند که همه آنها به اتفاق انتشارات امیرکبیر و سروش زیر نظر عالییه ستاد رهبری سانسور قرار دارند همان ستادی که از مأموران برجسته اداره مطبوعات سازمان امنیت اداره نگارش ، حزب رستاخیز ، وزارت اطلاعات و شهرپانی تشکیل شده دارد بشکل نهائی خود درمیاید و خیلاً از آن یاد کردیسم و در بخش بعدی نیز اشاره ای به آن خواهیم کرد .

انتشارات دیگری که در طرح جدید سیستماتیزه کردن سانسور بجای خود باقی خواهند ماند به اجمال عبارتند از انتشارات دانشگاه تهران که زیر نظر آقای دکتر بیژان فره وش اداره میشود و او خود مستقیماً با ستاد رهبری کننده سانسور در تماس است و ضمناً همچنان که دانشگاه تهران " دانشگاه مادر " خطاب میشود ، انتشارات دانشگاه و سانسور ؟ — دانشگاهی آن " سانسور مادر " برای دانشگاههای دیگر خواهد بود . آقای دکتر فره وش که خود را سخت شوونیست و طرفدار " سیاست مستقل ملی شاهنشاه " نمایش میدهد ، میگوید علاوه بر چاپ کتابهای دانشگاهی که وظیفه اداره او است به تألیف و ترجمه و چاپ کتابهای ضد کمونیستی نیز دست بزند و از جمله کتابهایی که اخیراً در این راه به چاپ رسائیده کتابهایی از دکتر هدایت اله رضا و نیز ترجمه کتاب " طبقه جدید " میلوان جیلاس است که اگر چه اینها کتابهای درس دانشگاهی نیست و معمولاً دانشگاه چنین کتابهایی منتشر نمیکرده ولی به عقیده آقای دکتر فره وش از نظر " آگاهی نسل جوان از مسائل کنونی جهان " مفید است ! البته " بنگاه ترجمه و نشر کتاب " هم که از اصل متعلق به بنیاد پهلوی است ، " طبیعتاً " باید باقی بماند و در همان حال آقای دکتر خانلری هم اجازه میدهد " بنیاد فرهنگ ایران " از کار انتشار کتاب بازماند .

بخمیر که بتازگی کار پرآب و نانی دارند تهیه "فرمنگ زبان پهلوی" را هم در برنامه گذاشته است و آقای اسدالدین طهماسب هم از چنین خدمات فرهنگی که آب و نانی برای دینار خانلری داشته باشد سخت حمایت میکند.

از طرف دیگر حزب فراگیر رستاخیز هم فرار اسدالدین را انتشارات "حزبی" خود را داشته باشد. بخصوص کسی که دانشکده حزبی حزب منحل ایران نوین را هم تحویل گرفته و کتابهای مربوط به دانشکده حزبی میتواند از قلم بیفتد.

آفریدن "نویسندگان ، شاعران و هنرمندان" دست آموز

کار مستحباتك کردن سانسور كتاب تنها در حسود
 سرکوب کردن ناشران كوچك ، تعطیل و یا خرید بدنامیهای
 انتشاراتی كوچك و جلوگیری از چاپ كتابهای غیرخوبی و ...
 ایجاد و یا تقویت مؤسسات انتشاراتی بزرگ و استقـــــرار
 واحد های سانسور كتاب در این مؤسسات بزرگ انتشاراتی
 و دیگر نكات پيشگفت محدود نمی ماند . بلکه دستگاه سانسور
 و خفقان دولتی ایران از توجه بمسائل دیگر احتیاجی ســـــت
 ندارد .

از جمله برنامه هایی که دستگاه خفقان در برابر حسود
 قرار داده ، رشد و اجرای آن کوشش میکند ، گســـــار
 گزاشتن درجی نویسندگان و شاعران و هنرمندان واقعی
 ایران و از دست و دهان اداحتس نام آنان و کار آنان و در
 همان حال آفریدن "نویسندگان ، شاعران و هنرمندان"
 دست آموز سازمان امنیت و بطریق کلی دستگاه اختناق است .
 و این همان کاری است که در مضبوطات و رادیو و تلویزیون نیز
 شده و میشود و گروهی از روزنامه نگاران و رادیوچی های
 وابسته بدستگاه سانسور و ساواک مثل آقایان محمود حعفریان
 بهمان رادیو تلویزیون ، فیروز هنریخش سرپرست اخبار و
 گزارشهای رادیو ، مهدی برادران قاسمی مفسر و صاحب نظر
 امور داخلی رادیو ، داریوش همایون صاحب روزنامه آیندگان
 [وزیر جدید اطلاعات] ، امیر طاهری سردبیر روزنامه کیهان
 حسن بنی احمد سردبیر روزنامه اطلاعات ، دکتر محمد
 مهدی نصار سردبیر روزنامه رستاخیز ارگان حزب واحد فاشیستی
 رستاخیز ، حسین سرفراز سردبیر مجله رستاخیز جوانان و دیگر

جوجه‌ها و یادوهای مطبوعاتی سازمان امنیت و دستگاه
اختلاق از جمله وظایفشان "پاک‌سازی" محیط مطبوعات
از روزنامه نگاران است که یا در اصل مخالف دستگاه است
و یا دست کم بدستگاه وابستگی ندارند و نیز کوشش برای تهیه
و تدارک روزنامه نگاران دست‌آرزو که خودشان خود را عضوی
از اعضای خانواده محترم و بزرگ ساواک و دستگاه اختلاق
بدانند و منافع این دستگاه ظلم و اختلاق را مثل مردم
نمی‌بینند. از طرف دیگر همین افراد و دست‌پروشان
آنها مولف‌اند در مورد کار آفرینش "نویسندگان و شاعران
و هنرمندان" دست‌آموز دستگاه اختلاق مساعی جمیلند
خود را بکار اندازند و آنان را مشهور و معروف کنند و عکس
و تصاویر و "خبرها"ی مربوط به نشست و برخاست آنها
را در روزنامه و مجله و رادیو و تلویزیون خود چاپ کنند یا
از صاحب مطبوعاتی و تلویزیونی و رادیویی انجام دهند و
آثار کوتاه آنان و "نقد"ی بر آثار آنان را چاپ کنند و آنان
را عنوان نویسند و هنرمند جا بزنند و نامشان را سر
دماغها بیاندازند.

کمیته دستگاه سانسور و اختلاق برای از میدان بدر
کردن نویسندگان و شاعران و هنرمندان واقعی و آفرینندگان
"نویسندگان و شاعران و هنرمندان" دست‌آموز اکنون بهش
از یکسال و نیم است که بطور جدی دنبال میشود. این
"تلاش" شرارت‌آمیز ضد فرهنگی، نخست بوسیله آقای
محمود جعفریان معاون سازمان رادیو و تلویزیون ایران عنوان
شد. او در جلسات متعددی که با سرداران سانسور
و اختلاق فرهنگی داشت این فکر را که نباید عیان کار آفرینش
نویسند، و شاعر را بدست تقدیر سپرد عنوان کرد. او میگفت
ما که دستگاه‌های ارتباط جمعی روزنامه‌ها و مجلات
و رادیو و تلویزیون را در اختیار داریم، چرا باید عیان
اختیار خود را بدست استعداد مخصوص این و آن و
سرنوشت نامعلوم بسازیم؟ ما میتوانیم استعداد های متوسط
و حتی پائین هنری را در کار نشر، شعر، سینما، تئاتر،
نقاشی، نقد هنری و دیگر رشته‌ها برگزینیم. آنها را بخود

جلب کنیم و در عمل از طریق همکاری آنها با دستگاه ، آنها را از در برابر خود متعهد کنیم و بعد صریحاً به آنان اعلام کنیم که در صورت سرسپردگی به نظام شاهنشاهی و دستگاه ، ما آنها را معروف و مشهور خواهیم کرد . درآمد های بالا برای آنان تأمین خواهیم کرد و آنان را به گل های سرسبد هنری ایران تبدیل خواهیم کرد .

این " تر " آشوبگرانه و ضد فرهنگی در جلسات انتشارات حزب رستاخیز با شرکت دکتر محمد علی زرنگار رئیس قسمت انتشارات حزب رستاخیز ، دکتر محمد مهدی سمسار سردبیر روزنامه رستاخیز ، هوشنگ وزیری ، داریوش همایون روزنامه نگار و قائم مقام بعدی حزب رستاخیز ، تدین معاصر وزارت اطلاعات و گروهی دیگر مورد بررسی قرار گرفت و آقایان همایون و سمسار که خود سابقه روزنامه نگاری داشتند قابل احرا بودن طرح و تر آقای جمعریان را از نظر مشهور کردن افراد گمنام نایب کردند و نکات تازه ای در پیرامون آن ابراز داشتند و طرح را به اصطلاح " تکمیل " کردند و به تدریج به اجرا گذاشتند . پرداخت حقوقها و حق التألیف ها و حق ترجمه های کلان به " نویسندگان و شاعران و هنرمندان " دست آموز سازمان امنیت بشرط همکاری آن ها با دستگاه و نور و خفکان فرهنگی گوشتی بود که باید در برابر شامه گریه های هرزه گرد ادبی و هنری گرفته میشد تا گروهی از نویسندگان و شاعران و مترجمان پیشین جلب شوند و از این طریق بتوان نام " نویسندگان و شاعران و مترجمان " دست آموز و تازه بدروان رسیده را در کنار نام آنان حقایق داده و برای این " نویسندگان و شاعران و مترجمان " تازه بدوران رسیده و دست آموز دستگاه اختناق شهرت و آبرویی دست و پا کرد . به این ترتیب بود که ناگهان پرداخت دستمزد ها و حق تألیف ها و حق ترجمه های کلان به نویسندگان و شاعران و مترجمان پیشین که بقول شاعر بزرگ ما احمد شاملو با ادلیس قراری بسته بودند شروع شد . ما باز هم در اینجا از آوردن نام همه این افراد خودداری میکنیم و فقط بعنوان نمونه میگوییم که آقای طرحهرآتش ناگهان به

حقوق ماهانه بیش از ده هزار تومان در تلویزیون دست یافت و تازه این حقوق علاوه بر حق التحریر سنگینی بوده و هست که بابت هر شعر و مقاله ای که از او در مجله تماشا چاپ میشود به او پرداخت میگردد و با می بینیم ناگهان آقای "کارو" شاعر "بسیار احساساتی" پیشین به ارقام در تلویزیون دست مییابد که هرگز آنرا بخواب هم ندیده بوده است و البته حق التحریرهای مطالبی که اغلب بنام مستعار از او در مجله تماشا چاپ میشود جدا از حقوق ماهانه اوست و حقوق ماهانه ای که او از تلویزیون میگیرد بابت "گفتارهای میهنی" است که برای برنامه های تلویزیون در هنگام نمایش "قدرت رزمی ارتش شاهنشاهی" و یا در موارد دیگر مینویسد و یا می بینیم آقای رضا سید حسینی مترجم که سردبیر مجله تماشا است حقوق ثابت و حق التحریری که میگیرد سربه رسمی نزدیک به چهل هزار تومان در ماه میزند و آقای فرهنگ فرمی گوینده و نویسنده مطالبی در رادیو و تلویزیون که اخیراً خیلی عارف منشی هم میکند و مطالبی را که مینویسد گهگاه حتی بدون آنکه يك واو پس و پیش شود از نوشته نویسندگان دیگر سرقت روزنسی میکند • به حقوق و حق التحریری نزدیک به سی هزار تومان در ماه دست مییابد و یا می بینیم آقای ابوالقاسم الجیری شیرازی دم و دستگاه کاملاً مستقلی بنام "فرهنگ مردم" از اعتبارات رادیو و تلویزیون براه میآید از آنکه اگرچه حاصل شخص کار او فقط يك برنامه یکساعته هفتگی در رادیو است ولی حقوق و مزایای دیگری که خود و دستیارانش میگیرند • سربه دهها هزار تومان میزند • و درست در همان ماههای آغاز این روند ضد فرهنگی بود که دیدیم خانم شهبانو که در جریان "خدمات فرهنگی" خود تمام این مسائل را مستقیماً زیر نظر دارند • در طی مصاحبه ای حاصل کار را صریحاً به این شکل عنوان کردند که گویا پیشرفتهای کشور به آن مرحله رسیده است که نویسندگان و شاعران و هنرمندان ماباید بتوانند بدون احتیاج بکارهای دیگر و فقط از راه آثار هنری خود زندگی مناسب و راحتی داشته باشند • و این گفته خانم شهبانو اتفاقاً نبود و يك اظهار نظر خیرخواهانه

هم نبود ؟ بلکه در رابطه مستقیم با روند خرید نویسندگان و شاعران برای سیستماتیزه کردن سانسور بود و حالت پیک آگهی را داشت که ما پول ساکنین میبرد ازیم و شمارا میخریم و اخذه بان میکنیم . بشتابید که ظلمت موجب پشیمانی است !

ما در اینجا بازهم از بردن نام خود فروختگان ادبی و هنری خود داری میکنیم زیرا اگر چه پولهای سنگینی نصیب آنها شده است ولی در تحلیل نهائی آنها قربانی دستگاه اختناق و ترور فرهنگی ایران هستند ولی در عین حال اگر کسی از این خود فروختگان ادبی و هنری بخواهد مستقیم یا غیرمستقیم خود فروشی خود و همکارانش را توجیه کند ، سایر دیگر تعهدی در این باره بعهده نمیگیریم و آنچه میگوئیم هم یک تهدید نیست ، بلکه یک توصیه به چنان افرادی است . ما به آنان میگوئیم اگر چه خود را فروخته اند و به اشکال مختلف اسباب و ابزار کار اختناق فرهنگی و مرحله جدید آن شده اید ولی بگذارید این اختناق فرهنگی تا بهیچ و بنیادش فاش شود . زیرا این اختناق فرهنگی در نهایت حتی به سود شخص خود و منافع تنگ نظرانه شما هم نیست و دستگاه هنگامیکه خوب از شما بهره گرفت و " نویسندگان و شعرا و هنرمندان و مترجمین " جوان و دست آموز و جویای نام آمده خود را به این بازار کثیف اختناق فرستاد ، دیگر حتی به شما احتیاجی نخواهد داشت و شما را از عرصه خارج خواهد کرد در حالی که دیگر بعلمت آبرو باختگی دست شما به هیچ جا بلد نخواهد بود و تازه این امر فرع براین مسئله اساسی است که مسئله مبارزه با اختناق سیاسی و فرهنگی یک مسئله مهم ملی است که کسانی که حتی ذره ای شرافت انسانی و حیثیت حرفه ای برایشان باقی مانده است اگر در مبارزه با آن سهم نمیشوند حداقل باید به شکل محافظه کارانه خودشان هم باشند علاوه بر دفاع از آن برخیزند .

بهر حال ، در آغاز این مرحله جدید دستگاه سانسور و اختناق فرهنگی دست به تجربیاتی زد که بنا بر طبیعت خود به سبب نفرت عمیق مردم و از جمله روشنفکران از دستگاه

و دربار و هر آنچه مربوط به آنهاست، تجربیات ناکامی از آب درآمد. از جمله در همان اوایل اجرای این برنامه، ناگهان آگهی‌های بزرگ و پرخرجی درباره يك "ناهنج" جدید ادبی و تحقیقی که دستگاه سانسور و اختناق "صفا" کرده بود منتشر شد و بعد هم عمره، نفوذات و مصاحبه و نقد و بررسی درباره این ناهنج، بنیدالابتهاج در روزنامه‌ها و مجلات منتشر شد. این ناهنج شخصی گمنام بود بنام دکتر عبدالحمین روحی که دو کتاب نوشته بود یا برای او نوشته بودند. کتاب مهم و اصلی و پرخرج آسای این شخص "نقاطع" نام داشت و کتاب دیگر او هم چیزی بود که در حقیقت "نز" آقای آریامهر را در مورد بی‌اعنائی ایشان و دستگاهشان به همه "ایسم"‌ها از زاویه معینی به اصطلاح بررسی کرده بود و "ایده‌ولوژی ایرانی" آقای آریامهر را با طهرم "نه چپ، نه راست، هم چپ، هم راست" مورد بررسی علمی - تحقیقی "قرار داده بود".

علاوه بر نقد و تفسیر و بررسی‌های مجانی و دست‌نویزی درباره این "ناهنج" و کتابهای او و بخصوص "نقاطع"، بنا بر اطلاعات موثقی که در دست ماست، بیش از یک میلیون ریال فقط بعنوان قیمت آگهی‌هایی که در مورد انتشار این دو کتاب چاپ شد به روزنامه‌ها و مجلات پرداخته شد. و در کشوری که حق تألیف مؤلفان و شاعران برجسته از چند هزار تومان تجاوز نمیکند، پرداخت چنین رقمی و آنهم فقط برای آگهی تجارتي انتشار کتاب کاری است که فقط از غاصبان و آتش‌زندگان درآمد سرشار نفت ایران ساخته است.

ولی درست به سبب آگهی‌های پرخرج و تبلیغات بسیاری که دستگاه برای این دو کتاب نویسنده آن کرد، مقاومت گروه کتابخوان برانگیخته شد و در نتیجه این دو کتاب حتی نتوانست يك فروش متعارف بدست آورد و به این ترتیب پولهای خرج شده برباد رفت و کتابهای چاپ شده این آقا روانه انبار شد.

ناکامی دستگاه سانسور و اختناق فرهنگی در این مورد

به صاحب‌نظران دستگاه اختناق نشان داد که در مورد کتاب بول حلال مشکلات نیست و به این جهت از تکرار این تجربه خودداری کردند و برنامه شهر کردن تدریجی "نویسندگان و شاعران و هنرمندان" دست‌آموز ساواک را به شکلی آرام‌تر دنبال کردند و در اجرای همین برنامه است که چندی است بار دیگر صفحات هنری روزنامه‌های پرتیراژ یکبار افتاده است و هر روز "نویسنده و شاعر" تازه‌ای کشف می‌شود و در این صفحات "آخرین اثر" و عکس آنها به چاپ می‌رسد در حالیکه معلوم نیست "اولین اثر" این تازه‌بدوران رسیدگان چه بوده و در کجا چاپ شده که حالا سخن از آخرین اثر آنها می‌گویند و البته در همین صفحات برای آنکه بتوانند عکس و آثار این تازه‌بدوران رسیدگان دست‌آموز را چاپ کنند و آنها را به غالب هنری بیاد آزند، چند نوشته و یا شعر از چند نویسنده و شاعر دست دوم سالهای قبل هم (که بطور عمده از دست پروردگان آقای عباس پهلوان و مجله فردوسی‌اش بوده‌اند و جا و مقامی در میان نویسندگان و هنرمندان واقعی نداشته‌اند) منتشر می‌کنند و آن نویسندگان و شاعران دست دوم سالهای قبل هم که هرگز گمان نمی‌کردند روزی به عنوان پیش‌گسوتان هنری آینده مورد تجلیل روزنامه‌های کشور شاهنشاهی قرار گیرند، تاب و قرار از دست داده‌اند و هر هفته در ارائه رطب و یابس‌های خود در این روزنامه‌ها با هم مسابقه می‌گذارند و در همین حال هم می‌بینیم که گهگاه این صفحات هنری شعرهایی از شاعر قدر اول ایران احمد شاملو و یا از شاعر مورد احترام ایران سیاوش کسراش می‌ربایند و بدون اجازه و حتی بدون اطلاع آنان این شعرها را به چاپ می‌رسانند و یا می‌بینیم در قسمت اخبار هنری خود، خبر راست و دروغی از نویسندگان و شاعران و مترجمین می‌شود احترام چاپ می‌کند تا در لابلای این خبرها بتواند خبری هم از "نویسندگان و شاعران" دست‌آموز چاپ کند و آن گروه اصیل را با این افراد وابسته بدستگاه اختناق در کنار هم بگذارد. اما آیا این دستگاه اختناق و بادوهای آنان در زمینه هنر و اندیشه در واقع خود را فریب می‌دهند یا

میتوانند. مردم و روشنفکران و کتابخوانان را فریب دهند ؟ این پرسش است که جواب دادن به آن نیازی به دانش وسیع ندارد .

کتابهایی که در نیمه راه چاپ گرفتار

سانسور می‌شوند ، حيلهٔ جديد دستگاه

بزرگ کردن و تبلیغ بسیار و پرخرج برای به اصطلاح " نویسندگان و شاعران و هنرمندان " دست‌آموز که در حقیقت به نویسندگانه اند و نه شاعر و نه هنرمند ، در شرایطی انجام میشود که دستگاه سانسور و اختناق در رابطه با تیریه کردن مؤسسات انتشاراتی بزرگ خصوصی و دولتی و ایجاد تضییقات روزافزون برای مؤسسات انتشاراتی کوچک ، اخیراً به آرایش چهرهٔ جلاد و ددمش خود احتیاج پیدا کرده است . دستگاه سانسور و اختناق برای آرایش چهره زشت خود ————— اخیراً کوشش میکند نوع مخصوصی از " آزادی انتشار کتاب و عدم سانسور کتاب " را هم به نمایش بگذارد . ولی در عین حال از انتشار کتابهای مرقی و " ناباب " هم همچنان جلوگیری کند .

شیوهٔ جدید دستگاه در این باره آن است که دوستانه به گروهی از نویسندگان که ممکن است برای دستگاه خفقان دهنده و آزارهای ایجاد کنند ، توصیه میکند که کتابهای خود را قبل از چاپ برای اظهار نظر به اداره سانسور بدهند تا ظاهراً پس از چاپ کتاب این نویسندگان و شعرا و ناشران کتابهای آنها " مشکلی " نداشته باشند . نویسندگان و شاعران هم به ناچار این " توصیهٔ دوستانه " را می‌پذیرند و کتابهای دست‌نویس خود را به اداره نگارش (سانسور) میدهند و اداره سانسور هم حداکثر با چند توصیه کسبه خودشان آنها " اظهار نظر مشورتی " می‌نامند ، کتاب را از نظر تشریفات اداری ثبت میکنند و چاپ آنرا از نظر سانسور

بلافاصله اعلام میداوند • نویسندۀ هم خیشحال از آنکه کتابش از سانسور گذشته آنرا به ناشری که قبلاً داوطلب چاپ آن مجموعه شعر یا تالیف یا ترجمه بوده است میدهد • ناشران هم که میدهند کتابهای مترقی بخریدار و پرتیراژ است خوشحاله از کتاب استقبال میکنند و قرارداد انتشار آنرا هم با نویسنده یا شاعر یا مترجم منعقد میکنند و کتاب را برای چاپ به چاپخانه میدهند •

چند ملاحظه که از کتاب مزبور حروفچین شده • خبرکشهای متقیم چاپخانه ها • مطابق وظیفه معمول خود • خبر چاپ آن کتاب را • مانند خبر چاپ کتابهای دیگر • به ساواک میدهند و بعد در مورد کتاب از سانسور گذشته مذکور که بخالف منویات دستگاه اختناق است • ساواک به ناشر تلفن میکند و به او دستر میدهد از چاپ و انتشار آن کتاب معین خودداری کند • ناشر هم که از عواقب سرپیچی از این دستورات تلفنی بخوبی آگاه است حروفچینی کتاب را متوقف میکند • باین ترتیب در حالیکه کتاب مذکور از نظر قانونی زیر قرارداد با آن ناشر است و ناشر هم ترحیم میدهد برای روز مبادا این قرارداد باقی و معتبر باشد و امتیاز چاپ آنرا داشته باشد • عملاً کتاب از سانسور گذشته مزبور چاپ شده باقی میماند •

اظهارهای نویسندگان در چنین مواردی با توضیحات صریحه ای از طرف ناشران روبرو میشود (چون ناشران میدانند که گفتن حقیقت امر به نویسندۀ عواقب خطرناکی برای آنها دارد) •

بهرحال چنین کتابهایی که ظاهراً از سانسور گذشته و پذیرفته نمیشده و زیر چاپ هم هست عملاً معطل و چاپ نشده باقی میماند • دستگاه سانسور و اختناق هم این بهانه "منطقی" را دارد که اشکال تراشی نکرده و اجازه چاپ کتاب را داده است • ولی خوب چه میتوان کرد ؟ ناشران بدقول هستند • و یا : لابد کتاب ارزش چاپ نداشته که ناشر از چاپ آن خودداری کرده است ! به این شکل دستگاه خفقان و سانسور هم از چاپ

کتاب جاوگیری میکند ، هم نویسندہ را تحقیر میکند و هم اتهام رسمی سانسور کتاب را از خود می‌زداید . در حالیکہ شاعر یا نویسندہ کہ معمولاً خود مسئول غلط‌گیری کتاب در هنگام حروفچینی است ، میداند کہ ناشر واقعاً میخواسته کتاب را چاپ کند و بہ همین جہت ہم آنرا بہ چاپخانہ دادہ و مخارج حروفچینی قسمتی از آنرا پرداختہ است . ولی اینکہ چرا ناشر کتاب را بیمہ حروفچینی شدہ رها کردہ و پول خود را بہدر دادہ و کتاب را بیمہ کارہ گذاشتہ ، برای نویسندہ یا شاعر یا مترجم مسئلہ لا ینحلّی باقی میماند . البتہ خیر نویسندگان و شعرا و مترجمین بہ این شگرد جدید دستگاہ آشنا شدہ اند و بہمین جہت ہم هست کہ در دومین نامہ دست جمععی نویسندگان کہ بود و ہفت امضا دارد ، نویسندگان ، شاعران و مترجمان ادعای دستگاہ را در مورد رفع سانسور و آزادی کتاب نادرست و فریب آمیز خواندہ اند و خواہان آزادی واقعی چاپ و انتشار کتاب شدہ اند .

در چنین حالی کہ از ہمہ سوراہ ہر نویسندگان و شاعران و هنرمندان راستین بستہ شدہ است "نویسندگان ، شاعران و هنرمندان " دست آموز از امکانات بسطیاری برخوردارند در حالیکہ در حقیقت آنان نویسندہ و هنرمند و شاعر نیستند بلکہ "علاً" فرزند خلف دستگاہ خفقان و سانسور هستند .

بسیاری از کسانی کہ در رنگین نامہ های تماشاورستان خیز و رسنا خیز جوانان و روزنامہ های اطلاعات و کیهان ، آیندگان بخد مت گرفته شدہ اند و یا بطور جنبی با آنها همکاری میکنند و نام نویسندہ و شاعر و محقق و هنرمند و منتقد هنری را بر پیشانی خود چسبانیدہ اند ، در حقیقت آگاہانہ یا ناآگاہانہ خود فرزندان و نتایج سانسور کتاب و مطبوعات در ایران هستند و اگر شرایطی آزاد و دموکراتیک در ایران برقرار شود و نویسندگان و شاعران و هنرمندان و منتقدان واقعی و اصیل بخود اجازہ دهند کہ پا ب میدان بگذارند در آنوقت دیگر از چنین " شاعران و نویسندگان و هنرمندان " و نقدانی کہ خود حاصل شرایط اختناق فرہنگی ایران هستند

اثری برجای نخواهد ماند و اینان، چپورید با باری از گناه
و آلودگی بردوش بگوشه های خود بخزند و حتی دیگر نتوانند
همان استعداد متوسط خود را در عرصه عمل اصیل و واقعی
بیازمایند و ماباچنین روزی و روزگاری فاصله ای بسیارند داریم.

لزوم عدم همکاری با مؤسسات اختناقى در چاپ کتاب و مطبوعات و بایکوت کردن کامل آنها

در پایان این بررسی که بدرازا کشید و منوالست از
اراهم درازتر شود ، ما بعنوان گروهی از روشنفکران ایران
که هر يك بطریقی در کار کتاب و انتشارات آشنا و آگاهیم و
همزمان با تشدید اختناق فرهنگى ، خود را از این عرصه
کاملاً آلوده کنار کشیده ایم تا بتوانیم به مبارزه با آن
برخیزیم ، لازم میدانیم نکاتی را عنوان کنیم و از همه نیروهای
ضد رژیم در خارج از کشور و از همه روشنفکران و نویسندگان
و شاعران و مترجمان و منتقدان اصیل و راستین در داخل
کشور تقاضا کنیم که عیقا به این نکات بپاى بیدار شوند و در راه
تحقق هدفهای اصیل فرهنگى از کلیه امکانات خود بهره
گیرند .

۱- همچنان که مر نویسند ، شاعر ، مترجم ،
منتقد و کلیه روشنفکران و همه مردم ایران آگاه اند ، دستگاه
فره و اختناق سیاسى و فرهنگى ایران به چنان انزوای کاملی
در میان مردم ما دچار شده است و آنچنان منفرد شده که
مردم هر آنچه را که از آن دستگاه دولتى و یا در ارتباط
با آنست از آن خود نمیدانند و با نفرتى عیق از آن میاد
میکنند .

۲- در مسیر این امر ، مدتها است همه مردم اعم
از روشنفکر و غیر روشنفکر گمان میکنند - و در اغلب موارد هم
اشتباه نمیکند - که هرکس به هر طتى با مؤسسات انتشاراتى
بزرگ خصوصى و دولتى و یا با روزنامه ها و مجلات کنوىسى

ایران و یا با رادیو و تلویزیون دولتی ایران بهر شکل همکاری کند و نامش در صدر و ذیل مقالات و مطالب روزنامه ها و مجلات باشد و یا در تلویزیون بیاید، مأمور سازمان امنیت و از جیره خواران دستگاه است. به همین علت بلافاصله پس از چاپ مطلبی، چه هنری و چه غیرهنری، به امضای هر کس در روزنامه ها و مجلات و یا بخش مطلبی از کسی در رادیو و تلویزیون، مردم به لعن و نفرت از او یاد میکنند و حساب خود را از او جدا میکنند. دستگاه خود دقیقاً بر این وضع و این سوظن مردم آگاه است و به همین علت هم هست که هرگاه میخواهد يك مبارز یا يك مقاوم یا يك هنرمند و نویسنده را از نظر مردم بیاندازد و او را بی اعتبار کند، مطلبی به امضای او در روزنامه ها و مجلات چاپ میکند و یا در رادیو و تلویزیون از او با احترام یاد میکند یا او را برای مصاحبه حتی در زمینه های غیرسیاسی به رادیو و تلویزیون مبادد. بنابراین نویسندگان، شاعران، هنرمندان و منتقدان اصیل و غیر وابسته بدستگاه و ساواک ام از آنکه صاحب ایدئولوژی معینی باشند یا نباشند، حداقل برای حفظ آبرو و حیثیت شخصی خود هم که باشد، باید مطلقاً از هر نوع همکاری با روزنامه ها و مجلات و رادیو و تلویزیون خودداری کنند و همه هیچ عنوان و انگیزه ای نباید مقاله، مطلب، نقد یا داستان و شعر به مطبوعات کنونی و رادیو و تلویزیون کنونی بدهند و این امر را بعنوان يك وظیفه تلقی کنند و نه تنها خود از چنین کاری کنند، بلکه از همکاری تمام دوستان و همکاران خود با مطبوعات و رادیو و تلویزیون کنونی جلوگیری کنند و در این مورد کار توضیحی وسیعی انجام دهند و دستگاه اختناق و پادوهای سیاسی و هنری او را در اینکار کاملاً مشرد کنند.

۳- نویسندگان، شاعران، هنرمندان و منتقدان اصیل ما با بایکوت کردن کامل همکاری با مطبوعات و رادیو و تلویزیون نه تنها پیوستگی خود را با مردم و توده علاقه مند بخود حفظ خواهند کرد، بلکه علاوه بر آن حریم ادبی و هنری کشور را از نویسندگان و شعرا و هنرمندان دست آموز و تازه بدوران رسیده دستگاه پاك نگه خواهند داشت و بهین

اصالت ادبی و هنری و شرافت ادبی و هنری که در مرحله جدید سانسور قرار دارد، مرز مشخص ایجاد خواهند کرد و به اصطلاح "نویسندگان و شعرا و هنرمندان و منتقدان" وابسته بدستگاه رابه جرگه خود راه نخواهند داد و انسان را ارزانی همان اربابان شان خواهند کرد و توطئه جدید بدستگاه سانسور و احتیاط رسمی را علاوه بر خش و بلاایست خواهند ساخت . طبیعتاً اگر چنین بایکوت کاملی در باره مطبوعات و رادیو و تلویزیون و دست آموزان دستگاه علمی نشود ، نه تنها هم اکنون عرصه و ساحت هنری کشور آلوده میشود و نه تنها هنرمندان اصیل نیز در کنار این دست آموزان ساواک بی اعتبار خواهند شد ، بلکه اثرات این توطئه حتی در آینده نیز دامگیر هنرمندان واقعی ما و عرصه هنری ما خواهد بود .

۱- در همین حال برآید ، نویسندگان ، شاعران ، هنرمندان ، مترجمین و منتقدان است که از همکاری با مؤسسات انتشاراتی وابسته بدستگاه مانند انتشارات امیرکبیر ، انتشارات سروش و غیره که در چهارچوب توطئه ضد فرهنگی جدید عمل میکنند مطلقاً خودداری کنند . یعنی آثار و ترجمه های خود را برای چاپ و انتشار به این مؤسسات ندهند اگرچه به احتمال زیاد این گونه مؤسسات حق تألیف و حق ترجمه قابل توجهی به مؤلفین و مترجمین و هنرمندان پرداخت میکنند ولی يك هنرمند باید احساس مسئولیت کند ، بایست برزی مبارزه علیه توطئه ضد فرهنگی دستگاه ، برای کمک به مبارزه مردم ، برای حفظ حیثیت و اعتبار هنری خود و برای حداکثر کردن مرز ادبیات و هنر راستین از " ادبیات و هنر " فرمایشی و پاک نگه داشتن ساحت هنر و ادبیات ملی و برای شکستن سانسور و مرحله تازه آن ، از همکاری با این مؤسسات اختیاقی خودداری کند . بی تردید خودداری هنرمندان و نویسندگان از همکاری با این مؤسسات هرچه فسترد و تسر باشد ، به همان اندازه در خنثی کردن توطئه های تازه دستگاه سانسور و احتیاط مؤثرتر خواهد بود . در همین حال نویسندگان و هنرمندان ما باید با دادن آثار خود برای

چاپ و انتشار به مؤسسات انتشاراتی کوچک آنها را در برابر این غول های انتشاراتی ساواکی یاری کنند و یا حتی در صورت امکان ، خود با شرکت یکدیگر به ایجاد و تأسیس مؤسسات جدید انتشاراتی بپردازند . ممکن است تألیفات و ترجمه هایی که از این طریق یا از طریق مؤسسات کوچک انتشاراتی چاپ میشود با مشکلات مانسوز و تضییقات دیگری مواجه شوند و کار انتشار چنین کتابهایی با تعویق هائلی مواجه شود . ولی دستگاه اختناق بعلمت مشکلات داخلی و خارجی که در این مورد دارد قادر نخواهد بود مدت زیادی به کارشکنی در برابر مؤسسات انتشاراتی کوچک ادامه دهد .

۳- بموازات این امر ، بر عهده روشنفکران ما و گروه کتابخوان ایران است که از خرید کتابهایی که از طرف این مؤسسات ممنوعه انتشاراتی ساواک زده انتشار مییابد خودداری کنند . خرید کتابهای چاپ این مؤسسات را تحریم کنند و برای مبارزه با این توطئه جدید ، بذات توضیحی در میان دوستان و یاران خود و گروه کتابخوان دست بزنند . مردم با تاکنون دیار در جریان تحریم روزنامه اطلاعات اینکار مردمی را آزموده اند و در این آزمایش موفقیت آنان برجسته و بی تردید بوده است . آنان توانستند تیراژ بیش از صد هزارتایی اطلاعات را به چهار هزار تقلیل دهند و شرایطی بوجود آوردند که خریدن و همراه داشتن روزنامه اطلاعات امری شرم آور و ضد اخلاقی بشمار میامد . آنان قادرند اکنون همین کار را در مورد روزنامه اطلاعات ، روزنامه کیهان ، روزنامه رستاخیز و مجلات آنها و نیز با کتابهای منتشر شده از طرف انتشارات سروش و امیرکبیر و دیگر مؤسسات وابسته بدولت انجام دهند . آن روزنامه ها و انتشارات این مؤسسات ساواکی و اختناقی را باید خرید و باید دیگران را از خرید آنها منع کرد . در میان کتابهایی که از طرف این مؤسسات منتشر میشود ممکن است بطور قطعی انداز و برای قریب مردم کتابهای خوب و خواندنی هم وجود داشته باشد ولی چون هدف نوظهور جدید و هدف این مؤسسات ، ضد فرهنگی است باید خرید کتابهای آنها را بایکوت کرد . مردم ما قادرند و بایستند

توطئه های جدید دستگاه اختناق را نقش بر آب کند . این وظیفه آنان و بخصوص گروه روشنفکران و کتابخوانان ما است .

۶- هر این رژیم به پایان نزدیک است و دیگر زمان درازی به پایان زندگی این رژیم فاشیستی و ضد مردمی باقی نیست . باید از همه سو و از جمله در مورد کتاب و مطبوعات این دستگاه پرادبار را مورد هجوم قرار داده ، آنرا منزوی تر و منفرد تر کرد و از هرگونه همکاری با آن و عوامل آن خودداری کرد و دوره احتضار این رژیم ضد مردمی را هرچه کوتاهتر کرد .

۷- نیروهای ضد رژیم با هر ایدئولوژی و عقیده چه در داخل کشور و چه در خارج از کشور وظیفه سنگین و بسی افتخار آمیزی در مورد افشاگری روشهای قدیم و جدید سانسور و توطئه های تازه سانسور و اختناق برعهده دارند . در داخل کشور گروهها و محافل روشنفکری ، گروهها و محافل مذهبی که تا حدودی از امکانات علمی برخوردارند و قادر به تجمع و گفتگو در مساجد هستند ، گروهها و محافل دانشجویی که در محیط دانشگاهی گرد می آیند و کلبه گروهها و محافل دیگر باید مسئله سانسور کتاب و مطبوعات و موارد آن از جمله توطئه جدید سانسور را مورد بحث و بررسی قرار دهند و راههای علمی و مبتکرانه مبارزه با آنرا بیابند و از طرف دیگر با کار توضیحی وسیع در میان مردم و گروههای مختلف آن مسئله بایکوت کردن مؤسسات انتشاراتی ساواک زده و عدم همکاری با آنها و بخریدن انتشارات آنها را با مردم در میان بگذارند . بی تردید مسئله سانسور و مسئله کتاب تنها مسئله و مشکل مردم نیست بلکه فقط یکی از مسائل آنهاست . ولی میتوان مبارزه علیه سانسور و توطئه جدید دستگاه اختناق را بعنوان يك نقطه عزیمت در مبارزه علیه رژیم قرار داد . این مبارزه ای است که میتواند گروه کثیری را در خود جای دهد و دستگاه قادر به گذر از آن و مجبور کردن مردم به خرسند روزنامه ها و کتابهای مؤسسات وابسته نخواهد نیست . پیروزی بسی در این مبارزه استوارند امید پیروزی در زمینه های مهم دیگر را تقویت کنند و دیدگاههای تازه ای در برابر مردم بکشایند و آنان را [مبارزه همگانی و اثرات آن] امیدوار کنند .

نیروهای ضد رژیم در خارج از کشور با هر چه شده و
 مسلک سیاسی میتوانند در نشریات خود و نیز از طریق
 دوستان و خویشان اعضای خود این مسئله را به مسافران که
 از ایران میایند و نیز در محافل خارجی ترویج دهند و
 مبارزه داخل را تقویت کنند. آنها میتوانند با سازمانهای
 مطبوعاتی و انتشاراتی و انجمن ها و اتحادیه های نویسندگان
 و شاعران و هنرمندان و روزنامه نگاران تماس بگیرند و حقایق
 سانسور کتاب و مطبوعات در ایران - که فقط بخش هایی از آن
 در این بررسی بازگفته شده است - را به آگاهی آنها
 برسانند و از آنها بخواهند که از امکانات بسیار و متعدد خود
 برای در فشار گذاشتن رژیم ایران استفاده کنند. شما که
 در خارج از ایران زندگی میکنید و با امکانات وسیع کشورهای
 محل زندگی خود آشنا هستید، بهتر از ما میدانید در مورد
 جلب حمایت افراد و سازمانهای خارجی از مبارزه ضد رژیم
 داخلی چه میتوان کرد. شما که در خارج زندگی میکنید
 بیشتر و بهتر از ما امکانات مبارزاتی در اختیار دارید و بخوبی
 میدانید که رژیم ایران بخاطر وابستگی خود بدولتهای
 امپریالیستی از بسیج افکار عمومی غرب علیه خود بیام
 بکوشید از امکانات خود استفاده کنید، از در خود لرزیدن
 و با هم در افتادن و نیروها را به هدر دادن، احتراز کنید.
 در راه بدیهی ترین خاموشیهای، شترک خود که ضربه زدن بر
 رژیم کنونی است با هم همکاری کنید.

تا هنگامیکه رژیم کنونی و شرایط اختناق کنونی وجود دارد
هیچ گروهی با هیچ عقیده و مسأله قادر به بردن خواستهای
خود به میان مردم و صدور توده مردم در راه آید و لایوژی و
مسلک خود نیست و در شرایط کنونی این حرف آخر است. □

نامہ سرگشادہ بہ

نویسندگان

و روشنفکران جہان

احمد شامی

نامهٔ چهل نفر از نویسندگان و شاعران و محققان ایرانی به امیرعاس هویدا — نخست وزیر — احتمالاً برای يك فرد آمریکائی حاوی هیچ نکتهٔ مهمی نیست، زیرا علی آن، گروسی روشنفکر، در کمال فروتنی از "جناب آقای نخست وزیر" تقاضا کرده اند اجازه بدهد کانون نویسندگان طی موازین قانونی "بدعنوان مرجعی برای تعاطی افکار روشنفکران ایران امکان فعالیت رسمی بیابد" و "باشگاهی برای اجتماع نویسندگان و روشنفکران خلاق به وجود آید". و اگر يك فرد آمریکائی نکتهٔ عجیبی در این نامه نبیند هیچ جای شگفتی نیست زیرا حق همین است. لیکن در عین حال قضیه تنها به همین سادگی نیست، چرا که نویسندگان نامه "ایرانی" هستند و این صدائی است که از "ایران معاصر" برمیخیزد، و همین نکته است که خوانندهٔ آمریکائی نامه می باید در نظر بگیرد. قانون و آزادی های قانونی در ایران کلمشی است که اگر فراموش هم نشده باشد بهتر است مر فرد بزدلی به فراموش کردن آن ظاهر کند، زیرا صدها تیرباران شده و ده ها هزار زندانی سیاسی در این کشور دقیقاً جز از یاد نبردن این دو مفهوم گناهی نداشته اند.

درخت خلافت روشنفکرانه در ایران بارها با اشک و خون آبیاری شده است. این نکته می است که صفحات بیشماری از تاریخ بیداری ایران را به خون کشیده. تنها يك نگاه سریع به تاریخ هشتاد سال اخیر می تواند به سادگی نشان دهد که این گروه برای بیداری ایران چه بهای گرانی پرداخته اند:

۱۸۹۵: نویسنده و روشنفکر مشهور ایرانی و در حقیقت

بانی مکتب نوشتن به زبان توده مردم، شیخ احمد روحی، همراه دو روشنفکر آزادیخواه دیگر (میرزا آقاخان کرمانی و حسن خیرالملك) پس از شکنجه های بسیاری که در زندان تحمل می کردند سرانجام در تبریز، به حضور ولیعهد آورده می شوند و به دستور او، حضوراً، هر سه را زیر درخت سترگی کنار باغچه سر می برند.

۱۹۰۱: سید جمال اسدآبادی — نویسنده آزادیخواه و متفکر و مصلح اجتماعی — به خواش دربار ایران در استانبول

به دستور سلطان عبدالحمید مسموم شد و درگذشت .
 ۱۹۰۶ : جهانگیر صوراسرافیل ، روزنامه نگار مبتکر و
 نجاع ، پس از آنکه در زندان باغ شاه زخم های مهلکی بر سر
 او زدند به دستور محمد علی شاه خفه شد .
 ۱۹۰۶ : ملك المتكلمين ، خطیب و آزاده مرد مبارز در
 زندان باغشاه به دار آویخته شد .
 ۱۹۱۹ : شیخ محمد خیابانی ، خطیب و نویسنده انقلابی
 در تبریز به قتل رسید .
 ۱۹۲۴ : میرزاده عشقی ، شاعر و روزنامه نگار ، به فرمان
 رضایپهروی که در آن هنگام نخست وزیر بود و مقدمات نصب
 سلطنت را می چید به دست دو تن مأمور خفه ، پلیس در خانه
 خود به قتل رسید .
 ۱۹۳۹ : فرخی یزدی ، شاعر انقلابی ، وکیل مجلس ،
 روزنامه نگار و مخالف سرسخت دیکتاتوری ، در زندان رضا
 شاه بر اثر تزریق هوا در رگ او به قتل رسید . پیش از آن به
 سبب اشعار تند ی که به صدای بلند در سلول خود می خواند
 لباسش را با سوزن و نخ دوخته بودند !
 ۱۹۴۰ : دکتر تقی ارانی ، فیلسوف ، نویسنده و محقق
 اجتماعی ، پس از شکنجه های روحی و جسمی بسیار در زندان
 رضا شاه بر اثر تزریق هوا در رگ او به قتل رسید .
 ۱۹۴۸ : محمد مسعود ، نویسنده و روزنامه نگار صاحب
 نفوذ به دست غیبرضا - برادر تنی محمد رضا شاه (که داعیه
 ولیعهدی داشت و با دستکاری در هواپیمای شخصی خودش
 او را نیز معدوم کردید) نیمه شب در برابر چاپخانه ای که
 روزنامه خود را در آن چاپ می کرد به قتل رسید و گلشبه سلند
 رسواگرانه ضد درباری که وعده داده بود فردای آنروز در
 روزنامه منتشر خواهد کرد سر به نیست شد . دو تن آرومیان
 ارتشی (از لشکر مخصوص شاه) که گفته می شد در این واقعه
 یاور غیبرضا بوده اند ، صبح روز بعد به بهانه ای که هرگز
 مشخص نشد در پادگان تیرباران شدند .
 ۱۹۵۵ : کریم پور شیرازی ، شاعر و روزنامه نگار ضد
 دیکتاتوری را در زندان نظامی زنده زنده آتش زدند و به

قتل رساندند . چند ماه پیش از آن نیز او را به قصد کشتن از طبقه پنجم دادگاه ارتشی به خیابان بزرگ کرده بودند که مجرب به شکستن استخوان هایش بند بود .

۱۹۵۸ : خسرو روزه ، یکی از درخشان ترین چهره های انقلابی ایران ، ریاضی دان ، استاد دانشگاه نظامی ، مؤلف ۳۶ جلد کتاب های مختلف در زمینه ریاضیات عالی ، فلسفه نظامی ، ادبیات و فلسفه ، سیاست ، شطرنج و تألیفات درسی متعددی که در این شمار نیامده ، و آثار و تألیفات بسیاری که پیش از چاپ از میان رفته است ، اعدام شد . متأسفانه دفاعیات او که بارها از طرف سازمانهای انقلابی ایران به طور زیرزمینی چاپ و منتشر شده (هر چند به گفته خود او "مجموعاً بیش از چهار روز و نیم برای خواندن کثیر خواست و ... پرونده" اتهامی - و یادداشت ثبات لازم و مراجعه به مجموعه - های قوانین و تنظیم استخوان بندی لایحه دفاعی" به او فرصت نداده بودند) یکی از محکوم کننده ترین دادخواست است هائی است که ملت ایران می تواند در برابر جنایات خاندان پهلوی به هر دادگاه ملی ارائه دهد .

۱۹۶۸ : صد بهرنگی ، معلم ، نویسنده و پژوهشگر اجتماعی دارای شهرت جهانی ، به وسیله ژاندارم های شاه در رودخانه ارس غرق شد .

۱۹۶۹ : جلال آل احمد ، نویسنده و پژوهشگر اجتماعی معروف و محبوب ایران در نهایت سلامت به وضعر سخت مشکوک در خانه بیلاقی دورافتاده خود درگذشت . دولت از کالبد شکافی وی خودداری کرد و هزاران نفر از دوستان او را که برای تشییع ملی جنازه او به شهرستان کرج (۳۶ کیلومتری تهران) رفته بودند به وسیله قوای پلیس متفرق کرد .

۱۹۷۱ : امیر پرویز پویان ، نویسنده و محقق اجتماعی و فلسفی با حمله پلیس به خفاگاه او ، پس از ساعت ها مبارزه و مقاومت سرانجام آخرین گلوله را که برایش باقی مانده بود به دهان خود شلیک کرد .

۱۹۷۴ : خسرو گل سرخی ، شاعر و روزنامه نگار پس از دفاعی جانانه از معتقدات خویش همراه دوست همزمیش

دانشیان اعدام شد بدون این که حتی خبر آن در روزنامه‌های دولتی درج شود .

این‌ها تعدادی اندك از آن بهای سنگینی است که جامعه روشنفکران خلاق ایران (نویسندگان اجتماعی ، نویسندگان و شاعران) در ازای بیداری ملت خویش پرداخته اند ؛ به عبارت دیگر این لیستی کامل نیست ، چرا که من برای برشمردن نام همه شهیدان این گروه از پیش آماده نبوده‌ام . وانگهی ، در اینجا من تنها از شهیدان نام برده‌ام ؛ در حال حاضر می‌توان نشان داد که دست کم هشتاد درصد از سرشناس‌ترین چهره‌های خلاق ایران حداقل يك بار به کیفر آثار خویش به زندان افتاده اند و از این میان گمان بسیاری هست که بارها و بارها به زندان‌های شاه کشیده شده و حتی مورد آزار و شکنجه جسمی قرار گرفته اند .

خواننده آمریکایی این نامه به هیچ وجه نباید چنین تصور کند که دولت شاه ، حداکثر ، بایستی جواب گذاشتن نامه این روشنفکران ، به سکوت برگذار کرده سرقضه را از این طریق به هم خواهد آورد . البته در کشور ما هم مثل هست که می‌گوید " هیچ‌بده را با هیچ بستان کاری نیست " ولی متأسفانه در این روزگار رژیم هیچ‌بده ایران را با مردم هیچ بستن آن بسیاری کارهاست . پس خواننده این نامه باید متذکر حقیقت باشد که این چهل تن روشن فکر خلاق با امضای چنین نامی خود را برای تحمل چه گرفتاریهای آماده کرده اند ؛ این گرفتاریها از بیکار ماندن و فشار اقتصادی تا زندان و شکنجه ، به هزار شکل می‌تواند . چهره نشان بدهد درست به همین دلیل است که من این تذکرات را در ترجمه انگلیسی متن نامه لازم می‌شمارم .

این نامه که در آن " قانونی بودن خواست های روشن فکران خلاق " به دفعات تکرار و تأکید شده ، موارد قانونی بودن آن خواست ها با ذکر شماره آن مواد مورد اشاره صریح قرار گرفته (اصل های ۲۰ و ۲۱ متمم قانون اساسی و مواد ۱۸ و

۱۱ اعلامیه حقوق بشر که به تصویب مجلس شورای ملی ایران نیز رسیده است) به سادگی تمام نشان می‌دهد که حدود اختناق و مرزهای حکومت قانون شکنانه در ایران تابکجاست؛ و از ذکر این حقیقت تلخ نیز ناگزیریم که بدون شک فقدان امکانات و امنیت و لزوم سرعت عمل مانع آن شده است که کم و بیش همه روشنفکران خلاق را بتوانند به امضای این نامه و شتابانی از آن دعوت کنند.

ملاحظه می‌کنید که نویسندگان نامه با رعایتی احتیاط کارانه - از آن گونه رعایت‌ها که هر انسان ذی شعوری در برابر حیوان دیده از خود نشان می‌دهد تا بهبود چشم سیمانه او را برپینگیزد - به قوانین اساسی کشور استناد می‌کنند؛ یعنی دقیقاً به چیزی که سال‌هاست به طور مستمر نه وسیله شاه و نوکران چاپلوسش لگد مال می‌شود و این یکی از غم‌انگیزترین جنبه‌های این نامه است.

برای آن که خواننده آمریکایی بداند تجاوزات شاه از این قانون اساسی چگونه معجوبی ساخته است و جنبه غم‌انگیز استناد به قانون اساسی اینجا سرچشمه گرفته است به اشاره کوتاهی اکتفا می‌کنم:

قانون اساسی ایران در اصل میراث گرانبهای انقلاب مشروطیت ایران بود و با مجاهدت و جانفشانی‌های بسیار به دست آمده بود. در قانون اساسی مشروطیت ایران گفته شده بود که شاه مقامی است غیرمسئول و وزیران فقط در برابر مجلس شورای ملی مسئولند به در برابر او (اصل ۴۴ متمم قانون اساسی) و وزرا نمی‌توانند احکام شفاهی یا کتبی پادشاه را مستمسک قرار داده سلب مسئولیت از خودشان کنند (اصل ۲۸ قانون اساسی، اصل ۶۴ متمم آن) و اختیارات و اقتدارات سلطنتی فقط همان است که در این قانون قید شده (عین اصل ۵۷ متمم قانون اساسی).

محمد رضا پهلوی به سال ۱۹۴۸ پس از سرکوب همه احزاب ملی و گسترش دادن حکومت نظامی به سراسر کشور در محیطی از وحشت و ترور دست به انجام یکی از مخفطح‌ترین انتخابات تاریخ مجالس قانونگذاری ایران زد و با تشکیل

مجلس مؤسسانی از نوکران و چاهلوسان خود که در آن حتی يك اقلیت دو نفری هم از نمایندگان واقعی مردم راه نیافتند به مظلّم کردن قانون اساسی ایران و قانون متمم آن پرداخته است. مجلس مؤسسان فرمایشش به همه دستاوردهای انقلاب مشروطیت تف کرد، قدرت را (که در قانون اساسی مشروطیت "ناشی از ملت" توصیف شده بود) یکسره از ملت باز پس گرفت و یکجا به محمد رضا شاه سپرد، از حق عزل و نصب وزرا تا حق انحلال مجلس ملی! و ملتی که دلش به مشروطیت نیم بند روی کاغذ خوش بود، در برابر درباری که از کودتای رضا خان (به سال ۱۲۹۰) تا آن هنگام بارها و بارها شمشیر به روی مردم کشیده بود به کلی خلع سلاح شد و مشروطیت ظاهری - با همه خیر، که در راه به کف آوردن آن ایثار شده بود - یکسر به صورت قدرت مطلقه مستبدانه شد در آمد که قانون و مجلس مؤسسان به آقای پهلوی تفویض کرده است!

اما نکته جالب این جاست که در عین حال اصل ۴۴ متمم قانون اساسی را هم به قوت خود باقی گذاشتند و در آن اصلاحی به عمل نیاوردند، و بدین جهت، بر طبق قانون اساسی اختراعی دلقکان دربار، شاه ساخته و پرداخته آنها موجودی از کار در آمده است که بی هیچ نیاز به مجلس شورای ملی، به صرف میل و اراده خود هر چه خواهد می کند. و کرد: دای او به موجب اختیارات نامحدودی که به او تفویض کرده اند صورت قانونی دارد و در عین حال کس هم از او نمی تواند بازخواستی بکند، چون تأیید فردی است "غیر-مسئول" و چنین است که شاه ایران اکنون برای خود قدرتی در حد سربوشت قائل است: در مصاحبه تطویزیوی وی با خام باربارا والترز که ده گذشته در آمریکا پخش شد، آمریکائیان دیدند که وقتی خبرنگار از او پرسید که آیا مردم ایران حق دارند از اقداماتش انتقاد کنند، نخست در برابر چنین سؤال عجیبی که لابد به عقیده او نشان ده شده ناآگاهی خبرنگار آمریکائی از "قوانین مشروطیت ایران" بود حیرت کرد و پس از آن به علامت نفی مطلق سر تکان داد، و هنگامی که خبرنگار از او پرسید "چرا؟" در جواب او گفت:

"به این دلیل که من پادشاهم!"

این نکته را ناگفته نباید گذاشت که ملت ایران علی‌العموم و روشنفکران ایران علی‌الخصوص مطلقاً دستبرد هائی را که شاه به قانون اساسی و مشروطیت ایران زده است به رسمیت نمی‌شناسد، تا حدی که حتی در لغت نامه دهخدا (که رسمی‌ترین مرجع آسینکلوپدیک ایرانی است) ذیل قانون اساسی (مجلد حرف ق، ص ۱۲۱ تا ۱۲۷) از کوچک‌ترین اشاره‌ای به این اصلاحات غیرقانونی خودداری شده و تنها به نقل متن قانون اساسی اصلی و متمم آن اکتفا شده است و بدین طریق نشان داده اند که برای "اصلاحات شاهانه در قانون اساسی"، پیشیزی ارزش‌قائل نیستند، جنبه غم‌انگیز تأکید روشنفکران خلاق ایران بر قانون اساسی مملکت از این نقطه نظر است.

قانون شکنی مضاحف رژیم ایران و محدودیت آشکاری که برای سازندگان فرهنگ پویای ایران به وجود آورده اند معذول بغض‌ریشه دار رژیم نسبت به این قشر از جامعه روشنفکران خلاق است. زیرا اینان از آزادی گستردنی که شاهنشاه برای پرستش ذات اقدس خود به رعایای خویش التماسات فرموده اند استفاده نمی‌کنند و نوکران و جیره‌خواران رژیم حتی با تطمیع و تهدید نویسندگان و شاعران نیز نتوانسته‌اند آنان را در کنگره‌های به اصطلاح فرهنگی جشن‌های شاهنشاهی به شرکت وادارند. روشنفکران خلاق علناً از پیوستن به حزب رستاخیز که اصل اول آن گردن نهادن به رژیم سلطنتی مستبد است تن زده اند و به عریه‌های خصمانه شاه که "همه باید به این حزب بپیوندند و یا به گوشه زندان‌ها بروند" بندی نبسته‌اند.

روشنفکران خلاق ایرانی که نخست در آوریل ۱۹۶۸ طی بیانیه‌ای ایجاد کانون نویسندگان ایران را اعلام اشتها داشتند تا کنون مرارت‌های بی‌شماری تحمل کرده‌اند. ساواک نخست در ممانعت از گرد همائی اعضای کانون با اقدامات گوناگونی توسل جست و پس از آن علناً به آزار فعال‌ترین افراد هسته مرکزی کانون پرداخت (که ایجاد حادثه منجر به مرگ صد بهرنگی و مرگ

بسیار مشکوک و غیرقابل قبول جلال آل احمد را بیشتر میتوان معلول آرام ننشستن آن دو در طریق پیشبرد هدفهای گانون دانست) سرانجام ساواک بسیاری از اعضای گانون را به زندان‌ها کشید، و امروز دیگر تقریباً برای همه جهانیان آشکار شده است که در ایران، زندانی شدن به وسیله پلیس سیاسی، نخستین مفهوم شکنجه دیدن است زیرا رفتار سبانه گوریل‌های ساواک با دستگیرشدگان، به مجرد ورود به بازداشتگاه آغاز می‌شود؛ یعنی حتی پیش از آن که هویت فرد بازداشت شده را روشن کرده باشند؛ یعنی حتی پیش از آن که بتوانید ثابت کنید که شما را عوض گرفته اند و کسی که دنبالش می‌گردند شما نیستید!

آگاه ساواک در مورد کسانی از این جمع که — به قول بهانیه گانون نویسندگان — قبول عام، سایبان مصوبیت از تعرض برای شان فراهم آورده بود و دست آدمکشان ساواک به سادگی به دامن آنها نمی‌رسید شیوه نابکارانه‌تری پیش گرفت، بدین معنی که با وجود سانسور شدید و بسی-رحمانه مطبوعات و کتاب‌ها صورتی تنظیم کرد و در اختیار اداره سانسور و رادیو و تلویزیون و سردبیران روزنامه‌ها و مجلات گذاشت و چاپ و نشر هرگونه خبر و مطلبی از صاحبان آن اسامی را بالمره ممنوع اعلام کرد (که این موضوع نیز بلافاصله افشای شد و فهرست نام‌ها در مطبوعات سراسر جهان انتشار یافت). شیوه دیگری که در مورد پارمشی از روشنفکران دارای نفوذ اجتماعی پدید آوردند، چنان که در نخستین اعلامیه گانون نویسندگان ایران خواهید دید "شیوه" همدستانی و تأیید و تحسین ریائی این افراد بوده به قیمت خنثی کردن محبوبیت و نفوذ اجتماعی آنان، که ضاهراً این شیوه هنوز برای رژیم از مد نیفتاده است.

نامه روشنفکران خلاق ایران که نویسندگان آن، اگر چه دارای تمایلات گوناگون و مشرب‌ها و معتقدات مختلفند، مسئولیت مشترک خود را در نوشتن آن صریحاً اعلام داشته اند و امضای آن می‌بایذ در شرایط موجود علی‌بسیار شهادت‌آمیز و تحسین انگیز تلقی شود هم اکنون در سراسر

جهان به اختیار روشنفکران همه کشورها گذاشته شده است
تا قانون نویسندگان ایران بتواند با پشتیبانی افکار عمومی
معمولان حق ضایع مانده خود را از حکومت مستبده ایران
فراچنگ آورد و از این مهم تر ، با توجه دادن و بساز
نگرداشتن چشم های مراقب روشنفکران جهان مادر آن شود
که پلیس سیاسی ایران به شکار امضاکنندگان نامه بپردازد یا
بدین سبب برای آنان تنه های ناز را به وجود آورد . □

به لیست فوق نام دکتر علی شریعتی

کسی که بر ما بسته و مگر ای مصف

است باید افزوده شود

[شهادت خرداد ۵۶]

تلاشی انجمن لندن،

نمونه‌ای از بحران کنفدراسیون

۱- درباره زد و خورد های دسته جمعی در انجمن لندن

الف - شرح وقایع

در تاریخ ۱۳ مه ۱۹۷۷ قرار بود جلسه مجمع عمومی فوق العاده انجمن لندن برای رسیدگی به مساله پیمان شماره ۷۳ و همچنین تخلفات تشکیلاتی عده ای از اعضاء انجمن تشکیل شود. این امر علی نشد زیرا دقیقاً همان کسانی که قرار بود در مجمع عمومی تخلفات تشکیلاتی شان بررسی شود از تشکیل جلسه جلوگیری کردند. چند لحظه قبل از تشکیل رسمی جلسه این افراد که خود را جزو طرفداران یکی از سه گرایش عده انجمن میدانند (گرایش ۱)^۱ دست به عملی تحریک آمیز زدند. اعلامیه ای با امضای واحد دانشجویی استکهلم (عضو کنفد راسیون جهانی) که حاوی مواضعی شدید است تحریک کننده علیه یکی از سازمانهای سیاسی خارج از کشور بود توسط این عده در سالن جلسه پخش شد. کاردار تشکیلاتی انجمن بدستی به این افراد تذکر داد که پخش اعلامیه مزبور عیبت نادرست و برخلاف موازین دمکراتیک کنفد راسیون و از ایشان تقاضا کرد که از توزیع آن خودداری کنند. زیرا، واحد های کنفد راسیون از گرایش ها سیاسی مختلف با برنامه های سیاسی متفاوت متشکل شده و بنابراین در موقعیت موضعگیری علیه سازمان های سیاسی نیستند. اما این عده، کماکان به پخش اعلامیه ادامه دادند. این عمل عده ای دیگر از اعضاء انجمن (طرفداران گرایش ۲) را چنان برانگیخت که به پاره کرده اعلامیه ها حادرت ورزید و بزور از پخش آن جلوگیری کردند. برورد نادرست اخیر البته منجر به زد و خوردی شد که در طی آن عده زیادی از طرفداران هر دو گرایش درگیر حشمت بدنی به یکدیگر

شدند . بجای اینکه از طرق صحیح تشکیلاتی به عمل نادرست گرایش ۱ برخورد شود طرفداران گرایش ۲ با استفاده از شیوه زور این اجازه را دادند که گرایش ۱ کار تحریک آمیز و غیر اصولی خود را کتمان کند . طرفداران گرایش ۱ اینک شرکتشان در جلسه مجمع عمومی را طوطیه غرضخواهی گرایش ۲ کردند و از آنجا که گرایش ۲ حاضر به اینکار نبود جلسه را " بعنوان اعتراض " ترک کردند . بدین ترتیب از تشکیل جلسه مجمع عمومی جلوگیری کردند . این جلسه بعدت يك هفته بتعویق افتاد . در هفته بعد نیز طرفداران گرایش ۱ در جلسه شرکت نکردند . اما در این جلسه مقرر شد که مجمع عمومی فوق العاده دیگری برای رسیدگی به اوضاع انجمن در تاریخ ۷۷/۵/۲۸ تشکیل شود . این بار گرایش ۱ شرکت کرد اما بمجرد اینکه حد نصاب لازم برای تشکیل مجمع عمومی حاصل شد و طبق اساسنامه انجمن انتخاب رئیس جلسه مجمع عمومی و شروع جلسه در دستور کار قرار گرفت طرفداران این گرایش اولتهاوم دادند که تا زمانیکه گرایش ۲ از عمل گذشته خود غرضخواهی نکند جلسه نمیتواند شروع شود . در ضمن برخلاف جلسه دو هفته قبل که ایشان صرفاً طالب غرضخواهی بخاطر حملات بدنی بودند این بار ادعا کردند که اصولاً " ساله زد و خورد مطرح نیست بلکه در جلسه قبلی به آنها " نسبت ساواکی " زده شده و قبل از آغاز جلسه باید این اتهام پس گرفته شود !

اینکه چرا گرایش ۱ ساله زد و خورد در جلسه ۱۳ مه را به فراموشی سپرده بود چند لحظه بعد هنگامیکه زد و خورد مجددی براه افتاد روشن شد . اینبار گرایش ۱ با نقشه قبلی بمنظور " تلافی " در جلسه شرکت کرده بود . بهر حال ، د. ضای ایشان علی نبود . زیرا هدف از تشکیل مجمع عمومی دقیقاً رسیدگی بتمام جواب رویداد های جلسه ۱۳ مه و تصمیم گیری درباره آن بود . بنابراین این

تقاضای گرایش ۱ که تمام ساقلی که فقط خود جلسه مجمع عمومی صلاحیت رسیدگی بآن را دارد می‌باید قبل از تشکیل جلسه فیملسه پیدا کند صرفاً وسیله‌ای بود برای جلوگیری مجدد از تشکیل مجمع عمومی • بایشان توضیح داده شد که پس از انتخاب رئیس جلسه و آغاز کار مجمع عمومی می‌توان مساله اتهامات وارده بآنها از طرف گرایش ۲ را در اس‌دستور جلسه قرارداد و درباره آن تصمیم گرفت • اما طرفداران گرایش ۱ این پیشنهاد را نپذیرفتند و جلسه را هرچه بیشتر متسلح ساختند • مابقی اعضاء انجمن طیرغم کلیه اعتراضات و تحریکات گرایش ۱ بعدت بیش از یک ساعت گوشش کردند که آنها را به پذیرش تنها راه حل صحیح یعنی آغاز مجمع عمومی راضی کنند • هنگامیکه روشن شد که طیرغم اولتیماتوم گرایش ۱ جلسه مجمع عمومی در شرف تشکیل است تحریکات ایشان وارد مرحله جدیدی شد • یکی از گردانندگان این گرایش به ناگهان سازمان سیاسی خارج از کشور فوق الذکر را ارتجاعی خطاب کرد • طرفداران گرایش ۲ بار دیگر بدام این تحریکات گرایش ۱ افتادند و عمل گرایش ۱ را " عمل ساواک " خواندند • بدنبال این یکی از طرفداران گرایش ۱ که قبلاً نیز چندین بار سعی در بهم زدن جلسه کرده بود به طرفداران گرایش ۲ حمله ور شد و توگویی مطابق نقشه قبلی ناگهان در هر گوشه اطاق زد و خورد دسته جمعی بین طرفداران اهد و گرایش آغاز شد • با این تفاوت که این بار دیگر به مشت و لگد اکتفا نشد و میز و صندلی نیز مورد استفاده قرار گرفت • اگرچه در دخالت مابقی اعضاء انجمن و امکان حمله پلیس به محل جلسه نمی‌بود زد و خورد مذکور نتایج بسیار وخیمی به بار می‌آورد • بهر حال چندین تن از اعضاء انجمن شدیداً مجروح شدند و کار بعضی به بیمارستان انجامید •

ب- نتایج مستقیم این زد و خورد ها

نخستین نتیجه اقدامات غیرسیاسی طرفداران گرایش ۱ و ۲ در توسل به شیوه زد و خورد برای حل اختلافات سیاسی این بوده که مخالفین انجمن لندن بهترین بهانه را برای حمله به انجمن پیدا کرده اند . بعنوان نمونه جلسات انجمن لندن مدتهاست که هر هفته در امپریال کالج برگزار میشد و هواداران کنند راسیون بتدریج ایمن محل را بعنوان محل جلسات کنند راسیون شناخته بودند . این کار بخاطر وجود انجمن ایرانیان امپریال کالج که انجمنیست طرفدار کنند راسیون در سطح کالج میسر شده بود . روزنامه کالج با بوق و کرنا جریبان زد و خورد در جلسات ایرانیها را تبلیغ کرد و بدنامی آن مستو- لین کالج انجمن ایرانیان را از حق استفاده از اطاقهای اتحادیه دانشجویان برای مدت نامحدودی محروم ساخته اند . چندین سال بود که دست راستی های کالج تلاش میکردند تا انجمن ایرانیان کالج را تعطیل کنند ، کسانی که در زد و خورد های مذکور شرکت کردند باعث شدند که ارتجاعیون کالج پس از سالها ناکامی بالاخره در اینکار موفق شوند . دومین نتیجه آن زد و خورد ها اینست که عده ای از هواداران انجمن بکلی از کنند راسیون روی برگردانده اند و بسیاری از - اعضاء انجمن شدیداً دلسرد شده اند . بطور کلی از اعتبار کنند راسیون در اذهان عمومی کاسته شده است .

-
- ۱- گرایش ۱- طرفداران رساله " مبارزه د مکرانیک خلقهای ایران و ویژگی های آن " که در اردوی تابستانی سپتامبر ۱۹۷۶ قرائت شد .
- گرایش ۲- طرفداران رساله " وظائف کنند راسیون بخانه سازمان د مکرانیک در مبارزه با فاشیسم پهلوی و دفاع از مبارزات خلق " که در همان سمینار قرائت شد .
- گرایش ۳- طرفداران رساله " کنند راسیون : بحران وحدت یا وحدت بحران زا " که در لندن به تاریخ دسامبر ۱۹۷۶ قرائت شد .

۱۳۰ ریال

انتشارات طوفان تهران خیابان شاه آباد